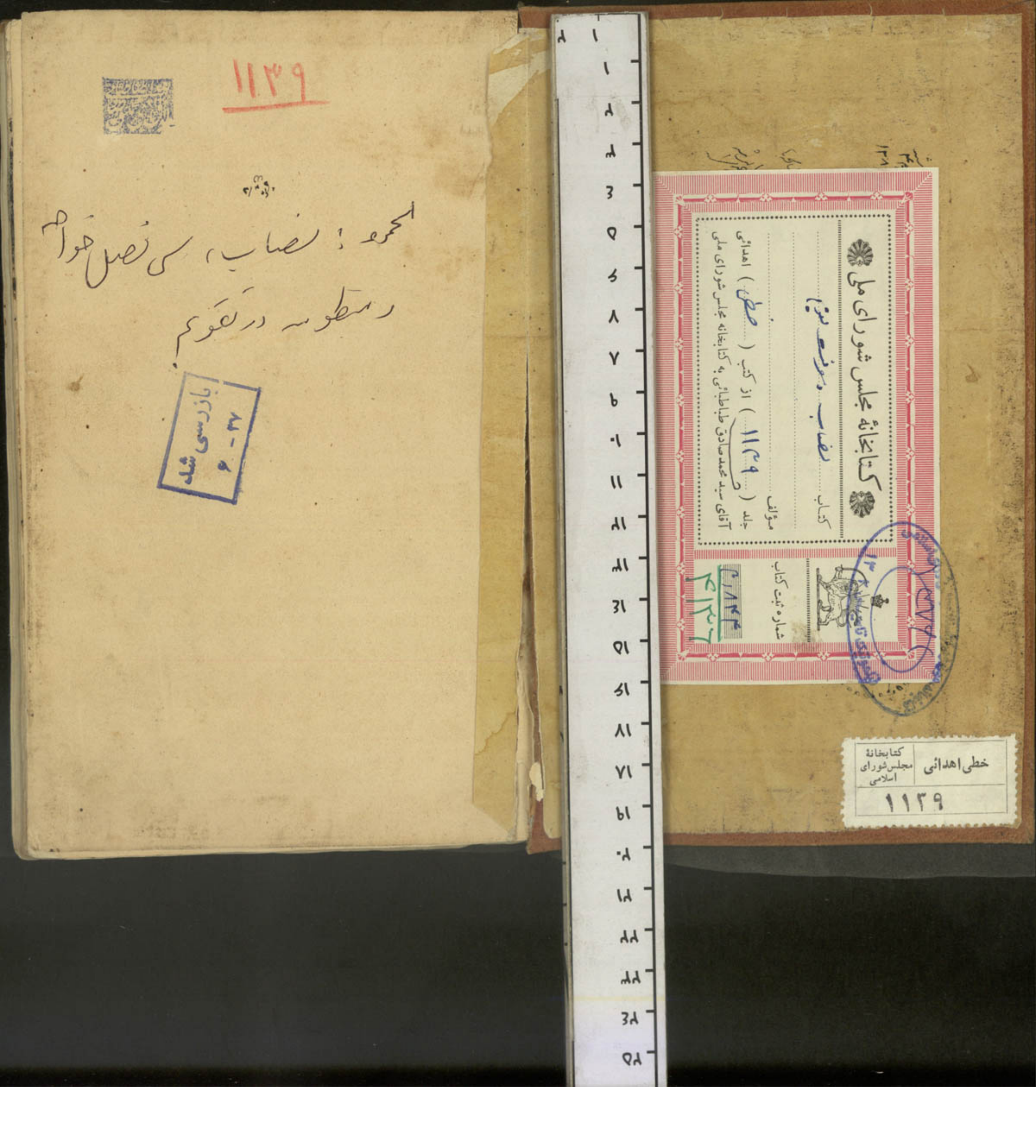
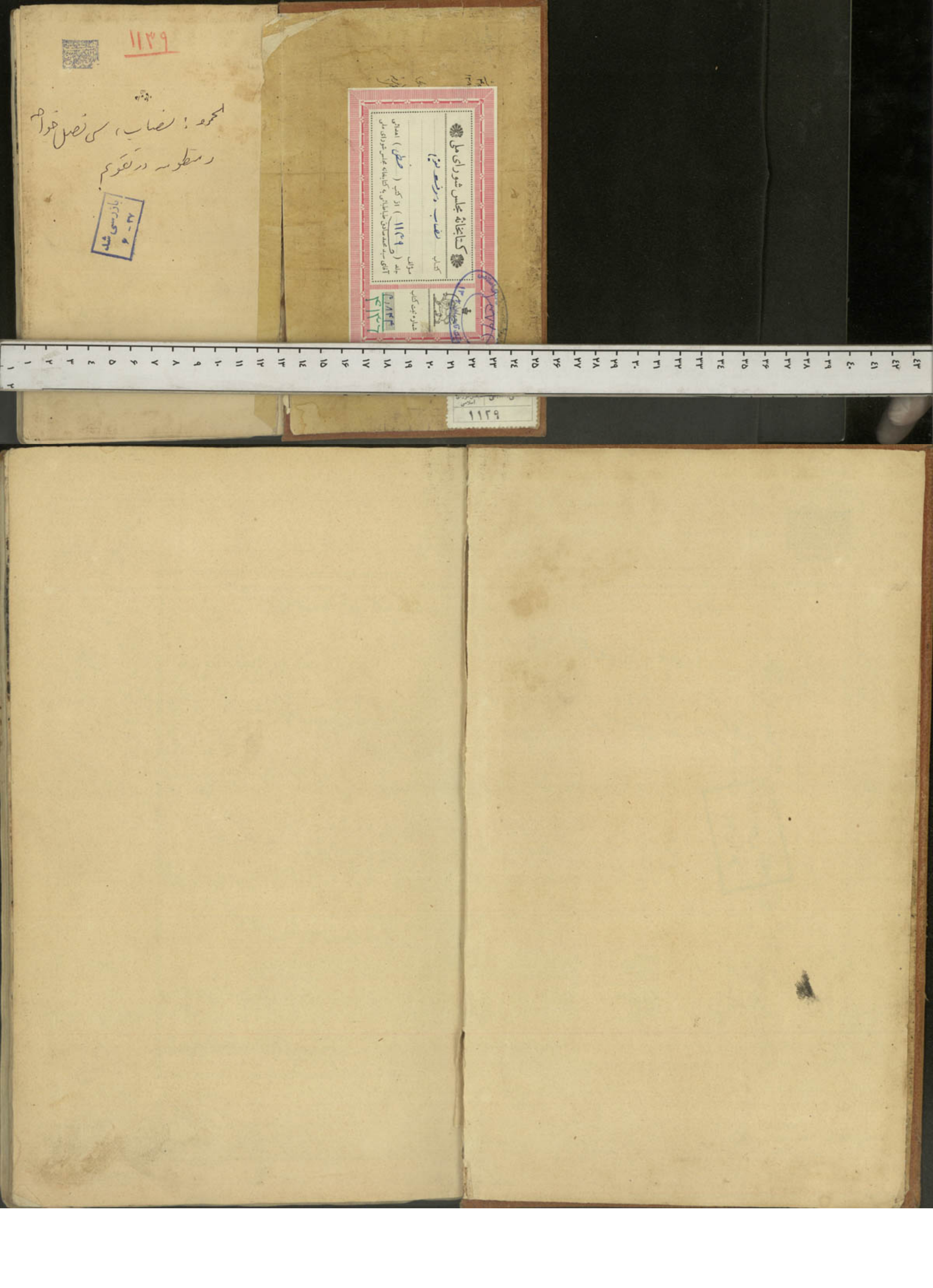




خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۱۳۹
بازرسی شد





محل و مکان و معانست جای

سقر دوزخ نار آتش ولی

جو جنت بهشت الغرف سرای

رئه شش قفا جبره وجه روی

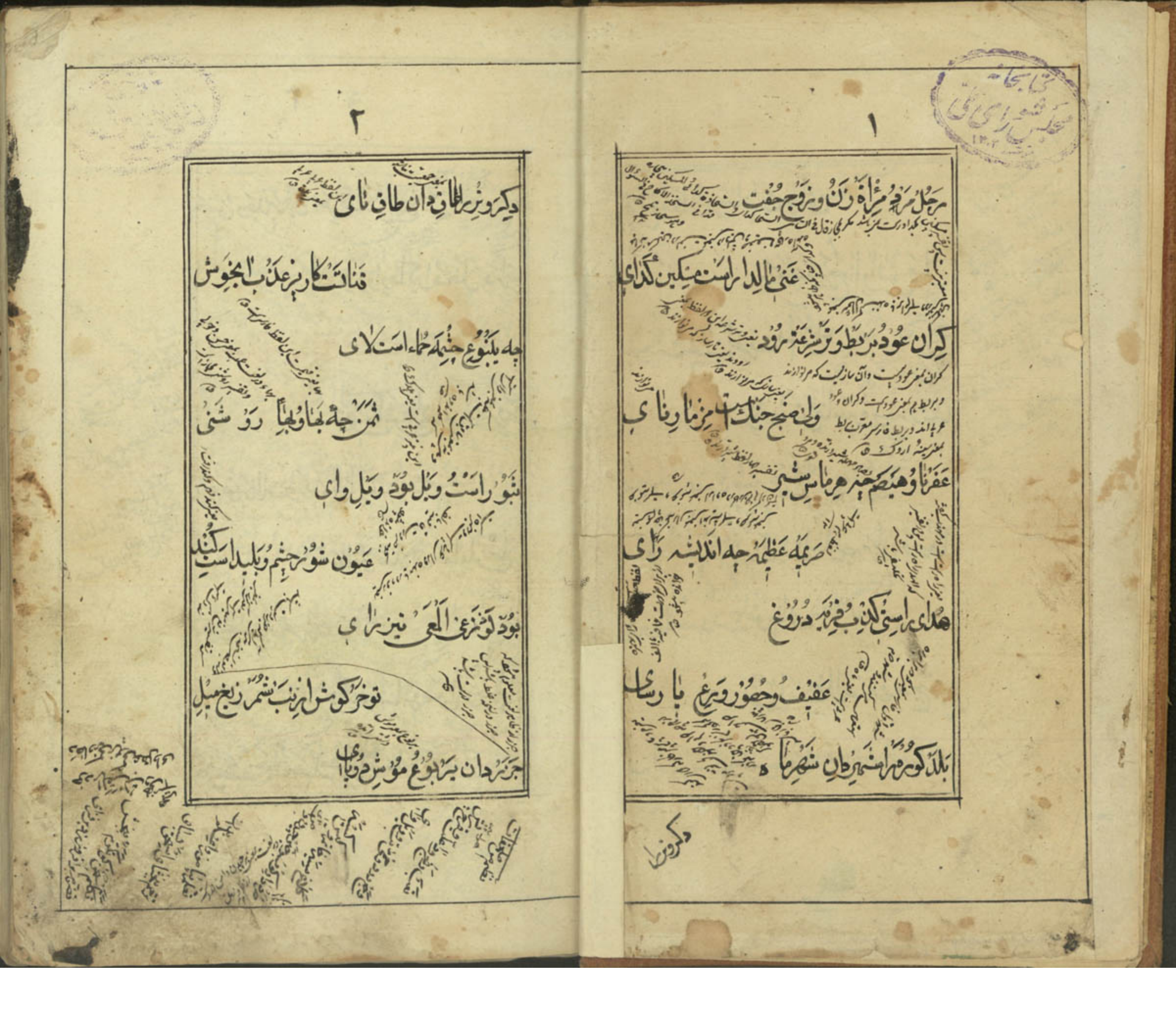
فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

شفه لب لسان چه زبان فم دهان

ید و جارحه دست حلقوم نای

فرس اسب بغل استر و سرج زین

بعیر اشتر است و جرس چه درای



مرجل مرقو مرأة زن وزوج جفت

غني مالدار است مسكين گداي

كران عود بربط و زمز عزف رود

والصنج جنك است مزمار ناي

عفرنا و هبنقع جنبر مرماس شي

صريمه عظيمه چه انديشه راي

هذا اين كذب و فريه دروغ

عفيف و حصور ورع پارسا

بلاد كور مرا شهر دان شهر ماه

دكر و تر لطائف و آن طاق ثاني

فنائت كار بزعذب انجوش

چه ينبوع چشمه حماء است لاي

ثمن چه بها و بها روشني

نبو راست و نيل بود ويل واي

عيون نور چشم و بليد است كند

بود لو نزع المعى نيز راي

توخر گوش ارنب شمر زنج ميل

جرذان بربوع موش دوباه



حقیق و جلد پر فتق حرق

سزاوار ها کبرا دخل درای

قطعهٔ اخری در بحر مجتث ۲

زهی بگلشن جانها قد تو سرو روان

رخ تو بر فلک دلبری مه تابان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بکوی مجتث ابن بحر را خوش خوان

ضیاء نور سنا روشنی افق چه کران

فتی خفیف جوان سبک ثقیل گران

ذهب زر است حدید آهن رصاص ارزیز

لجین سیم زجاج آبگینه معدن کان

نحاس صفر مس و روی آنک است سرب

حلی جهیز زیور غالی گران رخیص ارزان

جراز و سیف و حسام است عضب و صارم تیغ

مجن و جنه سپر سهم تیر و قوس کمان

عصی یلبه جوشن است درع زره

وهق کمند و نصل معبله پیکان

عجاج نقع و قتام و هباء و هبی غبار

بدانکه هبی بمعنی گرد در کتاب لغت یافته نشده
بلکه بمعنی برانگیختن است و چون گرد برانگیخته
شده است او را هبی گفته پس خالی از تکلف
نیست



کلوم خستگی موت مراکه مژه توان

هدف نشانه غرض که خلشة زهکی

وتیره آمد و معاصر ببرکی صدان

خلنده باقی جان عرازه راه آورد

قرامه ریزه ذریح سود درباب

بعوث نشر بعوث است نعل و ذعری

سواع آلات مناسبت نامه ظل بنان

صنم جو نصب و نصب دان جبت بت طاغوت

وثن بت و وثنی بت پرست آن

چه عود شارف و نابت تاب نا فزبر

افیل و حاشیه خوا شتران جوان

قطعه اخری در بحر رمل

ای زباریکی میانت همچو موی دیگر

غنچه از رشک دهانت همچو خون جگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

خبر از بحر رمل این قطعه را بر خوان ببر

جید کردن صدر سینه رکبه زانو رأس سر

نوک خامه ریز قمر ونزی زاد نوشته باب



عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه رمل ریگ

حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک رطب تر

ذئب و سرحان سید گرگ سمع بچه فاره موش

دکه دکان سک دکه سکه کوچه باب در

عرش شقف بیت خانه کوه روزن کنز گنج

حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر موی

نقی مغز شحم پیه و اذن گوش اطروش کر

هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز لیل شب

غیظ

غیظ خشم و ضحک خنده حکه خارش نقبه گر

شارق و شمس و ذکاء یوح بیضا آفتاب

سام تبر و عسجد و عقیان عین نضر زر

نیک صحبت قبله بوسه مهر کابین خدن دوست

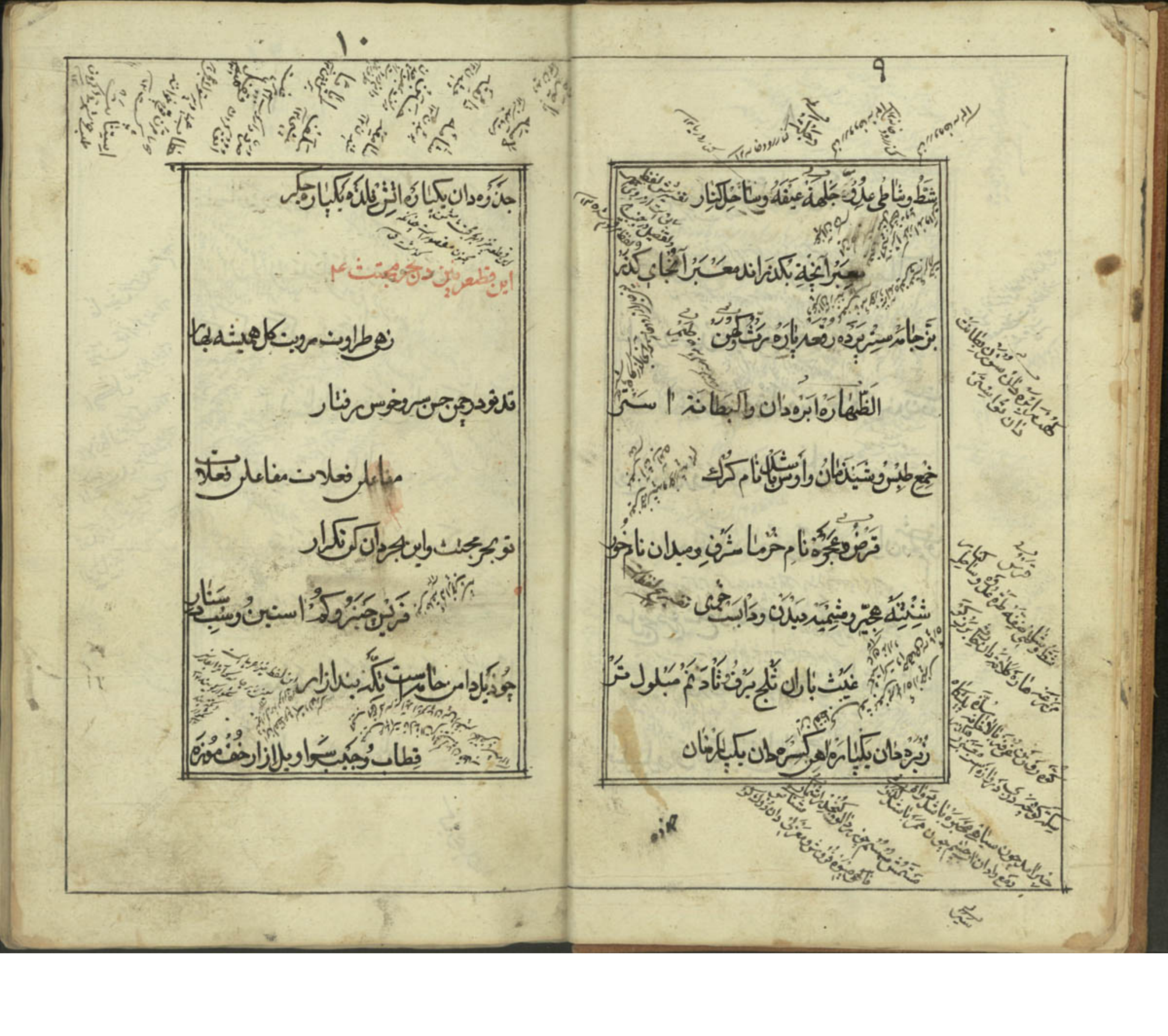
زوج شوی زوجه زن ازهاست نخل بن

حنطه گندم دخن ارزن خبز نان و لحم گوشت

اصل بیخ فرع شاخ و بذر تخم و قطف بر

لجه و دأماء و یم و بحر دریا قعر تک

فیل پیل و بق پشه ظبی آهو حمار خر



شط وشاطی عدو جلهه عیفه وساحل کنار

معبر انجه بکذراند معبر آنجای کذر

نزجامه ستر برده رقعه پاره رث کهن

الظهاره ابره دان والبطانه آستر

خمع طبس وشیذمان واوس ناگاه نام کرک

فرص وعجوه نام خرما شرف وصیدان نام خو

شنته هجیر وشیمه دیدن ودابت خمی

غیث باران ثلج برف ناد نم مبلول تر

زبره دان یکپاره اهن کسره دان یکپاره نان

جذوه دان یکپاره اتش فلذه یکپاره جگر

این قطعه در بحر مجتث ۴

زهی طراوت روی گل همیشه بهار

قد تو در چمن چو سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

تو بحر مجتث واین بحر دان کن تکرار

قرین چنبر وکم آستین وسبب ستار

چو ذیل دامن جامه است تکه بند ازار

قطاب وجیب سجاو بلازار خف موزه



عتاد ستاره وحبیر یلدز نام بهار

مدینه بلده ومصر شهر سور بغض

چنانکه معرکه لشکرکهست وحصن حصار

لبیب عاقل غمر وغبی وغافل کول

شفیق دادرو رضیع و رفیق صاحب یار

صحیفه نامه فکر خامه دان سکین کارد

خیاط ومخیط سوزنجه حرف شمر سوفار

حدیقه باغ دخت چوب خوخ شفتالو

سفرجل ایوا تفاح سیب رمان نار

کثیر بجد

کثیر بجد و وافر تمام ناقص کم

قلیل وتر بسیار اندك حساب شمار

حباب غنچه لب جیب دوست شمار

طبیب هست کلیم وسقیم دان بیمار

عقور کلب کرنه جمل شتر باشد

شمله نیز رواست وطیلسانه زبان

احد یکی عشره ده مائه صد اثنان دو

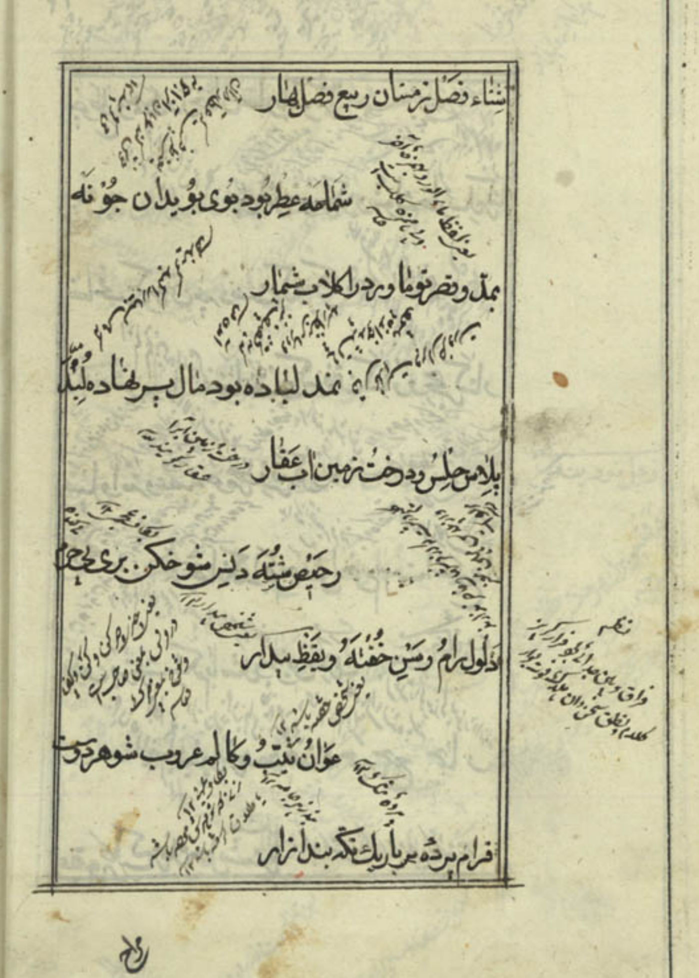
ثلاث سه بود خمس پنج اربع چار

ولیك سته وسبعه ثمانیه تسعه



شش است وهفت دکر هشت نه چو الف هزار
چو بیست عشرین خان بعد از آن ثلثین سی
چو اربعین چهل و پنجهش خمسین دار
چو شصت ستین و هفتاد بار سبعین است
دکر ثمانین تسعین نود الف صد ار
عقار قهوه راح و مدام و قرقف می
کمی دلاور فارس سوار صید شکار
غرب بدکاست و صنوبر خلاف نار و بید
جدر نخل خرما و فرصاد توت اجبار

چو طلح و خمط درختان خار با موز است
چو اثل شوره گز و شوک خار سدر کنار
نقاخجت کرفتن چه دست یکدیگر
نغا نغشت کرفتن کنار و حجر کنار
قنبل وانمز وعصبه جو ... کروه
چنانکه ایم حنش اخرم ست اشجع مار
بکین بزرک شکر ماستل جرجر حرجیر
بشیر مژده دهنده حمیر جمع حمار
عفو بر کلیک کرزند حمل شتر نار



شتاء فصل زمستان ربیع فصل بهار

شمامه عطر بود بوی بویدان جونه

بمد وجزر توما ورد در گلاب شمار

بمد لباده بود مال پر نهاده لبد

بلاس جلس ودخت زهین آب عقار

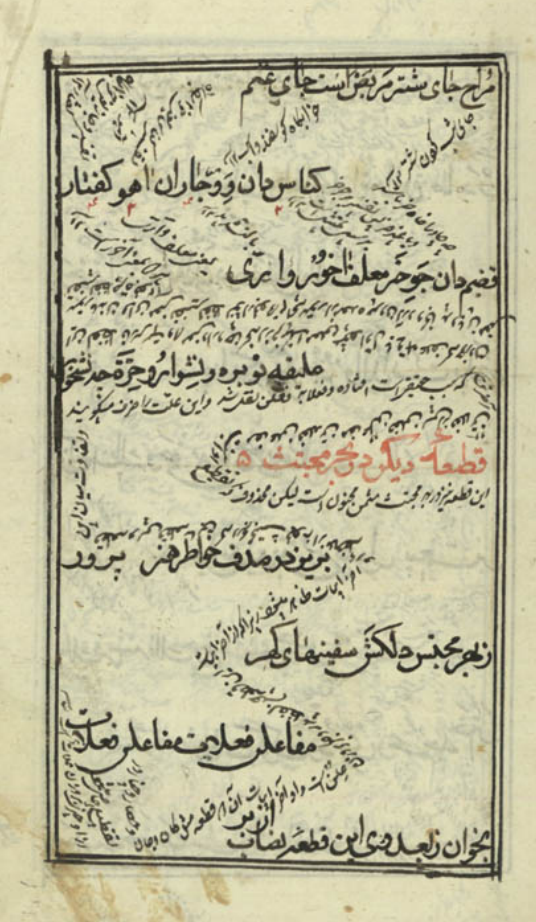
رحیص شته دلنر شوخکن بری حرام

دلول رام وسن خفته ویقظ بیدار

عوان ثیب وکالم عروب شوهر دوست

قرام پرده مرباریک تکه بند ازار

رداح



مراح جای شتر مربض است جای غنم

کناس جای وجار آن آهو کفتار

قضیم دان جو خر معلف آخور واری

طلیفه نوبره ولشوار وحره قحد نشخو

قطعه دیگر در بحر مجتث ۵

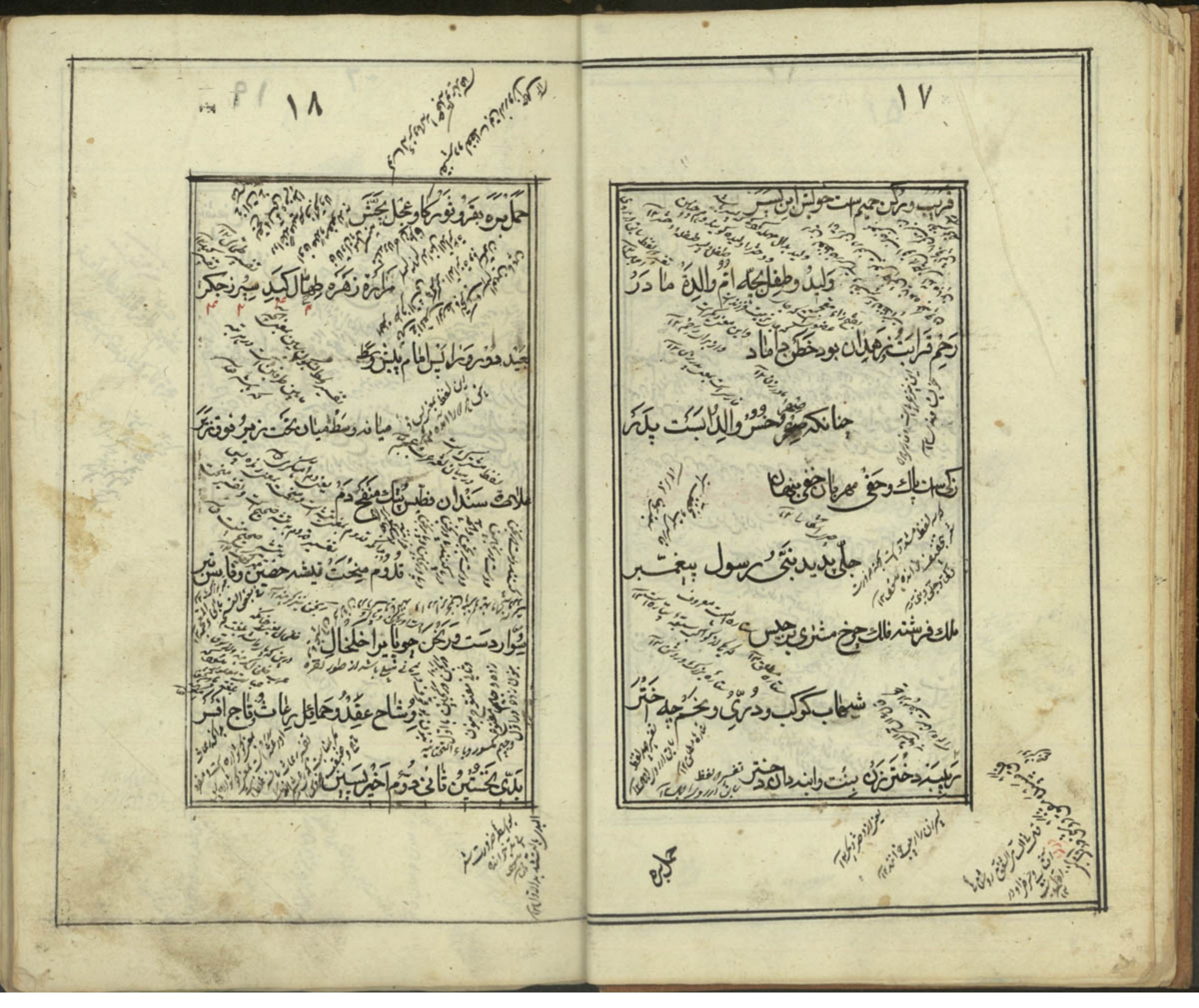
این قطعه نیز در بحر مجتث مثمن مخبون است لیکن محذوف

بریز در صدف خاطر هنر پرور

ز بحر مجتث دلکش سفینهای گهر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بخوان ز بعد وی این قطعه نصاب از بر



قریب و نزدیک حمیم است خویش ابن پسر
ولید و طفل بچه ام والده مادر
رحم قرابت و زهدان بود ختن داماد
چنانکه صهر و ختن والد است پدر
زکی است پاک و حفی مهربان خفی پنهان
جلی پدید نبی رسول پیغمبر
ملک فرشته فلک چرخ مشتری برجیس
شهاب کوکب و دری و نجم چه اختر
ربیبه دختر زن بنت و ابنه دان دختر

حمل بره بقر و ثور گاو عجل بچش
مرارة زهره طحال کبد سپرز جگر
بعید دور وراء پس امام پیش رو
میانه وسط میان تحت زیر فوق زبر
علامت سندان نطس پتک منفخ دم
قدوم تیشه حضین و فاس تبر
سوار دست و برنجن چو پای را خلخال
وشاح عقد و حمائل رعاث تاج افسر
بلی کهن ثانی دوم آخر پسین



نقیض اولی اخری واخر است دگر

قبص کرنه یلمق نبا و ربطه رکو

نصیف همچو خمار است مقنعه معجر

اجاج تلخ ونفنه بمزه است ملح شور

فرات عذب وزبیب واصف مویز و گرگ نغیر اصف

شرار شراره خدره بود مارج شواظ لهب

زبانه شعله چرانکش رماد خاکستر

عجین خمیر دقیق آرد دان نخاله سبوس

ادام نان خورش و قند سکر است شکر

حزام تنگ ثفر پاردم لجام لگام

عنان دوال وی منطقه نطاق کمر

رکاز کنز بود گنج و صیرفی صراف

ستوق سکه تبه و جذل دو تین انجیر

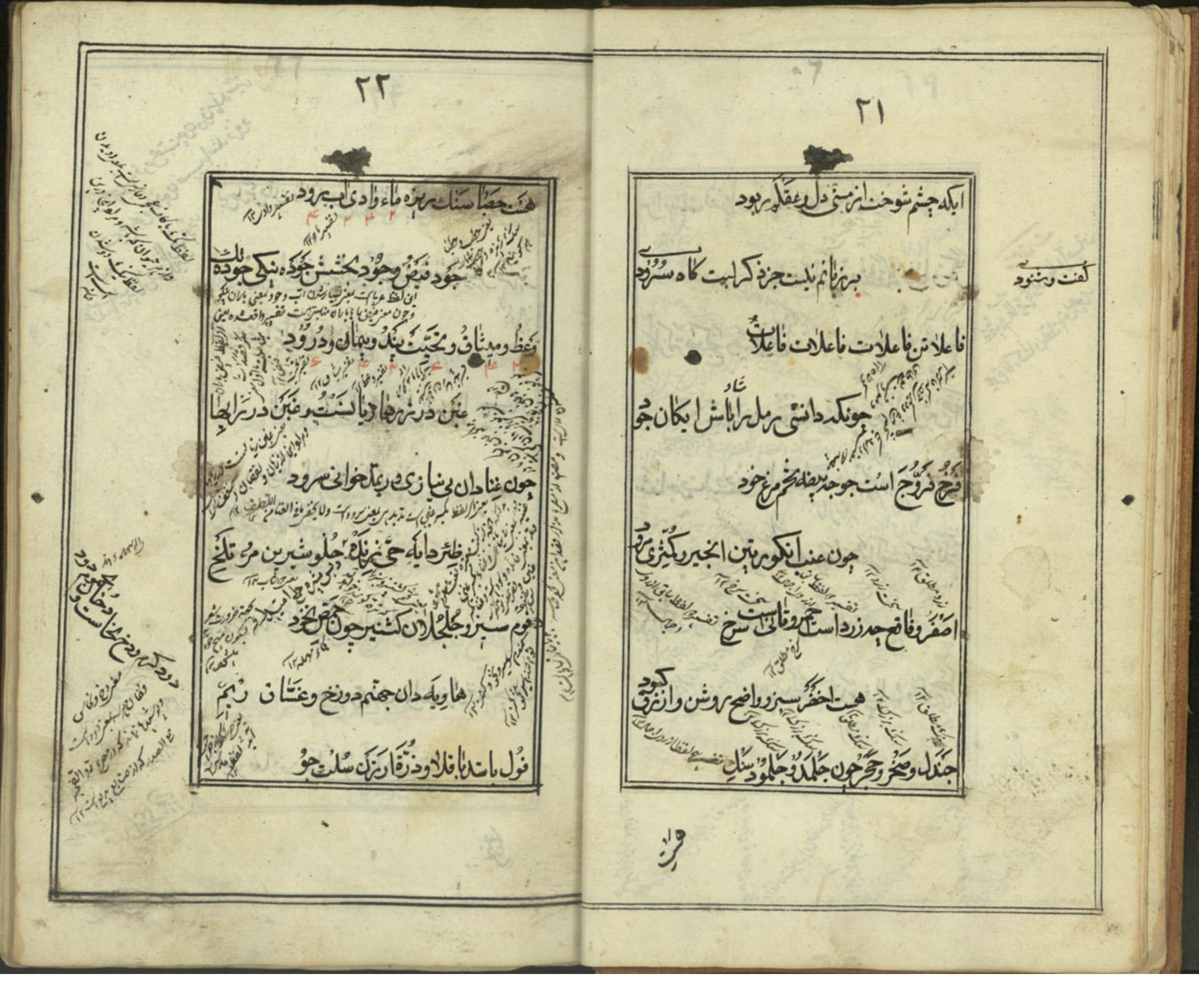
شفا جرف لب وادی وهار افتاده

جهة جه و جهة شطر است سوی قلم جر

بکیم گنك و ذریعه وسیله مرجل دیك

ندیف پنبه سنده شناس و قدر خطر

فی بحر الرمل



ایکه چشم شوخت از مستی دل و عقلم ربود

بر زبانم نیست جز ذکر لبت گاه سرود

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

چونکه دانستی رمل را باش ایگان جو

فرخ و فروج است جوجه بیضه تخم مرغ خود

چون عنب انگور و تین انجیر و کمثری امرود

اصفر و فاقع چه زرد است احمر و قانی است سرخ

هست اخضر سبز و واضح روشن و ازرق کبود

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود سنگ

هفت حصبا سنگ ریزه ماء و وادی آب و رود

جود فیض و جود بخشش جوده نیکی جود ده

وعظ و میثاق و نصیحت پند و پیمان و درود

غبن در رهها دباغت و غبن در رایها

چون غنا دان بی نیازی در رباط خوانی سرود

ظئر دایه حی زنده حلو شیرین مر تلخ

قوم سبز و جلجلان کشنیز چون حمص نخود

هاویه دان جهنم دوزخ و غساق ریم

فول باقلا و ذره ارزن سلت جو



بر عدس دان دانچه و مج ماش ملیا نخود

رازیانج بادیان مسک بوی خوش اذخر فرابز

نثر شتی را بر آکنده شمر مجموع کود

تاجران سالار بازرکان و فاجر نابکار

طاغلان مردی که بالا میرود هابط فرود

في بحر المجتث ٧

چه دل به پرده عشاق برکشد آهنک

به بحر مجتث خواند غزل بنغمه چنک

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بکوی

بکوی تا بودت عقل و دانش فرهنک

سؤال

مغال سر فرو سرعت شتاب ولبث درنک

قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنک

هلال ماه نواست و قمه و قراء

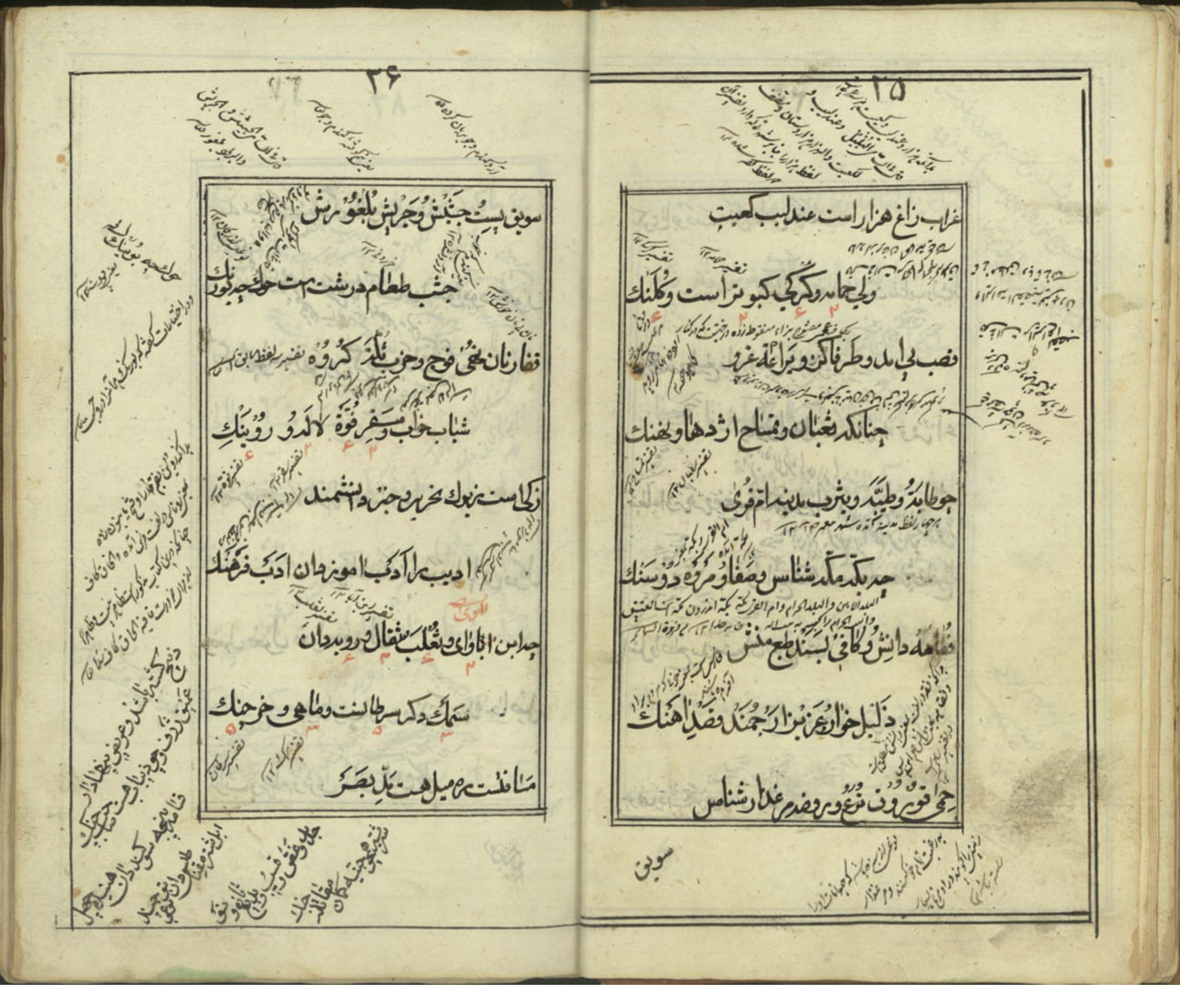
شعاع او زهر و صبغ چه شکوه و رنک

اشل و اشج شکسته و سر و لحیه ریش و اقرع کل

اشل و اقطع بیدست دان اعرج لنک

قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار

چو فهد دب یمر یوز دان و خرس پلنک



غراب زاغ هزار است عندلیب کعیت

ولی حمامه وکرکی کبوتر است وکلنك

نصب بلا مد وطرفا کز و براعه غرو

چنانکه ثعبان وتمساح اژدها ونهنك

چو طابه وطیبه ویثرب مدینه نام قوی

حجر بکه مکه شناس وصفا ومروه دوسنك

فقاهه دانش وکافی بسنده طبع منش

ذلیل خوار عزیز ارجمند وضد اهنك

رحی قو وقف فزع ورضدر غدار شناس

سویق

سویق پست جنبش وجرایش بلغور رش

جشب طعام درشت بهت خوله حیرتبود

قفار نان تهی فوج وحزب ثله کروه

شباب خواب وسهر قوة لاکدو روبنك

زکی است زیرك نحریر وحبر دانشمند

ادیب را ادب اموزجان ادب فرهنك

جدا ابن اباوای وثعلب شغال وروبه دان

سمك دکر سرطان است وماهی وخرچنك

مسافت است میل هست مد بصر



سه میل فرسخ باشد بفارسی فرسنک

مجرة کاه کشان استوا بود محور

رئیس مهتر و اسیر و متین کرفته جنک

فی بحر المتقارب

زهی شرم رخت لاله را خون شده دل

زهی شاک قدت سرو را پای در کل

فعول فعول فعول فعول

متقارب ازین وزن کردیده حاصل

تراب و رغام و ثری خاک و طین کل

وطن جایکه کرام زهی ربع منزل

ده اسپند در تاختن هر یکی را

بترتیب نام است روشن ندم مشکل

مجلی مصلی مسلی و تالی

چو مرتاح و عاطف خطی مؤمل

لطیم سکیت از پی حاجت عرق خوی

فؤاد است و قلب و جنان و حشا دل

برین ده دوی دیکرا الحاق میکن

یکی هست فاشور دیکر چه فسکل



حصان اسب نر باشد و حجر ضدش بنت

بود مهر کره شتر بچه فرمیل

لبن خشت خام است واجر پخته

عسر ضد اسان عویص است مشکل

عبوس است رشکن لبوس است ضدش

اسیف است غمگین نحیف است بیدل

بهیم است مصمت حصان استان

شتر قرم و مقرم قلوس است فرمل

حنیه چو صفرا و عوجا کمان دان

ملذکی شتر

ملذکی شتر همچو ملذبوح بسمل

قطعه اخری فی بحر المتقارب ۹

ابا عارضت رشک خورشید ماه

کرت در تقارب شود اشتباه

فعول فعول فعول فعول

بخوان خوش بزین وزن هر صبحگاه

ثمر میوه حب دانه و تبن کاه

طریق و سبیل و صراط است راه

عرض خواسته طارق تا الدیش



نوش باطن دان فاسد تباه

حبی کوه و شیخ خواجه نفیس

دم و جند و جیش است عسکر سپاه

غداة و مسا بامداد است و شام

عشا وقت خفتن تلکنو کلاه

وجه روی روشن کشاده طلیق

نسیم و صبح انکه ماند بماه

غد و امس هستند فردا و دی

جو ابیض سفید است اسود سیاه

ذنوب است غرب است سجل است دلو

رکی جب و بئر قلیب است چاه

حجی حجر لب عقل و هنیه حرکه

خطا جرم و ذنب است و عصیان گناه

حطب هیزم است ضرام و حصب

فروزنده عشب گلاه دان گیاه

مناص و مفر جای بگریختن

ملاذ و معاذ است و ملجا پناه

حکم داور و محکمه جای او

وَلي بلبله همچو شاهد كوا ٥

ذهاب ومجي رفتن وامدن

سباحت بكشتن ساحت سياه

ضاحي ميدان

نعيدة حليلة طعينة ربض

زن وبعل شوهر دينة كلاه

في بحر الخفيف

خوشتر است از بحرها بحر خفيف

اصل او وزن مثنوي ولطيف

فاعلاتن مفاعلن فعلن

كلمتي من الظريف ظريف

مِن وعن از الي وحتى تا

اين كو كيف چون ام او ويا

في در است وعلى بر وكم چند

نحن ما اينا وانا ما

انتم وكم شما وذا اين مرد

انتَ تو انتِ زن ولي تنها

تلك آن زن چه ذالك آن مرد

حرف شرط اي اديب كتب ما



ان و لو کر متی کی لا نه

ایما کم جو حیثما هر جا

آنا چون انّی و اتی من

ما چه و چیست من که مع با

فیس قبل پیش بعد سپس

لم مرا لی مرا لنا ما را

صد نکوا مه مکن مع ذر مان

لد و لنا نه و هلم بیا

مذ و منذ نیز از بان زمان باز راست

ثمّ آنجا و ههنا اینجا

غیر جز فقط هر کز ایضا نیز

رب ربما و رب بسا

ذی و هذی و هذه این زن

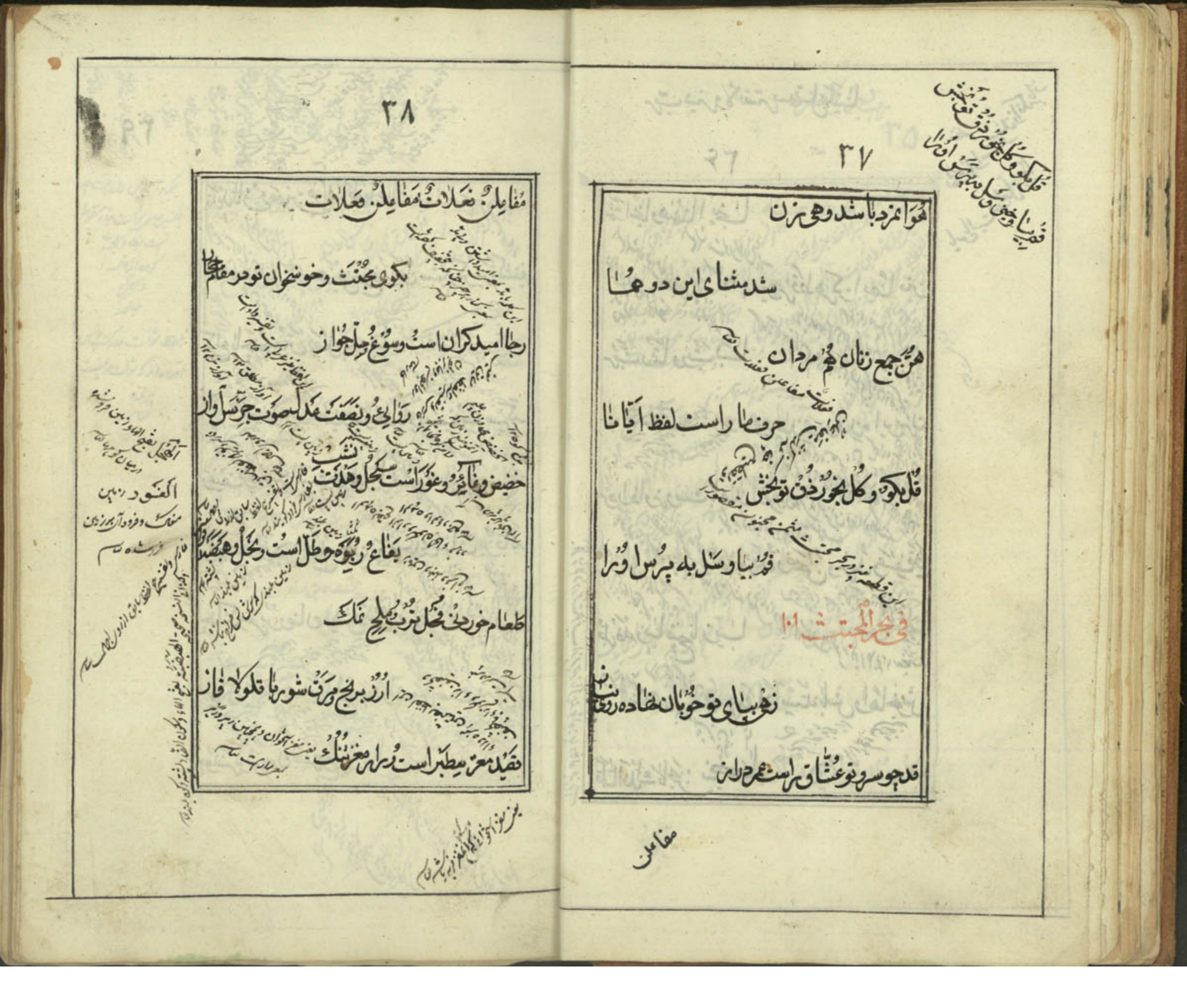
مرد را ذا و ذو وست با هذا این

[illegible] مرقد و ضحک و رقد و عسف فکّ

طرفه زیبا قبیح نا زیبا

مهلا آهسته باش و اها خوش

کلّما اندک کالجن نیکا



هو انزد باشد وهی زن

شد مثنای این دو هما

هن جمع زنان هم مردان

حرف ما راست لفظ ایّانا

قل بگو و کل بخور ذق تو بچش

فر بیا و سل به پرس ورا

فی بحر المجتث ۱۰

زهی برای تو خوبان نهاده روی نیاز

قد چو سرو تو عشاق راست همره راز

مفاعلن

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بگو بجنث و خوشخوان تو هر مقام الحان

رجا امید کران است وسوغ حل جواز

ربابی و نفقت مکا بصوت جرس آواز

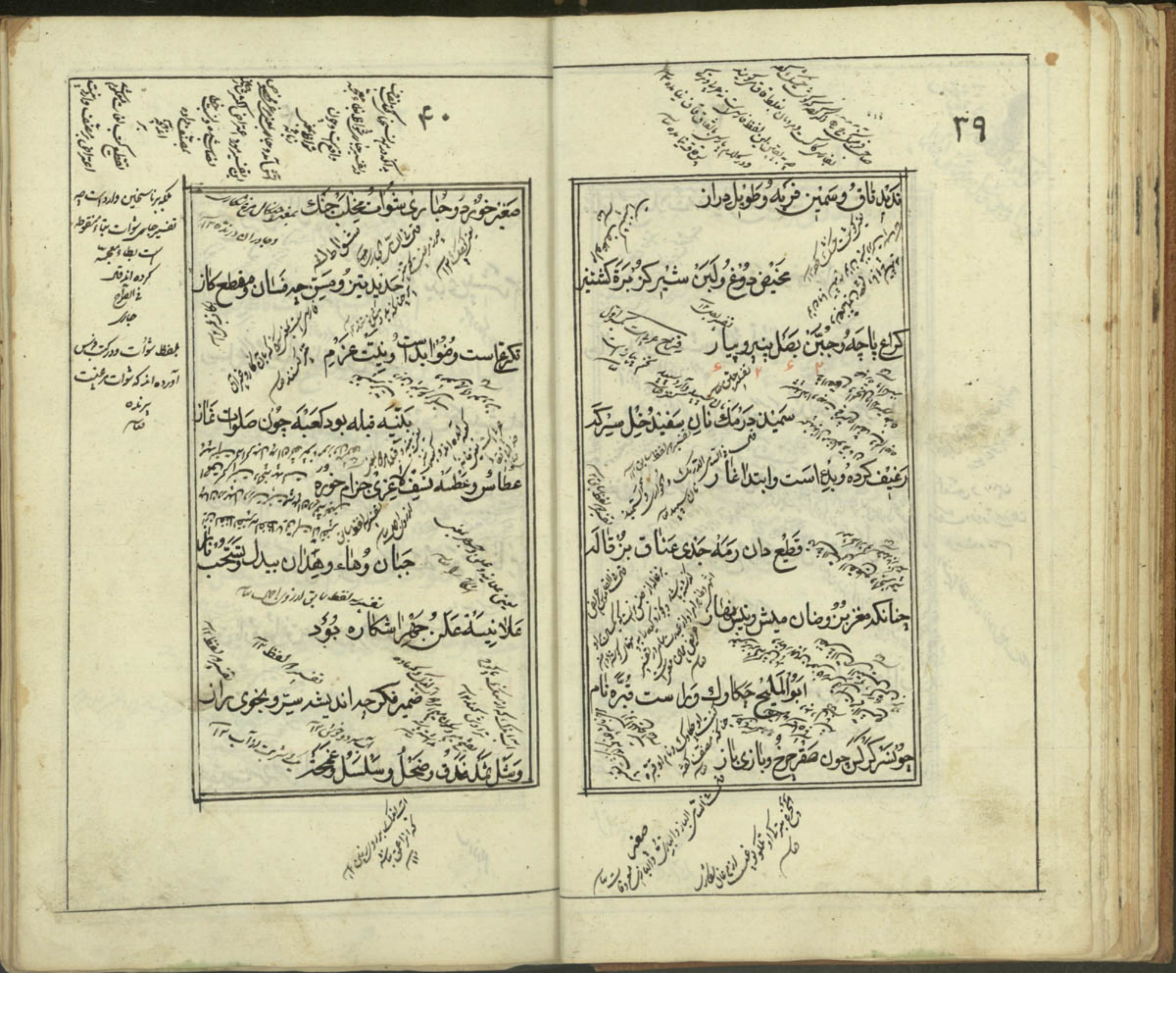
خضوع و فائز و عنوز است سجل و هدت نشیب

بقاع ربوه و طل است رجل و هجس

طعام خوردنی نحل زنبور ملح نمک

ارز برنج مرق شوربا قلوا فاز

نقید معز سطبر است زهره مغز نمک



ندید ناق و سمین فربه و طویل دراز

مخیض دوغ و لبن شیر کز بره کشنیز

کراع پاچه و جبن بصل پنیر و پیاز

سمید درمک نان سفید خل سرکه

رغیف کرده و بدیع است و ابتدا آغاز

قطع دان رمه جدی عناق بز قالد

چنانکه معز بز و ضان میش و نیز بهار

ابو الملیح چکاوک و راست قبره نام

چو نسر کرکس چون صقر چرخ و بازی باز

صغر خورد و حباری شوات مخلب چنگ

حدید تیز و مسن چه فسان و مقطع گاز

نکرخ است و صوابدست و نیت عزم

بکنیه قبله بود کعبه چون صلوات نماز

عطاس و عطسه نیف کمتری جزام خوره

جبان و هاء و هدان بیدل است نحب و تاز

علانیه علن جهر آشکاره بود

ضمیر فکر چه اندیشه سر و نجوی راز

و تل تلک غدف و ضحل و سلسل و عمر



چو شخ و غل و غلل آب دان شریك انباز

زنیم سنید دعی نیز هم بذی بیشرم

رسیل همره و بغله زن و نجی همراز

کلیم همسخن است و حریف هم پیشه

قرین ندیم بود همدم و شریك انباز

اکیل همخور و همکاسه سمی همنام

رفیق یار و موافق عشیر حیر همسان

فی بحر الرمل ١٢

ای قدت سرو خرامان و رخت ماه تمام

سازد در بحر رمل بار دگر سیر و مقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

همچو بلبل بعد ازین این قطعه برخوان صبح و شام

عزم و عظ ریف و حلاحل سید و راس هام

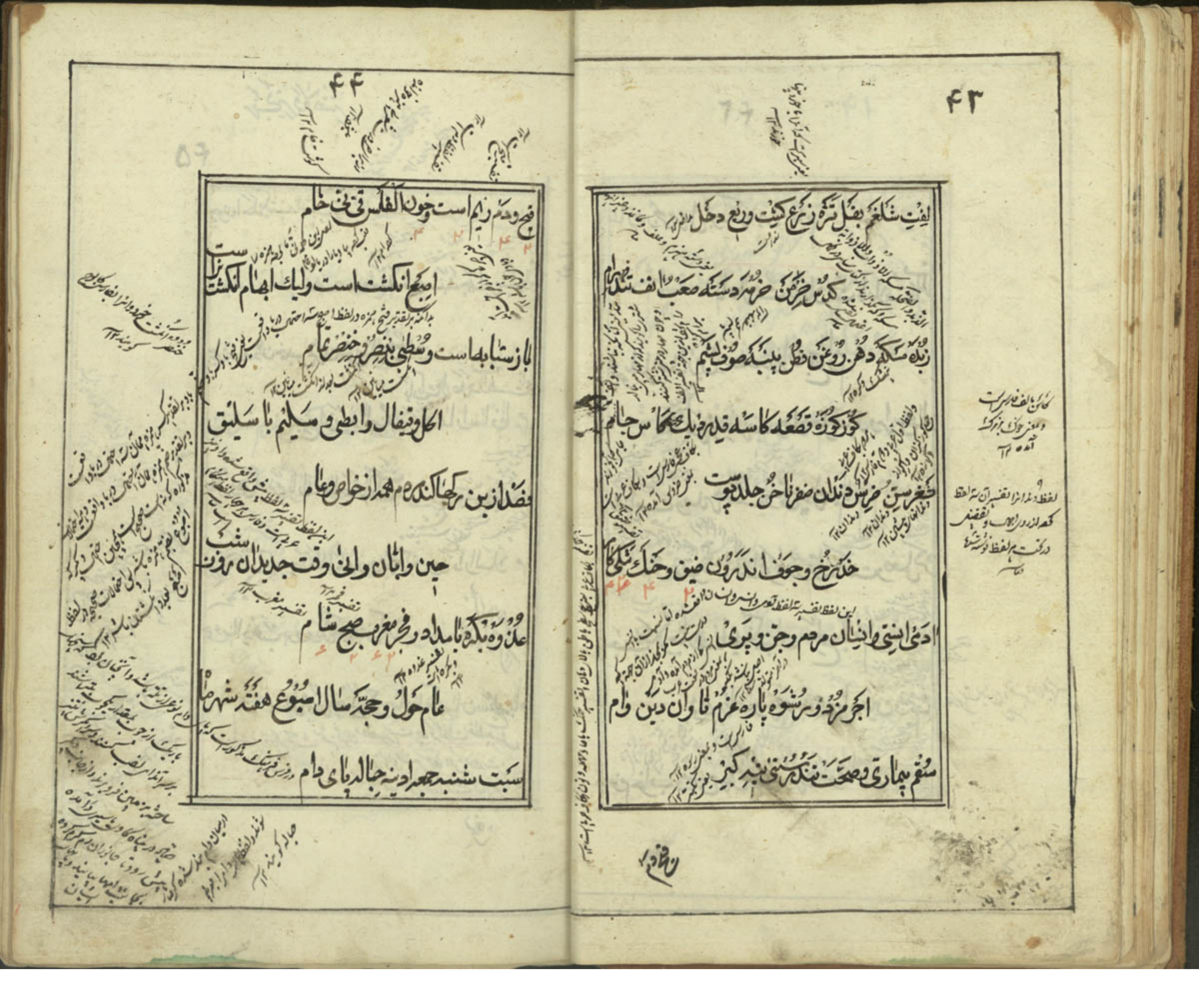
مهتر است و مله دست و شیء چیز و اسم نام

عقوه ساحت امر کار و قول گفت و فعل کرد

جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام

لون رنگ و ریح بوی و باد غین و غیم میغ

نوم خواب و مشی رفتن نعل چوری خطوه گام



لفت شلغم بقل تره زرع کشت وربع دخل

کدس خرمن ضغث دسته صعب انف تند رام

زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم

کوز کوزه قصعه کاسه قدح پیك کاس جام

[illegible] ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست

خلق رخ وجوف اندرون ضیق وضنك تنگی کام

ادمی انسی وانسان مردم وجن پری

اجر مزد ورشوه پاره غرم تاوان دین وام

سقم بیماری وصحت تندرستی تبن کبز

فم ودم زهر است وخون الفلس تی نی خام

اصبع انگشت است ولیك ابهام انگشت راست

باز سبابه است وسطی بنصر وخنصر تمام

انمل وقیفال وابطی وسلیم باسلیق

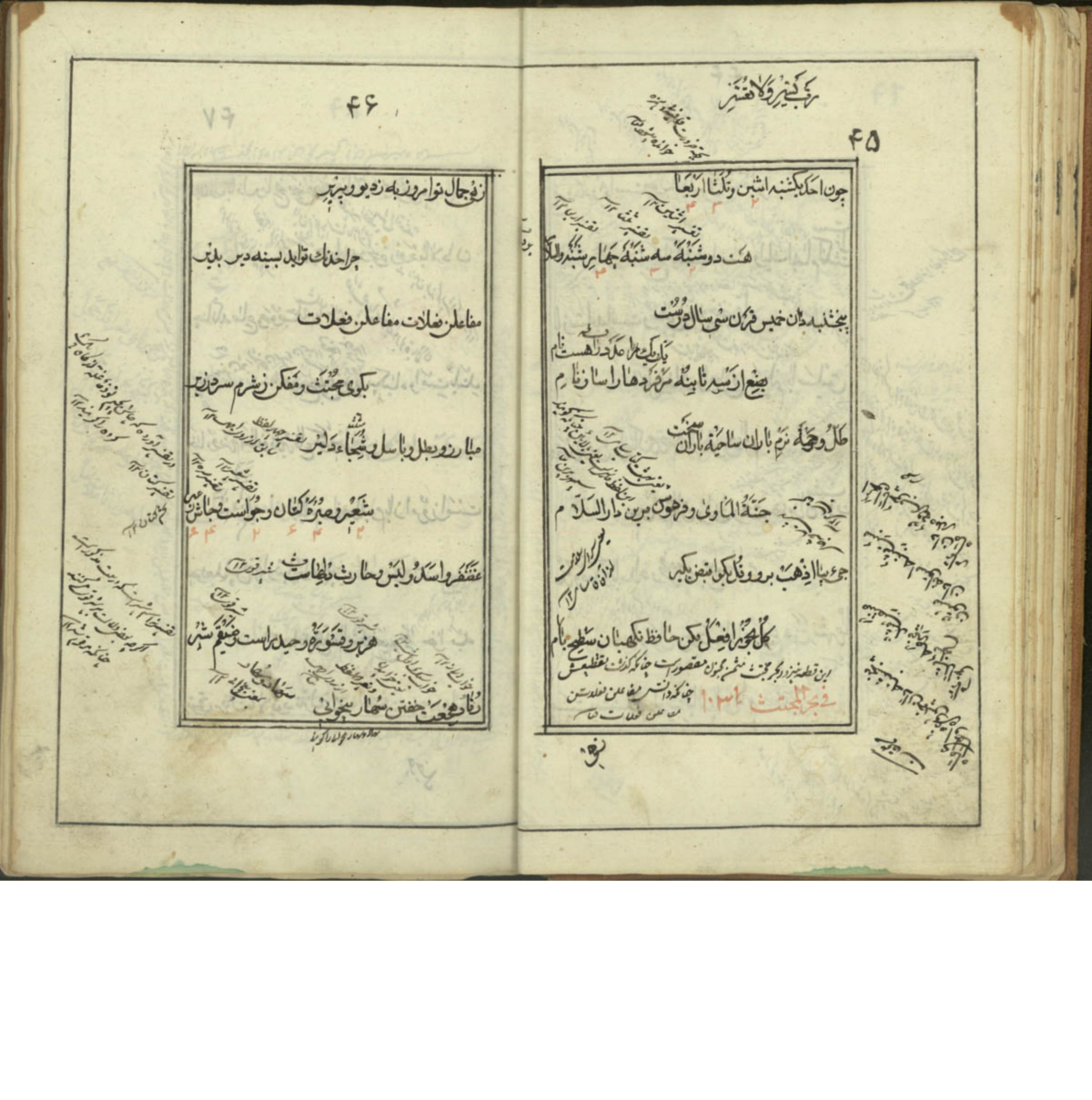
قضا زین رگها کند مردم همه از خواص وعام

حین وابان والی وقت جدید آن روز شب

غدوه بکره بامداد وفجر مغرب صبح شام

عام حول وحجه سال اسبوع هفته شهر ماه

سبت شنبه جمعه آدینه حباله پای دام



چون احد یکشنبه اثنین وثلثا اربعا

هفت دوشنبه سه شنبه چهار شنبه

پنجشنبه دان خمیس قرآن سوی سال درست

بضع از سه تا بنه مرفرد هارا ساز نام

طل و همله نرم باران ساحیه باران سخت

جنة المأوی و فردوس برین دار السلام

جوی بالذهب برو و فکر مکن

کل بحر افعل مکن حافظ نگهبان سطح بام

زهی جمال تو امروز به زیب و به زیب

چرا خذاک تو ابد بسینه دبر بدین

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بگوی مخنث و مفکن ز شرم سر در زیر

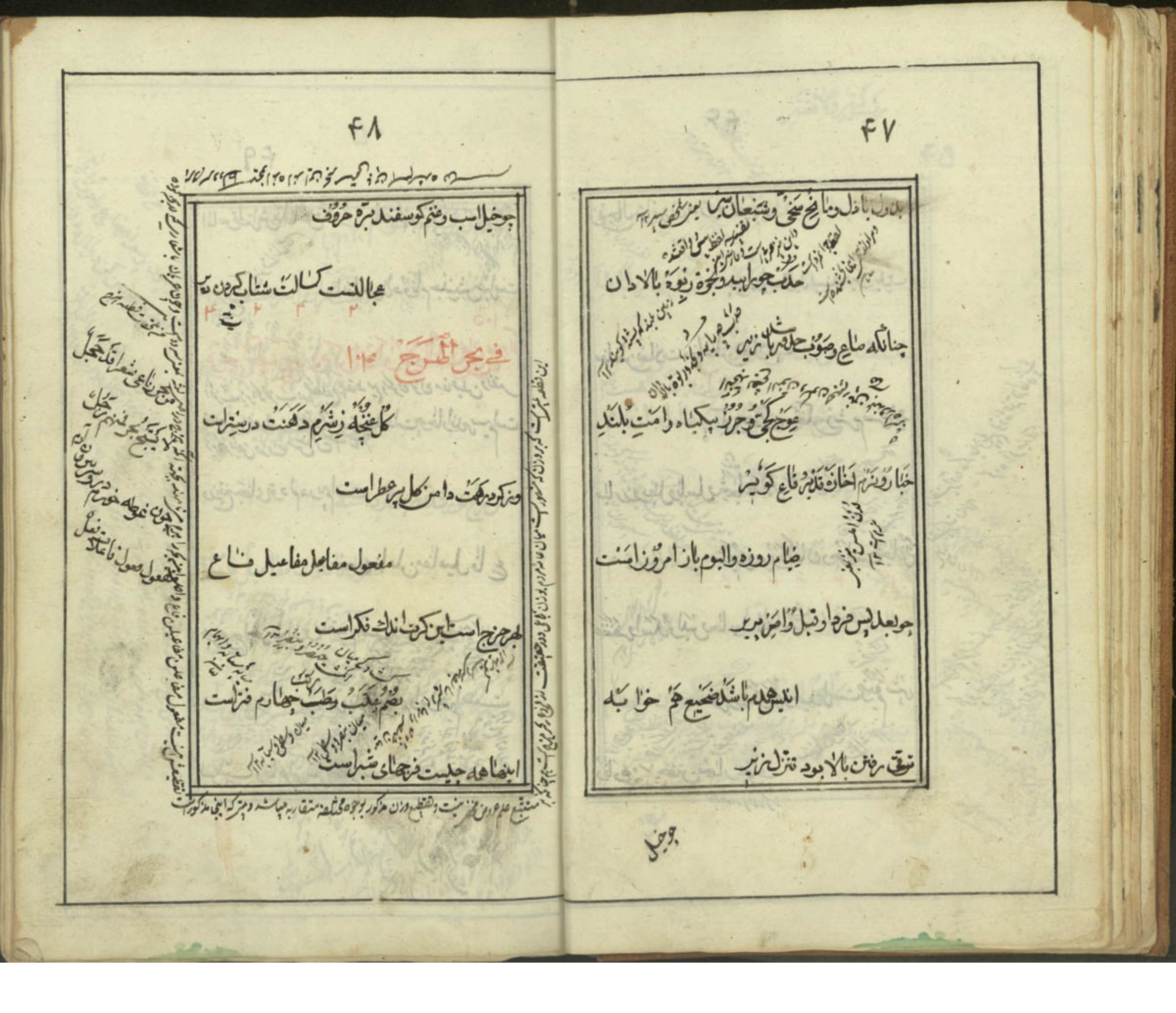
مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر

شعیر و صبره کلان جو است و جاش

غضنفر و اسد و لیث و حارث و لطاست

هزبر و قسوره و حیدر است

رفاه و عیش خفتن سهار بیخوابی



بلال باذل ومانح سخی وشبعان سیر

حدب چو ابید و نجوة ربوة بالا دان

چنانکه صاع وصوب حلقه باشد زیر

عوج کجی و جرز پکیاه و امت بلند

خبار روزن اخان قدیر قاع کویر

صیام روزه والیوم باز امروز است

جو بعد پس فردا و قبل واصر پیر

اندیس هدم باشد ضجیع هم خوابه

ترقی رفتن بالا بود تنزل زیر

جو خیل

چو خیل اسب وغنم گوسفند بره خروف

عجب الذنب کاسالت شتاب کردن دم

في بحر الهزج ١٠٤

گل غنچه ز شرم دهنت در سترات

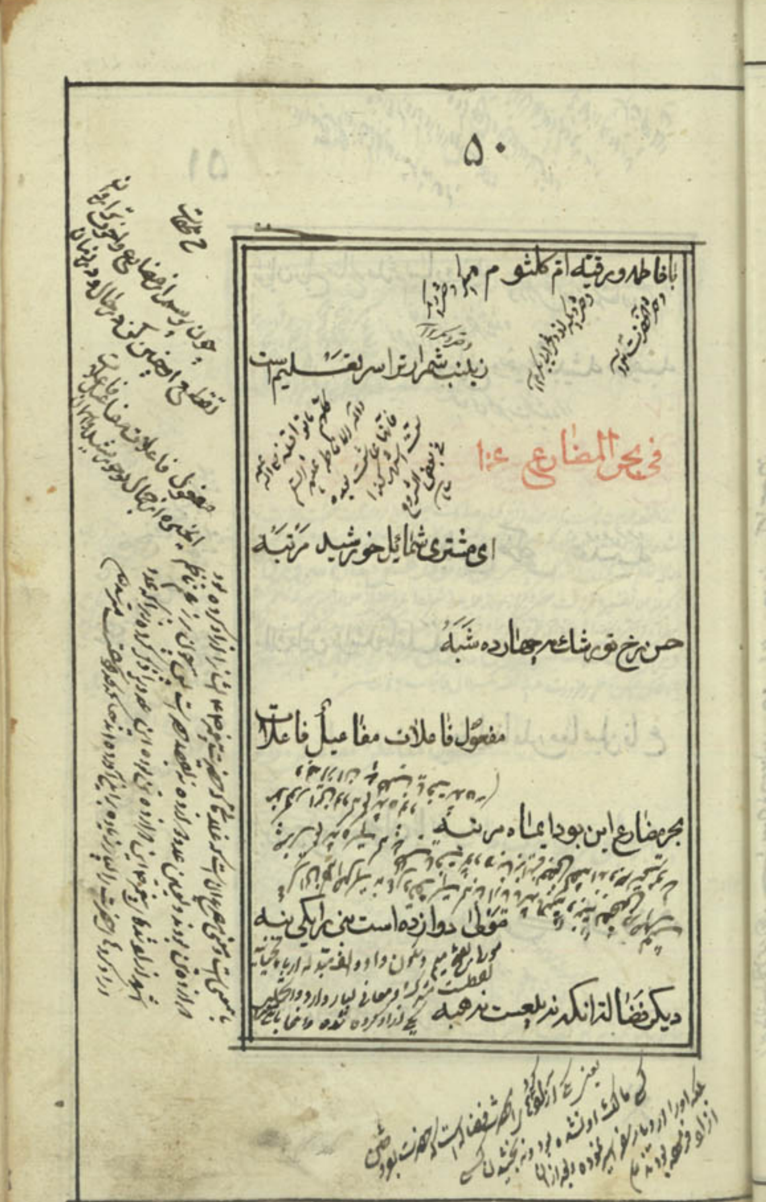
وز کوه رهت دامن گل پر عطر است

مفعول مفاعیل مفاعیل فاع

الهجر هجر است ابن کرب اندک فکر است

بضم یکب وطب چهارم فز است

اینها هه جیست فرجهای شبر است



الماس قلمتراش ملماس قلم

انفاس ملا دو تام جنبش جبر است

۱۰۵ فی بحر الهزج فی ذکر الاولاد النبی صلی الله علیه و آله

الخرب زیرا که خرب در اصطلاح اسقاط میم و سکون نون مفاعیلن و نقل فاعیلن بمفعول است مقبوض زیرا که قبض حذف خامس ساکن است تمام

در سینه دلت چو خار اندر سیم است

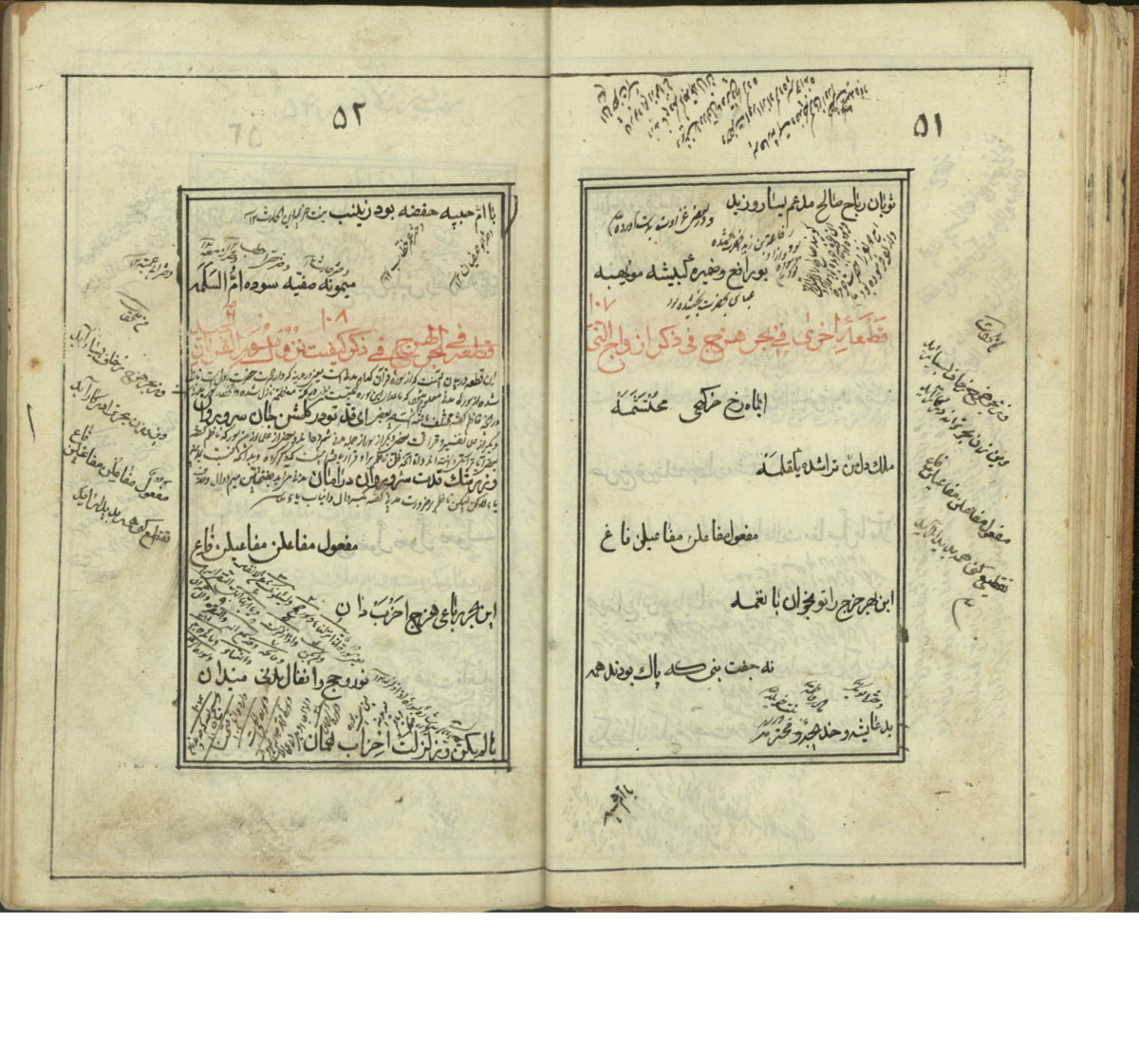
ور تیغ جفای تو دلم در بیم است

مفعول مفاعلن مفاعیل فاع

بحر هزج اخرب ازین تقسیم است

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است

پس طیب و طاهر از سر تعظیم است



ثوبان رباح صالح مدعم يسار وزيد

ابو رافع وضميره كيشه مويهبه

قطعة اخرى في بحر هزج في ذكر ازواج النبي ١٠٧

اتباه رخ مزكى محتشمه

ملك دل اين تراشدى يكقلمه

مفعول مفاعلن مفاعيلن ناغ

اين بحر هزج را تو بخوان با نغمه

نه جفت نبي كه پاك بودند همه

بد عائشه وخديجه وحفصه

با ام حبيبه حفصه بود زينب

ميمونه صفيه سوده ام السلمه

قطعه في البحر الهزج في ذكر كيفيت نزول سور القرآن ١٠٨

اي قد تو در گلشن جان سرو روان

در رشك قدت سرو روان در اثمان

مفعول مفاعلن مفاعيلن فاع

اين بحر رباعي هزج اخرب دان

نور وحج وانفال مدني ميدان

بالم يكن وزلزلت احزاب لقمان



پنج اول قل سمع و رعد وجدید

فتح و یس و بلیش ولقر و دهر حجر

فی بحر المتقارب فی ذکر فتح قلاع الخیبر ۱۰۹

زهی کشته ملهم بالهام ملهم

ملک بر فلک خواند مدح تو دایم

فعول فعول فعول فعول

زخیبر چه بستد مصطفی
ببحر تقارب بخوان ای معلم

زخیبر بستد مصطفی هفت قلعه

خدایش بداد انجنان ملک سالم

کنبد بود

کنبد بود بد و نام شق انکه

عموص و نطاة سطیح و سلالم

فی بحر الخفیف فی بیان الاوجاع

بشنو ای غیرت مه و افلاک

وزن بحر خفیف روشن پاک

فاعلاتن مفاعلن فعلات

دردهایی کزوست بیم هلاک

خشن و لذع است و اعیائی

جلدی و ممدد حکاک



ناخن و رخو کاسر و ضاغط
وان منسخ کز و عضل شده خاک
ضبان و ثقیل و ثاقب بارز
وان مسلی که اوست اصل هلاک

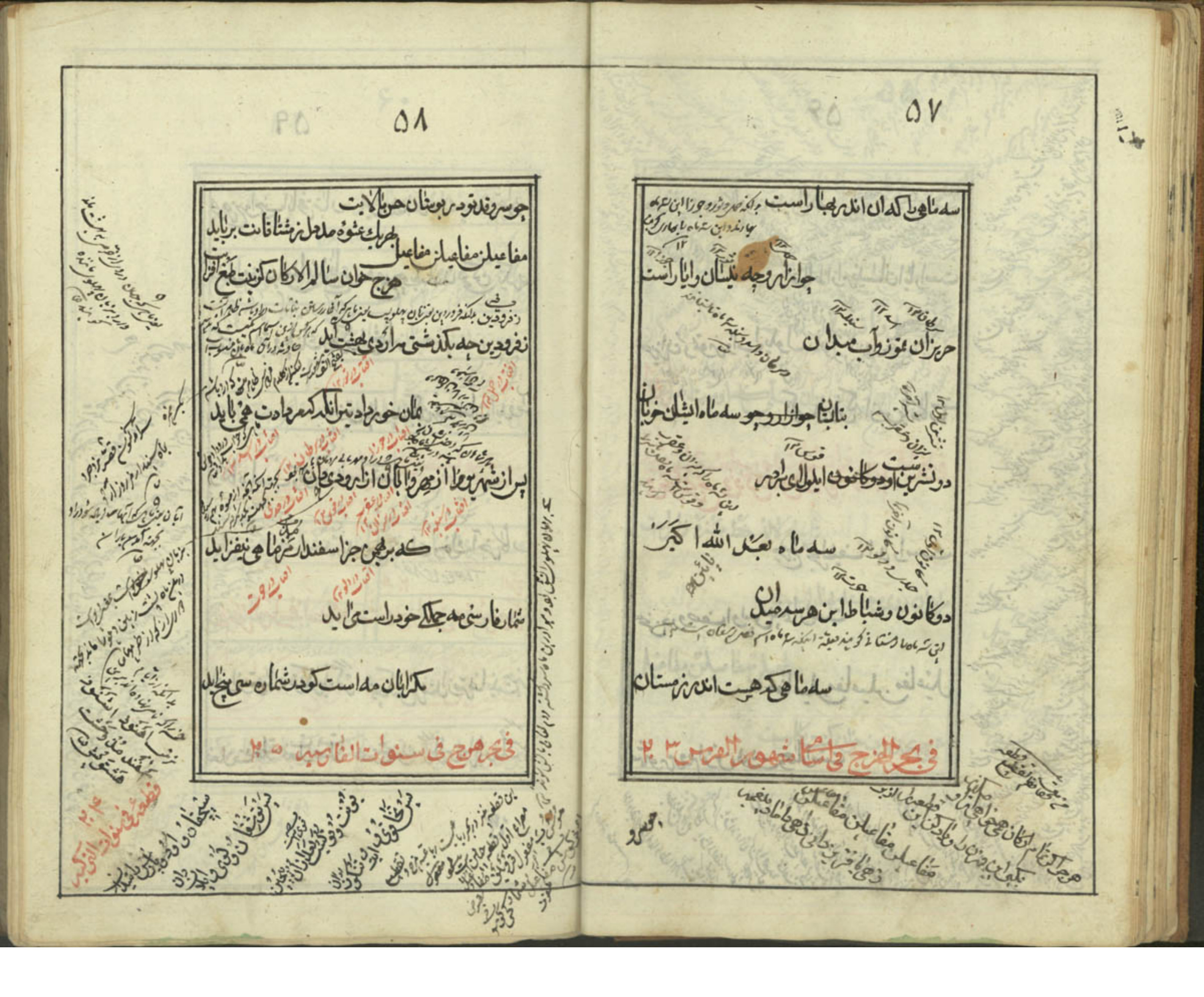
فی بحر الهزج فی اسماء شهور بلغة الرومیه

ترا رخ لاله خط سبزه زار است
مرا زان روی پیوسته بهار است
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل
هزج محذوف خوان کین بکار است

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه
شباط آذار نیسان ایار است
حزیران و تموز و آب ایلول
نگهدارش که از من یادگار است

فی بحر الهزج فی ذکر فصول اربعه

هزج بحر لطیف آبدار است
سخن در وصف او بس بیشمار است
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل
شهور روم از این هشت و چهار است



سه ماهی که آن اندر بهار است

چو آذار و چه نیسان و ایار است

حزیران تموز و آب میدان

بتابستان چو آذار و چو سه ماه ایشان خوبان

دو تشرین او دو کانون ایلول ای برادر

سه ماه بعد الله اکبر

دو کانون و شباط این هر سه میدان

سه ماهی که هست اندر زمستان

فی بحر الهزج فی اسامی شهور الفرس ۳ ۲۰

چو سرو قد تو در بوستان حسن بالا یافت

بهر یک عشوه صد دل ز مشتاقانت بر باید

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

هزج خوان سالم الارکان کزینت طبع افزاید

نه فروردین چه بگذشتی مرادی بهشت آید

بمان خورداد تیر آنکه که مرداد هم باید

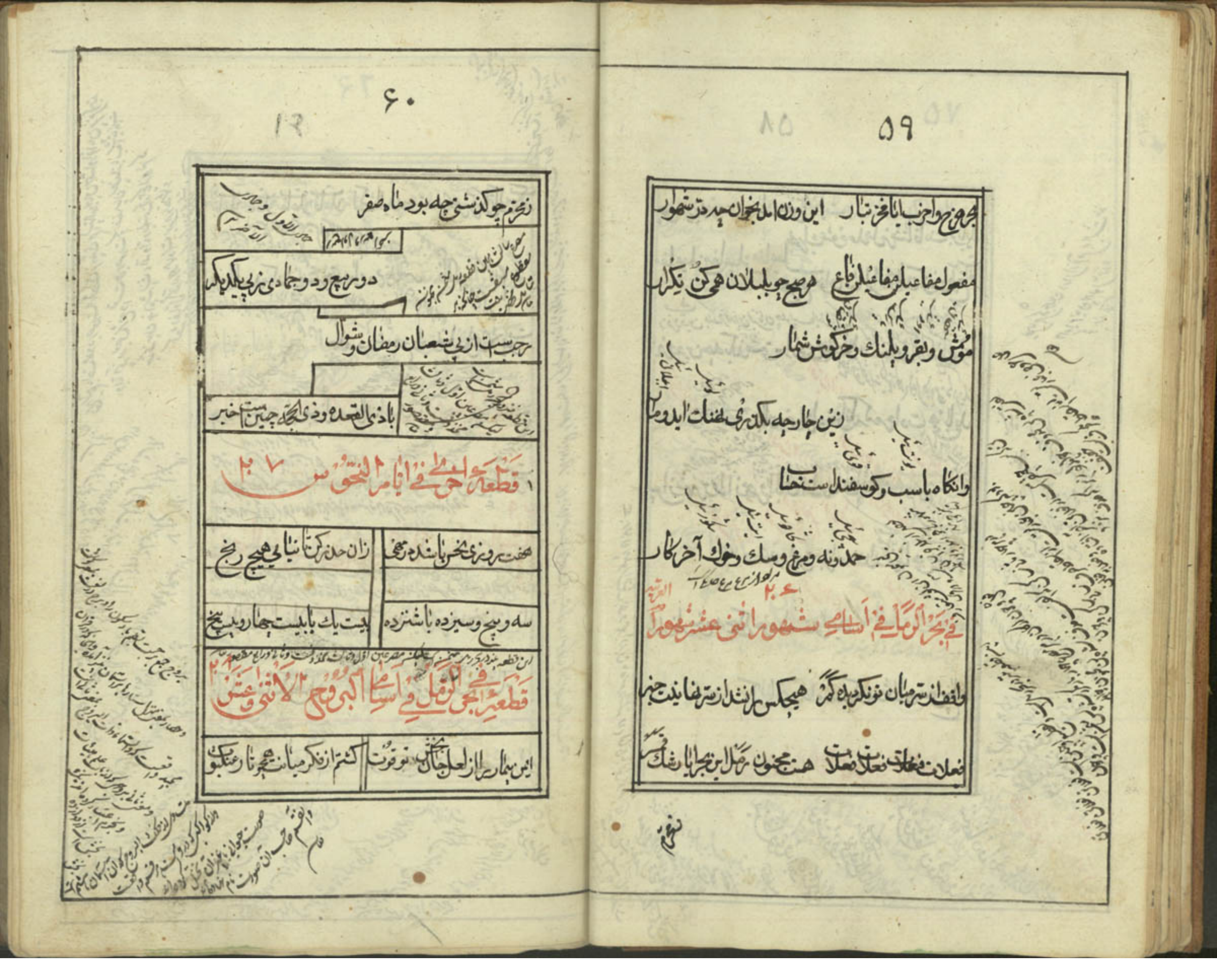
پس از شهریور آ از مهر و آبان آذر و دی دان

که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

شمار فارسی مه جا که خود راست می‌آید

مگر آبان مه است کو در شماره سی پنج آید

فی بحر هزج فی سنوات الفارسیه ۲۰۵



مجموع سه واحد بیا با فخر نبار — این وزن الف بخوان چند در شهور

مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع — هر صبح چو بلبلان همی کن تکرار

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار

زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

وانگاه باسب و گوسفند است قرار

حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

فی بحر الرمل فی اسامی شهور اثنی عشر شهورا

وانقد از تر بیان تو نکردیده گز — هیچکس راننداز تر بیان تو جز

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن — هست مجنون رمل این بحر ابا رشک

محرم چو گذشتی چه بود ماه صفر

دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر

رجب است از پی شعبان رمضان و شوال

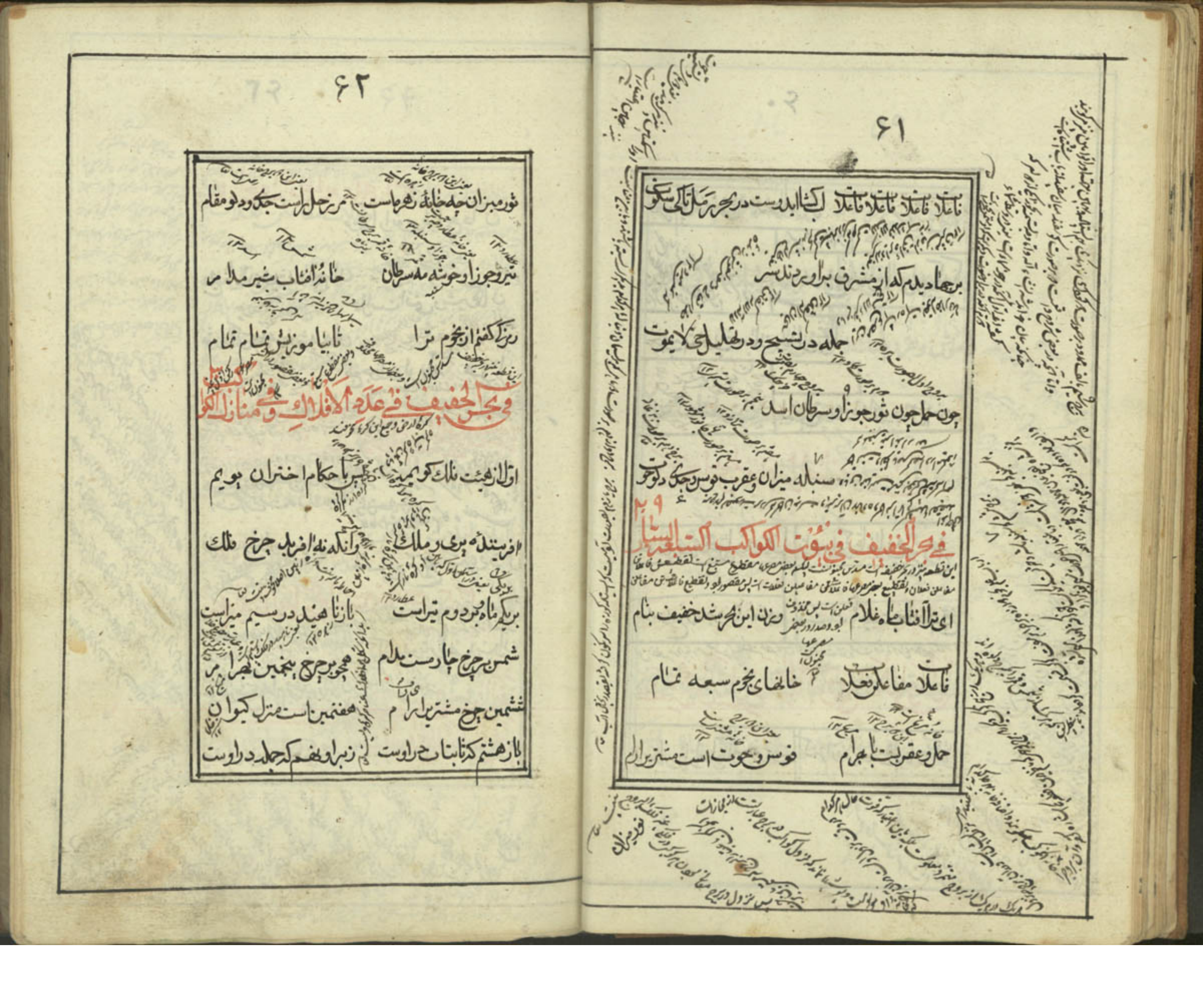
باذی القعده و ذی الحجه چنین است خبر

قطعة فی ایام النحوس

هفت روز نحس باشد در مهی	زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج
سه و پنج و سیزده با شانزده	بیست و یک با بیست و چهار و بیست و پنج

قطعة فی بحر الرمل فی اسامی البروج الاثنی عشر

این بهار سرو از لعل جمال نو ثورت — گشته از فکر میان هیچ تا رعنکبو



فاعلاتن فاعلاتن فاعلات لک شاید وست در بحر رمل تا کی سکوت

بر سها دیدم که از مشرق بر آوردند سر
جمله در تسبیح و در تهلیل حی لا یموت

چون حمل چون ثور جوزا و سرطان اسد
سنبله میزان و عقرب قوس جدی دلو حوت

فی بحر الخفیف فی بیوت الکواکب السبعة السیارة

ای ترا آفتاب ماه غلام — وزن این بحر شد خفیف بنام

فاعلاتن مفاعلن فعلات — خانهای نجوم سبعه تمام

حمل و عقرب است با بهرام — قوس و حوت است مشتری را رام

ثور و میزان چه خانهٔ زهره است — مر زحل راست جدی و دلو مقام

تیر و جوزا و خوشه مه سرطان — خانهٔ آفتاب شیر مدام

رمزی گفتم از نجوم ترا — تا بیابی ... تمام تمام

و فی بحر الخفیف فی عدد الافلاک و فی منازل الکواکب

اول از هیئت فلک گوییم — بعد از آن با حکام اختران پوییم

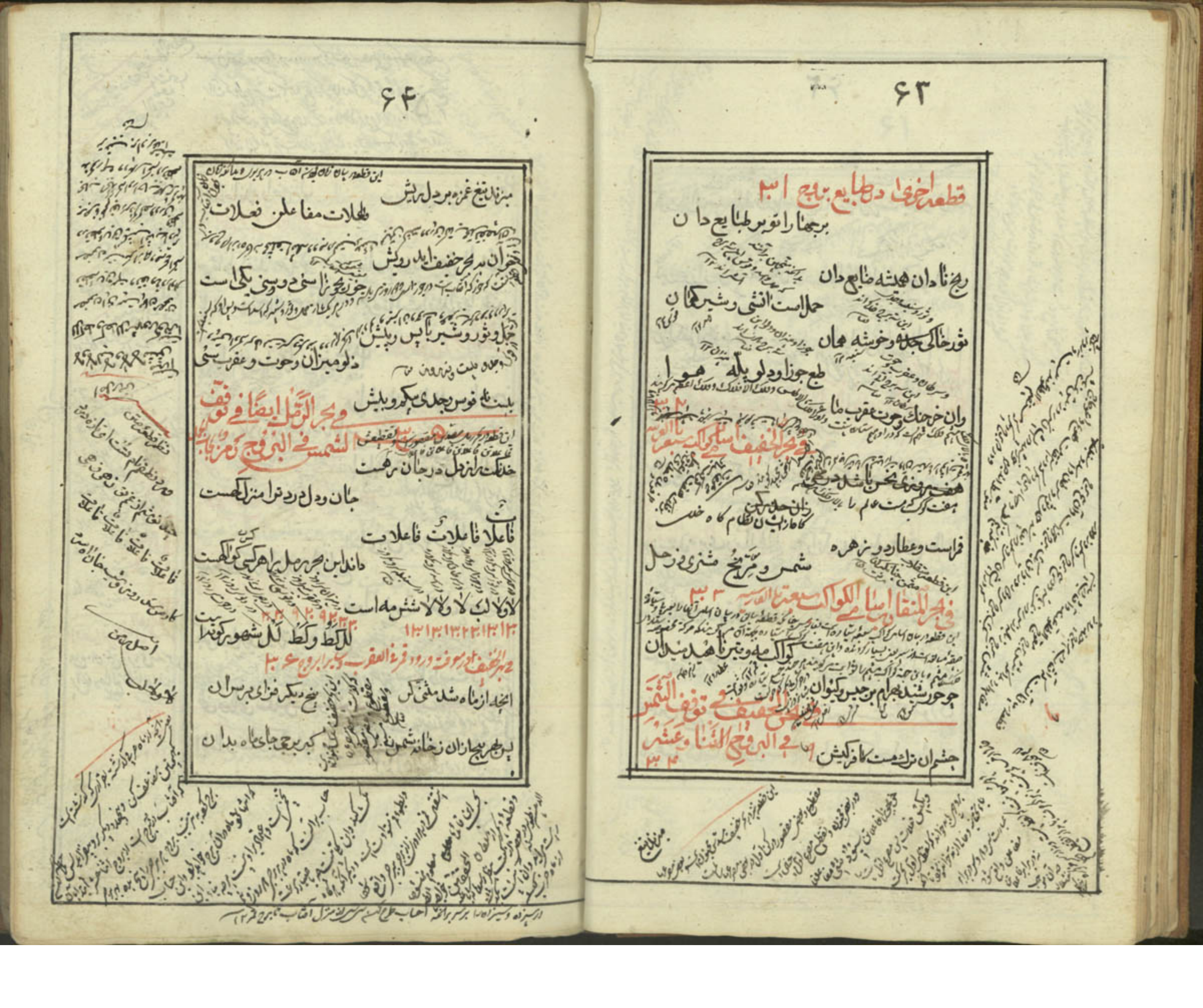
از فرستنده پری و ملک — وانکه نه افرید چرخ فلک

بر یکم ماه بر دوم تیر است — باز ناهید در سیم میر است

شمس بر چرخ چارمین مدام — همچو بر چرخ پنجمین بهرام

ششمین چرخ مشتری را رام — هفتمین است منزل کیوان

باز هشتم که ثابتات در اوست — زبر او نهم که جمله در اوست



قطعه اخری در طبایع بروج ۳۱

بر جهان را تو بر طبایع دان

ربع نادان همیشه طابع دان

حمل است آتشی و شیر کمان

ثور خاکی جدی و خوشه همان

طبع جوزا و دلو پله هوا

وان خرچنگ و حوت عقرب ما

وفی بحر الخفیف اسامی کواکب سبع بالفارسیه

هفت روشن بخش باشد در فلک

هفت گرگ بست عالم را

زان حمل گاه خلق

کار این نظام

قمر است و عطارد و زهره

شمس و مریخ مشتری و زحل

فی بحر المتقارب اسامی الکواکب سبعة بالفارسیه ۳۲

کواکب مه و تیر ناهید دان

چو خورشید بهرام برجیس کیوان

وفی بحر الخفیف فی توقف الشمس فی البروج اثنا عشر ۳۴

جشن ان ترک مست کافر کیش

مهر نال تیغ غمزه بر دل ریش

فعلات مفاعلن فعلات

خوان بر بحر خفیف آید رویش

خون بجوزا سی و دو بی یکی است

حمل و ثور و شیر با پس ربلش

دلو میزان و حوت و عقرب سی

بلست نه قوس و جدی یکم و بلش

وفی بحر الرمل ایضاً فی توقف الشمس فی البروج کم عز یاید

خدنگت را ز دل در جان رهست

جان و دل درد ترا منزلگهست

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

داند این بحر رمل را هرکسی کو آگهست

لا و لا لب لا و لا لا شمشمه است

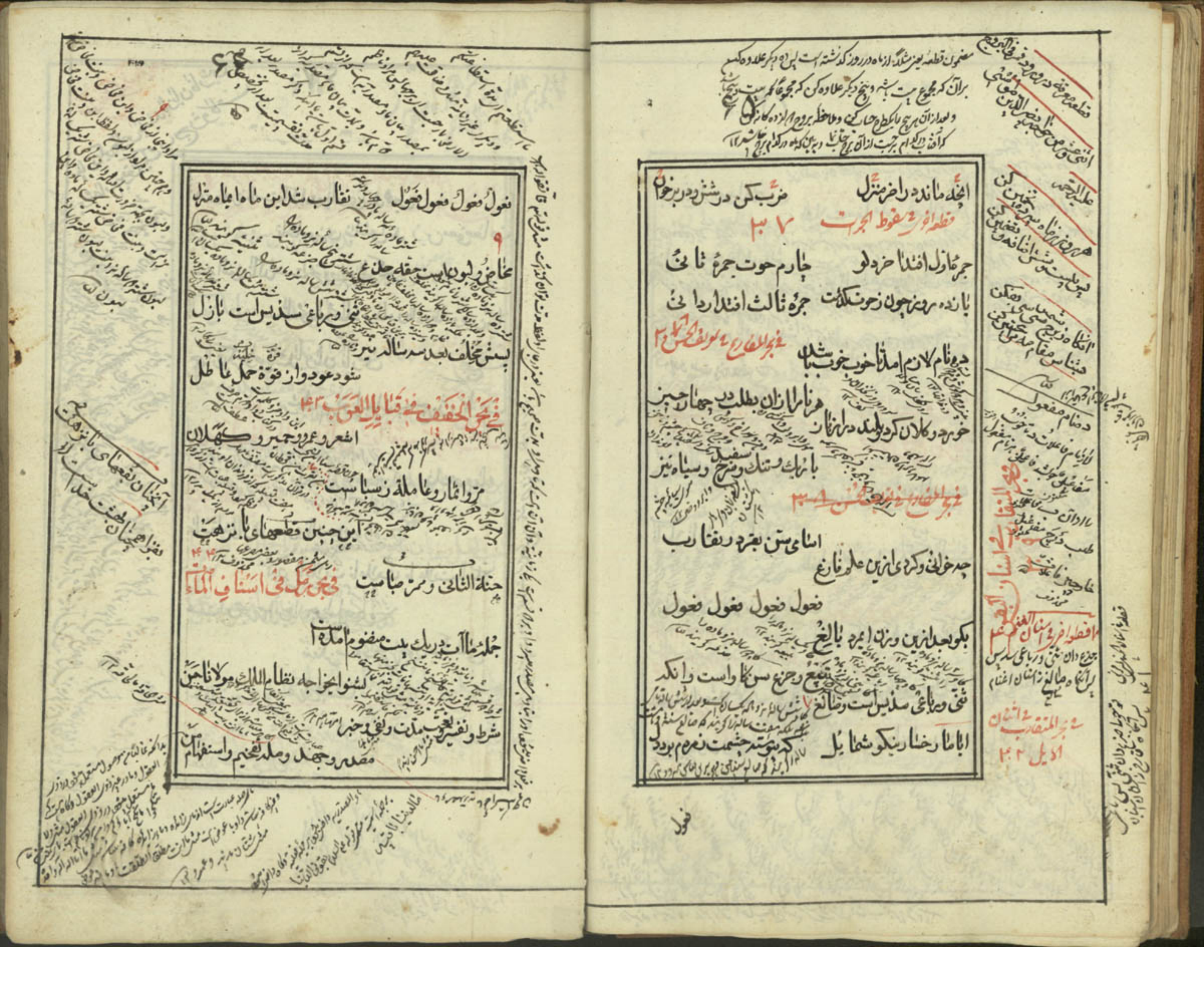
لا لا کط و کط لکل شهور کو مدا بیت

۱۳۰ ۱۳۰ ۱۲۲۰ ۱۳۰ ۱۳۰ ۱۳۰

وفی بحر الخفیف ایضاً وقوف قمر العقرب برابر و ج ۳۶

ابجد از ماه شد مثنی کس یخ دیگر فزای بر سر آن

پس بهر برج از آن ز خانه شمس کبر برج جای ماه بدان



ابجد ماند در اخر منزل — ضرب کن در شش و در بر خوان

قطعه اوری در سقوط الجرات ۳۰۷

جرم اول افتد احزدلو — چارم حوت جرم ثانی

یازده روز چون زحوت بگذشت — جرم ثالث افتد اردا نی

فی بحر المضارع

دو نام لازم آمد تا خوب خوب باشد

هر نام را زان بطلب در جهار چیز

خرد و کلان کرد و بلند در از ناز

باریک و تنگ و فرخ و سفید و سیاه نیز

فی بحر ... ۳۰۸

اسامی سن بترتیب رفتار ب

چه خوانی و کردی ازین علم فارغ

فعول فعول فعول فعول

بگو بعد ازین ورزش امرد بالغ

تبیع و جذع سن کا واست و انکه

ثنی و رباعی سدیس است و ضالع

ایا ما رخسار نکو شمایل — که بشود جشمت نرم بودل

فعول فعول فعول فعول — تقارب شد این ماه ابماه منزل

عماض و لبون است حقه جذع

ثنی و رباعی سدیس است بازل

پس مخلف بعد سر سالد نیز

شود عود و از قوة حمل عاطل

فی بحر الخفیف فی قبایل العرب ۳۰۳

اشعر و عرو و حمیر و کهلان

مرو اثمار و عاملة ز سبا ست

این چنین قطعهای با نزهت

فی بحر ... فی اسنان الماء ۳۰۴

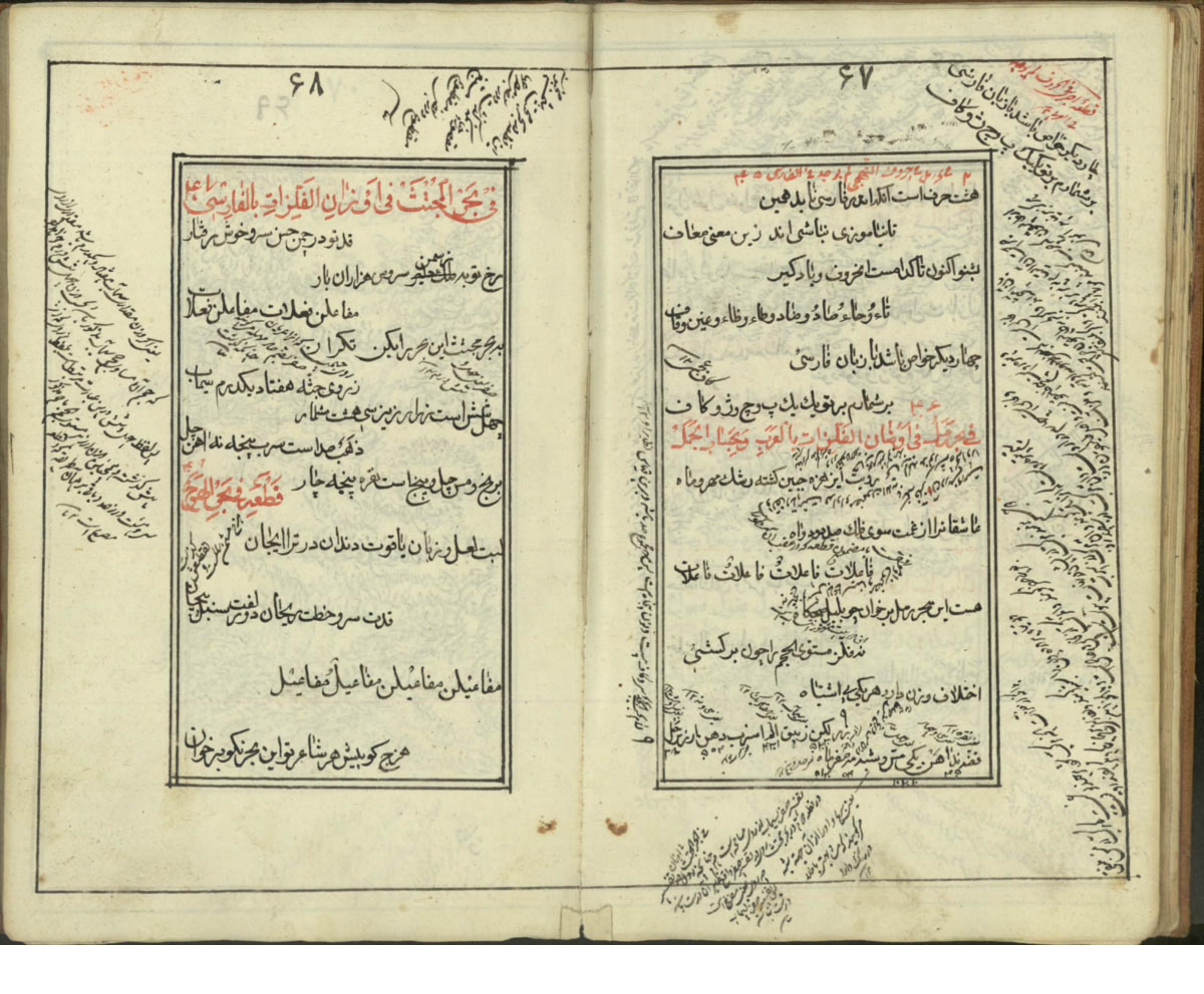
جنة الثانی و مرة صاحبت

جمله ما آب در یک بیت مضموم املکه

کشو الخواجه نظام الملك مولانا حسن

شرط و تفسیر نعت مدت و نفی و خبر

مصدر و جهد و ملد تعظیم و استفهام



هشت حرف است آنکه اندر فارسی نایدهمین

تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف

بشنو اکنون تاکدامست آن حروف و یادگیر

ثاء و حاء صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین و قاف

چهار دیگر خواص باشد با زبان فارسی

بر شمارم بر تو یک یک پ و چ و ژ و کاف

فی جمل فی اوزان الفلزات بالعرب وبحساب الجمل

بود این هزه چنین کشته رشک مهر و ماه

عاشقان از غمت سوی ظلک صد دود و آه

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

هست این بحر رمل برخوان چو بلبل بیکاه

زر فلز مستوی الحجم را چون برکشی

اختلاف وزن دارد هر یکی ای اشتباه

فضه یا آهن یکی مس و شبه سرب قلعی

لکن زیبق الماس نهب و ذهب یا رزر عل

فی بحر المجتث فی اوزان الفلزات بالفارسی

قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

رخ تو بدر ملک سرو صد هزاران بار

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بدر بحر مجتث این بحر را بکن تکرار

زر و جثه هفتاد و یک درم سیماب

چهل و شش است زر زیرنی هشت مثقال

ذهب صد است سرب پنجه نه آهن چل

برنج و مس چل و پنج است نقره پنجه چار

قطعه فی بحر الهزج

لبت لعل و زبان یاقوت دندان در ترا ای جان

قدت سرو خطت ریحان دو زلفت سنبل ریحان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل مفاعیل

هزج گوید هر شاعر تو این بحر نکو برخوان

کرف شانه معا روده عضد بازو بسیر اسان

زنجی و زنکی دنبه و زرغ و شواء بریان

صنم کری بکم کنکی عرج لنکی ابله کونی

علیم و عالم و علام دانا و اسقی بژمان

سحاب و عارض و مزن و غمام ابر ظل سایه

حیا و وابل و وسمی و مدرار و مطر باران

ربیع اسم بهار امد خریف اسم خزان انکه

شتا و صیف بشهد زمستان تابستان

عدو و خصم دشمن جان حذار خوف ترسیدن

وثاق

وثاق و نکل بند امد حصر و سجن چه زندان

اخرس کنک و بطی کاهل طری تازه جنی چیده

خزمی سوادی ناکس ظنی کاغرهی تابان

صعب غرث طوی و جوع مصدرهاست اخت ازوی

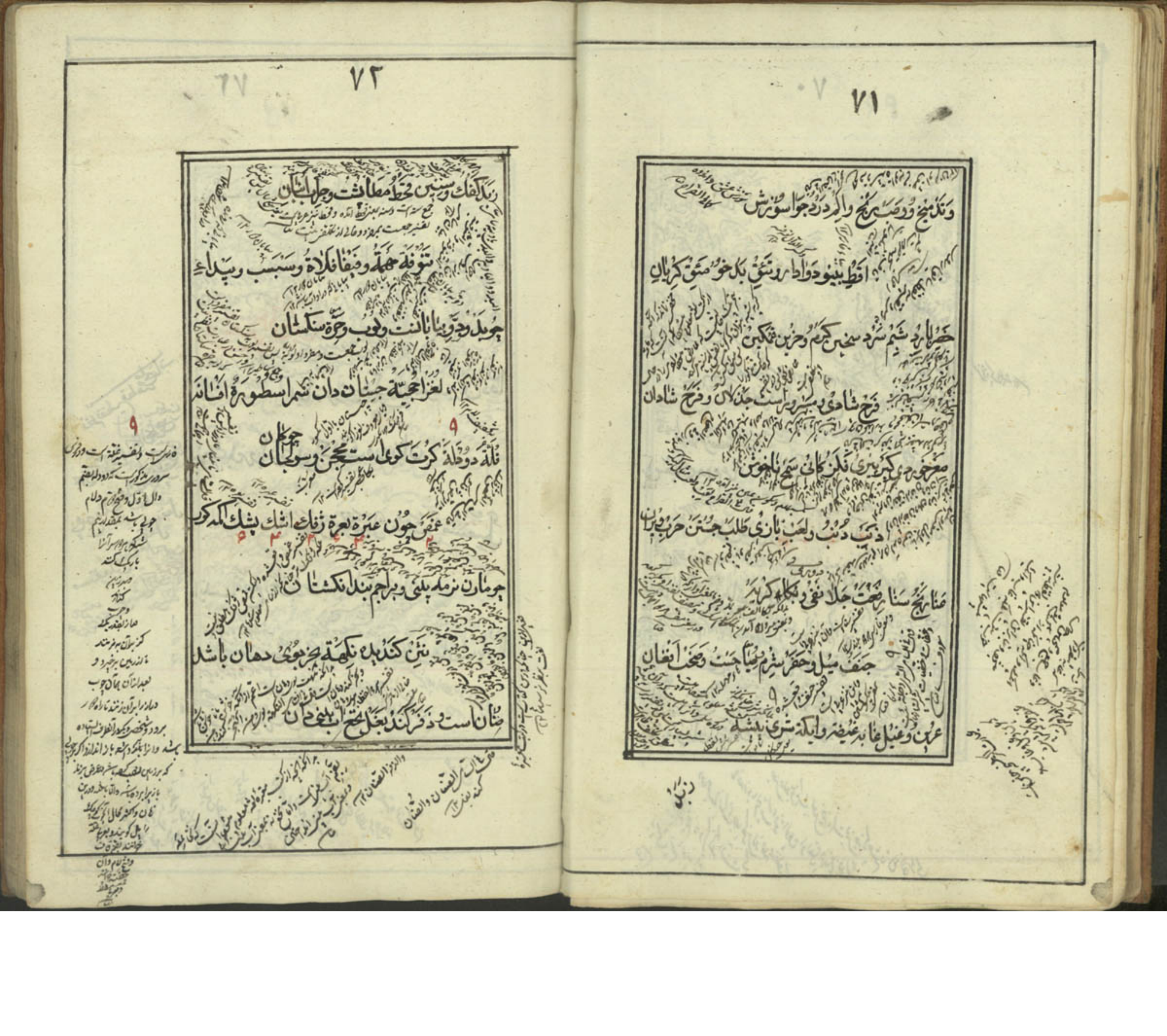
یکی سغبان دوم غرثان سیم طیان دکر جوعان

کلف عشق و صلف لاف سنه سال انین ناله

حذر خاشع فزع خایف نلق هائب وجل ترسا

تقی و متقی پرهیزکار و عبقری نیکو

سفن سوهان کدر تیره خله جغره سله حیران



وتد میخ و وصب رنج والم درد وجوا سوزش

اقط پنیر دواط روشنی بکلخو مشق کریان

خرپار دشیم شرد سخن کرم وحزین غمکین

فرح شادی و مسرور است جذلان و فرح شادان

معرخوری کبر پیری نکل کالی سمج ناخوش

ذنب دنب ولعب بازی طلب جستن حرب ویران

مناهج سنا رفعت جلا نفی و بکا کریه

جنف میل وحقر ستم سیاحت و صخب افغان

عرین و غیل غابه غیضه وایکه شری بیشه

زبد کفک و سنین نخط مطائث و جراب انبان

تنوفه مهمه و بیدا فلاة و سبسب و بیداء

جوید ودیدبا انث وعوب وحرة سنکستان

لغز احجیه جیستان دان شمر اسطوره افسانه

تله دوطله کرت کوی است مجن وسولجان چوکان

غمض جون عبره عبرت زفاف اشک پشک الکد کر

جومارن نرمه پلی وبراجم بند انکشتان

نتن کند بد نکهه بخ بوی دهان باشد

ضان است و ذفر کند بغل بحت ابلخ دان



مذاب اب نشادادن غاهة علة سوق بازار

بود حمام گرمابه چو تاج هست یاره کان

فی بحر الرجز ٤٩

ایماه روی خرگهی ویم لب شیرین دهان

خورشید روبازاشده ذکر لغت ورد زبان

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

اینست تقطیع رجز بر خوان چه بلبل در زمان

طور و جبل طوغ و علم کوه هست حارث پاسبان

طرم و فسل اری ضرب شهد است مجان رایگان

میزان ترازو حمل بار و قزح واز بود

فلك و سفینه جاریه کشتی شراع شن بادبان

فلك و سما و جو هوا ملان پر و خالی تهی

شامخ بلند قلّه سر و معراج و سلّم نردبان

جسم و جسد شخص و تلل جوباء جثمان بدن

تن ذات هستی کون بودن روح و نفس و مهجه جان

سنور و قط و حیطل هر است گربه کلب سگ

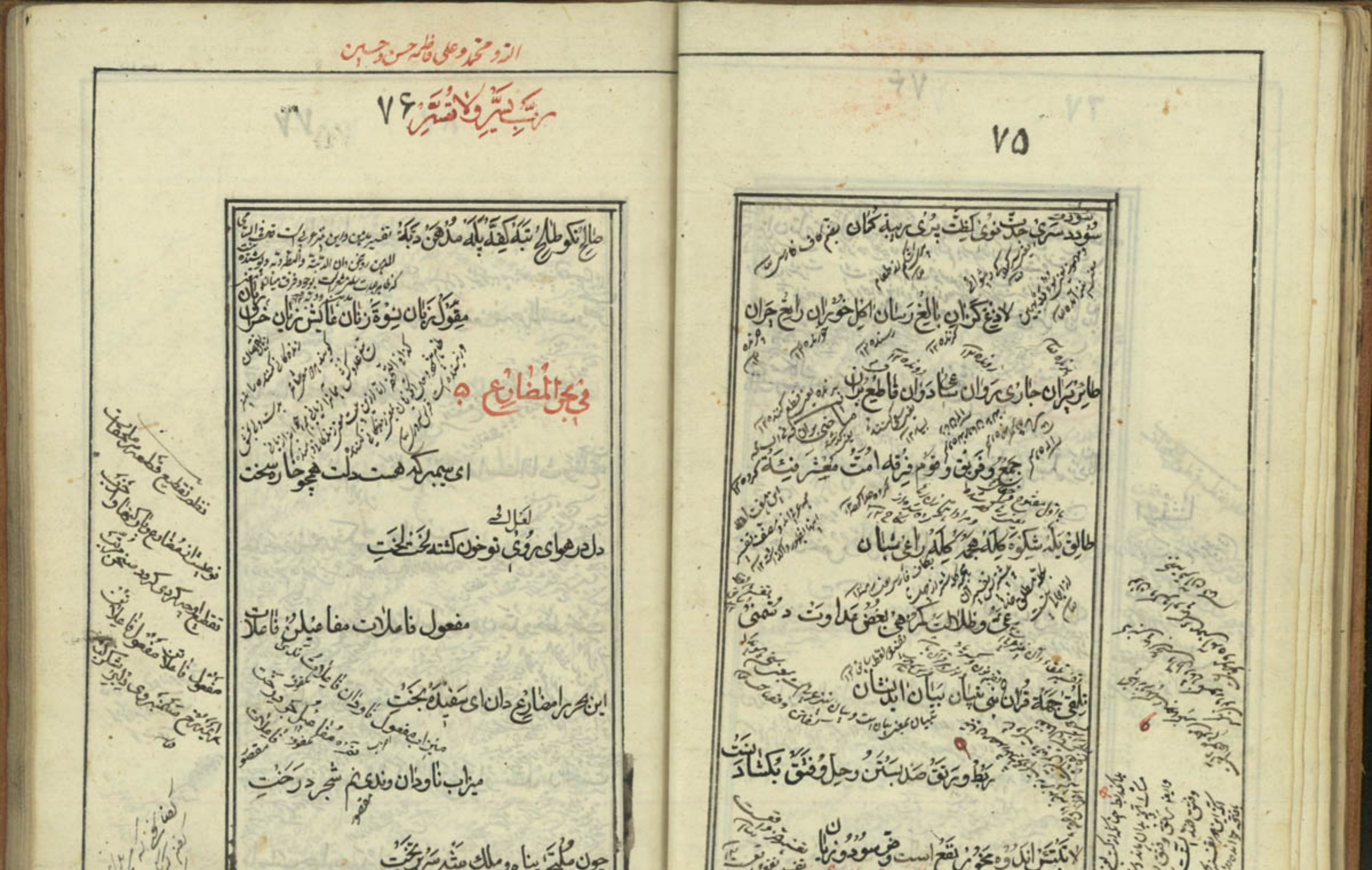
برغوث کیك و نمل ذرّه مور چه عالم جهان

قلت کمی راحت خوشی نزهت بدی ملکت شهی

استثنا

مقتنیات

مضوا ما مضی



سود سری جدّ نوی کلف بری ربیه کمان

لادغ گران بالغ رسان اکل خوران رایح جران

طایر پران جاری روان شادوان قاطع بران

جمع و فریق و قوم فرقه امت معشر فئه

طالق بلکه شکوه کلکه جمهور کلهر اغی شبان

غی و ظلالت گمراهی بغض عداوت دشمنی

تلقی جمله قران و نونیان بیان ابدیان

ربط و رتق صد بستن و حل و فتق بکشاد است

لا تکبتن اندوه مخور نقع است و ضر سود و زیان

طالع نکو طالح تبه کهف پله مد هن دبکه

مقول زبان نثوه زنان غالش زبان خراکی

في بحر المضارع ٥

ای سیمبر که هست دلت همچو خاره سخت

دل در هوای روی تو خون گشته لخت لخت

مفعول فاعلات مفاعیلن فاعلات

این بحر را مضارع دان ای سفینه بخت

میزاب ناودان و ندعم شجر درخت

چون ملتجی پناه و ملک هشد سریر تخت



کل وجمیع وقاطبه را وجمله دان همه

شطر است ولفف نیمه جز است وبعض

قنا حبار وسلق چغندر جزر کزر

قنّاع بود سنه است اثاث ومتاع رخت

خدیعه فریب صبر شکیب وجمال زیب

زی لباس کسوه جون جد وحظ بخت

فجل شلغم وثوم وفنك سیر با درنك

دباء کدو قرع تره او سند بد بخت

ما مشب چهارده بدر است خرمنش

هاله است ودایره سا بیضع ماهتاب فحت

فی بحر الخفیف اه

ای خطت سرشتك متك تاتاری ذوق بحر خفیف اکرداری

فاعلات مفاعلن فعلات کوی جون بلبلان کلمزاری

سکر مستی وصحو هوشیاری نصر وعون ومظاهرت یاری

مبرم ومتقن متین محکم مظلم ودلج مدلهم تاری

وهن ووهی است سستی لیک ذل وذلت هوان وهون خواری

ابتهال وضراعت وضرع استکانت تضرع وزاری

قسم وحلفه یمین سوکند ذمی اهل ذمه زنهاری

باس و حرمان قنوط نومیدی — چون تعطل بطالة بیکاری

فربکی و قناعة سکلابی — حرکه بلشه حری سزاواری

ضرب جلد است عصو و جرو زدن — زنگی ارماق هندوی مالاری

ذب و دفع است جزیه سرگزیت به

قذف و رمی است و شتم و سب خواهی

یسر آسان و عسر دشواری

فاسق و فاجر است نافرمان

عرف بوی است و عرف نیکویی

مسک مشک برائة بیزاری

فی بحر الهزج ٥٢

زهی دلبرده از گل لاله رویت برقعانی

شده دیوانه زنجیر زلفت عقل بستکانی

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

بخوان این قطعه در بحر هزج انبوه بینا

وقوف و حدث شعر علم و فقه و فهم دانا

غمار حفلة انبوه جدة چون وحدة تنها

عسارة مسکنة چون بوس فقر و عیلة درویشی

مخاتیم و مکاتیل کیلها ایکوله بیرایی

زه ضغن و ضغينه احنه وحقد و حقو كينه

سمنز فاره نافه طاقت قدرت توانائی

تكبر يكباره اشردان كانون اتشدان

كتان وكن غطاء پوشش فضيحت فضح رسوائی

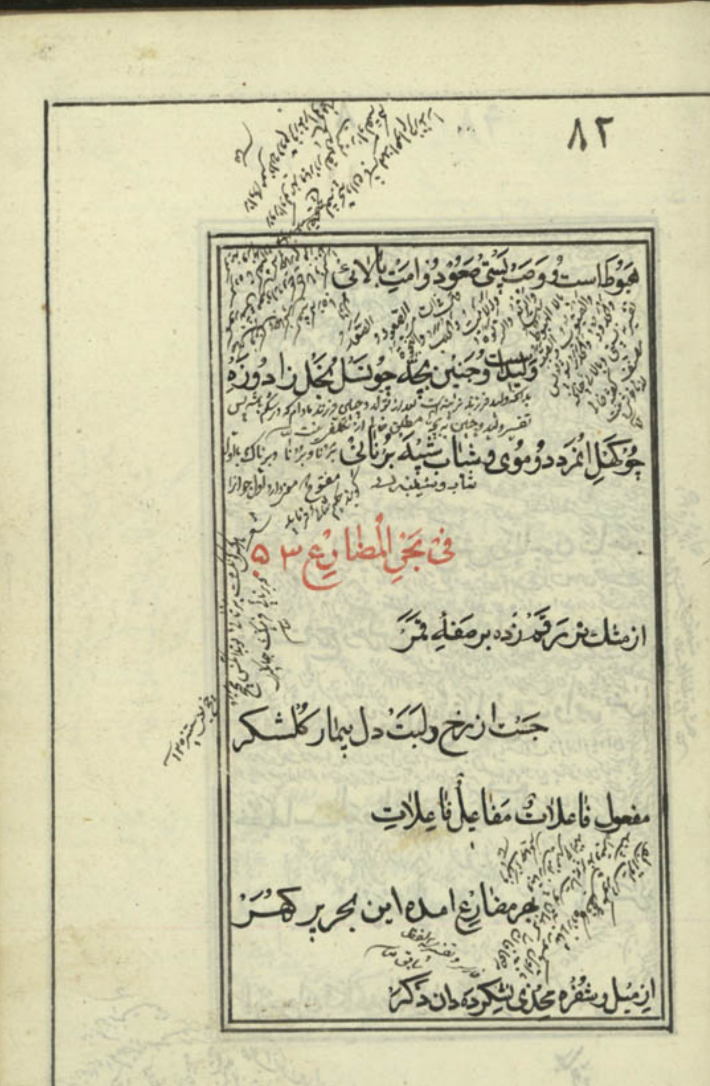
رطب خرما وقنوان خوشه تمر جول جول الجنشر

نخيل ولينه خرما بن چو سلا سيخ خرمائی

سنام وكتر جبله پس عريكه اسم كوهان دان

فوت شد جوانمردی بصيرت جبين بينائی

الجعنصر رحمت بلاء هم نعمت فرحت



هبوط است و صب پستی صعود و امت بالائی

ولیدات و جنین بچه چو نسل نجل زاد و زه

چو كهل انمرد دو موی و شباب شیبه برنائی

في بحر المضارع ٥٣

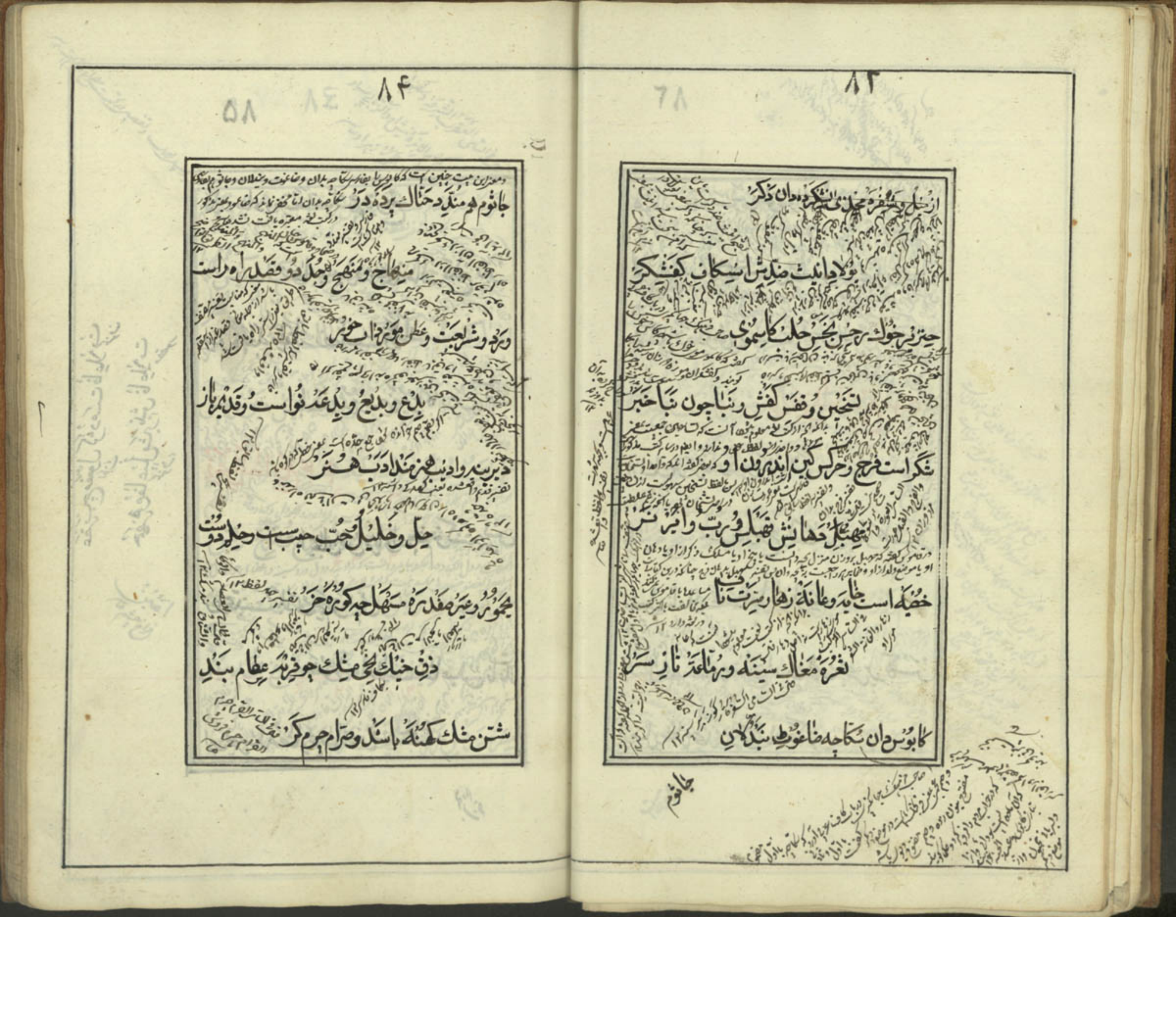
از مشك تر رقم زده بر صفحهٔ قمر

جست از رخ ولبت دل بیمار گلشکر

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

بحر مضارع آمد این بحر پر گهر

از میل و شفره محو نی شکرده دان دگر



ازنیل و شغره مجدی نکرده دان ذکر

بولاد انیث ضدش اسکاف کفشگر

حتر نرخوك رحبن بحس حلب کاسموی

لتخبن وقفس کفش ونبا جون نبا خبر

شگراست فرج وحرکس کین اندرون او

هبل جهایش هبلس وربّ وایر نر

خفیه است جاید وعانه زهار مرت نا

ثغره مغاك سینه ورملعد تاز سر

کابوس دان سکاجه ضاغوط نبدلاهی

جانوم

جانوم هم منذ دحناك پرده در

منهاج ومنهج وجد دو فصل اه راست

وزد وشریعت وعطن موزدان خور

بدع وبدیع وبدعد نواست وقدیم باز

دبر بند وادب هنر مند ادب هنر

حل وخلیل وحب حبیب ست وخل دوست

مجموره وعیره صفد ره مسهل جه کوره حز

ذقن خنك لحی منك جو فر هه عظام بند

شتن منك كهنه باسك وصرام جرم كر

ندان میاد و منعه جك هجو بنر جع

سحاب بیل و ممسحه مالد تلغ نبر

سواه بجه مثقله زور است ورکلنك

باستد شروف مهر اکار بر زکر

فی بحر المضارع ۵۴

ایجان من ز ناوك چشم تو كشته ریش

بر طرح بست وبلای غم تو بیش

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

این بحر بد مضارع سازش تو در خویش

عقرب دم

عقرب چه کزدم است جمه زهرش ابره نیش

بکاف تازی لفظ مرکبست یعنی کچه دم

جعبه جفیر وفضه هو دچون کنانه کیش

اعصار کرد باد چو نکباء کژ و شمال

بالا جنوب ضد و صبا پس دبور پیش

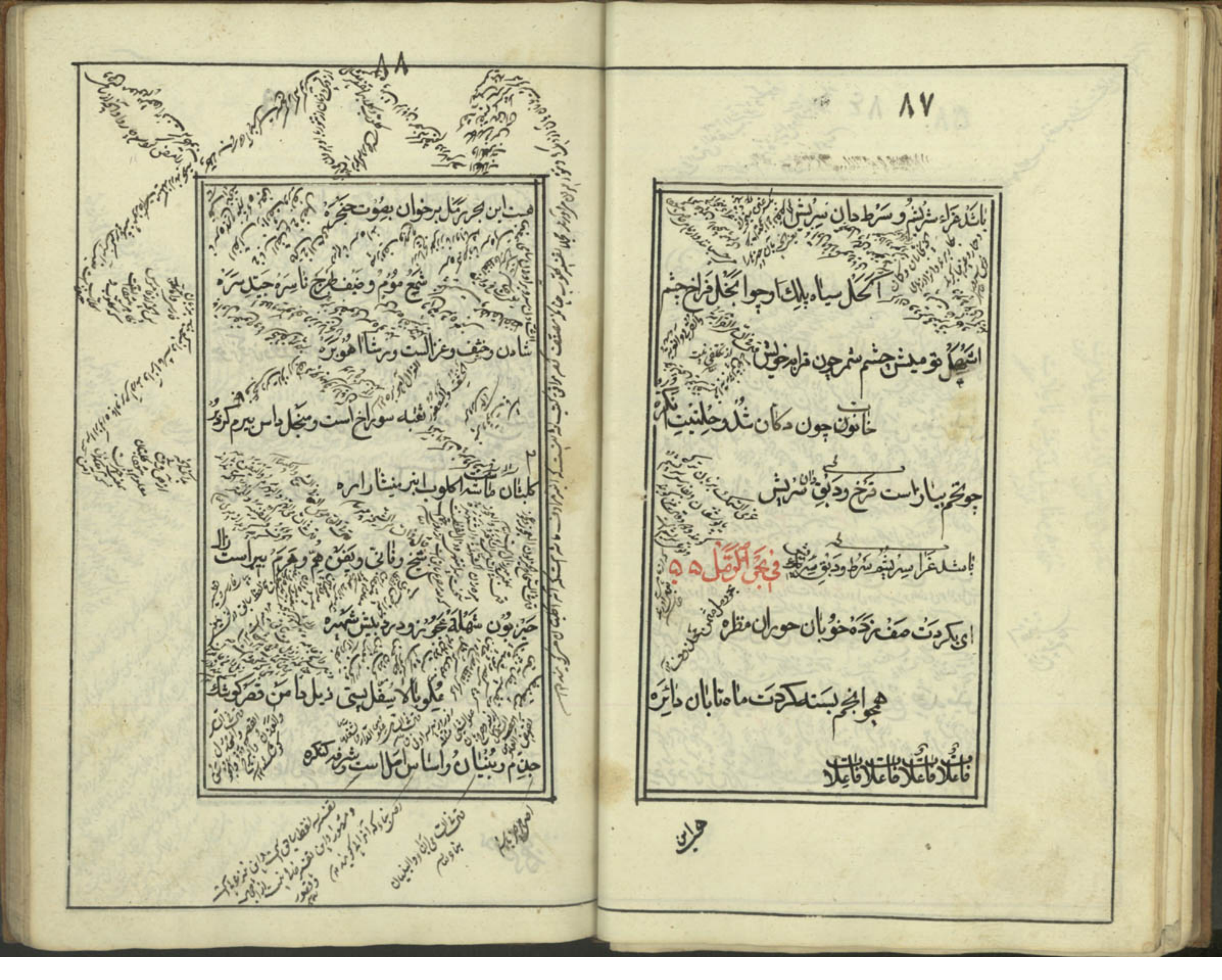
حمی تب و صداع و فواد و کباد هست

درد سر و دل جگر جرح و قرح ریش

ظهر است پشت و بطن شکم در و پوستین

الیه نعامه دنبه شترمرغ نجه میش

مصر دو رفش زرغب و کیمخت صرم چرم



باشندی آراسته و شرط داين سيرتش

اكحل سياه بلك اوچوا بكحل فراخ چشم

اشهل تو ميش چشم سرچون فراخ خويش

خاتون چون دكان شده جلنبه نكر

جو نجم بيار راست فرخ و دبق سرش

باشد غرا سرينه شرط و دبق ... في بحر الرمل ٥٥

اى بكردت صف زده خوبان حوران منظره

همچو انجم بسته كردت ماه تابان دائره

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

هست ابن بجر زكل برخوان بصوت نحجره

شيخ موم وضيف طرح ناسره حبل سره

شادن خشف وغزالست ورشا آهوبره

قنفذ سوراخ است ومنخل داس بيرم كرده

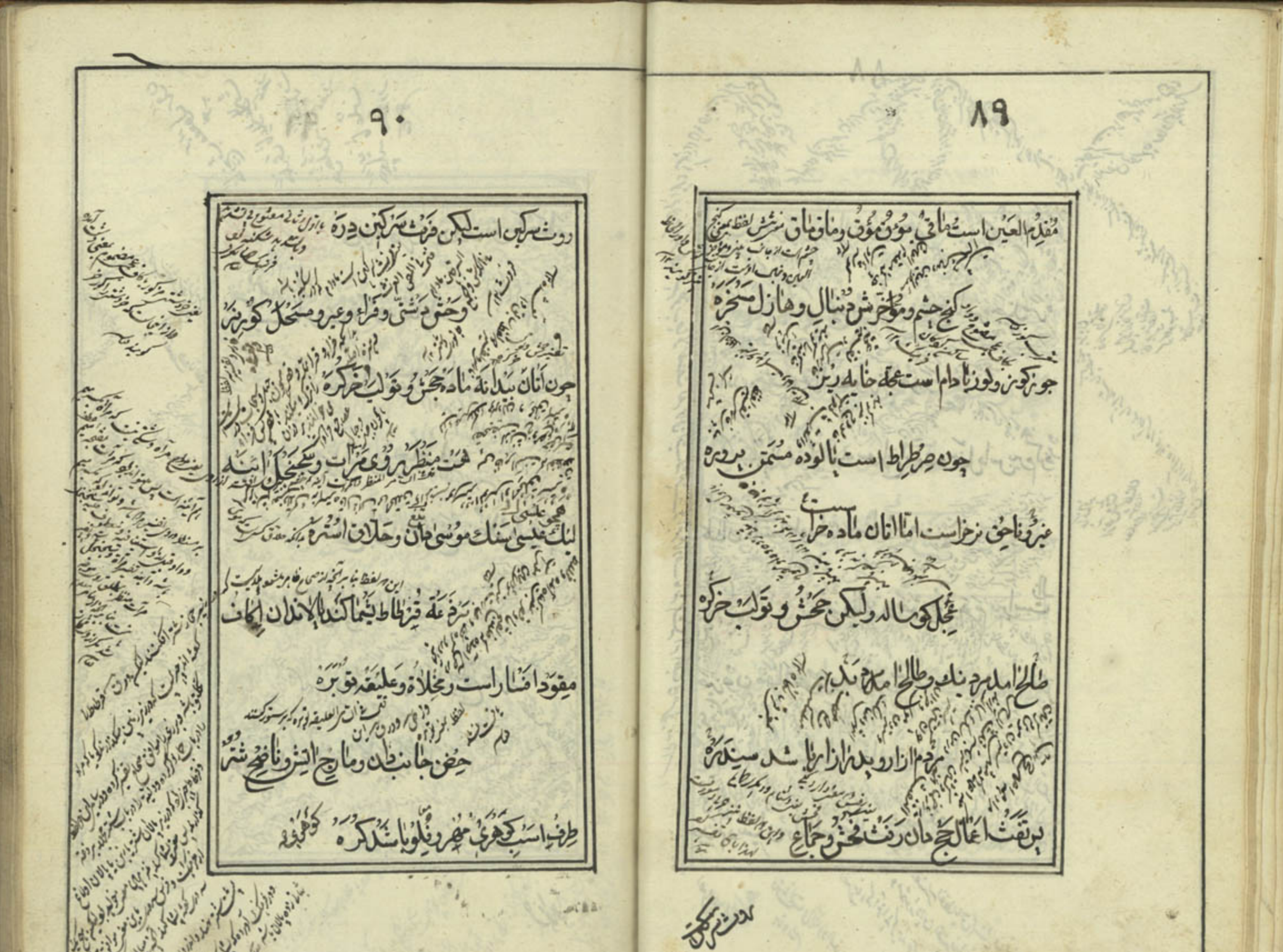
كلبتان ماشه الكلوب ابن منشار اره

شيخ وثانی وبقم هم وهرم پير است

جر بون شهله ... زود ... شهره

... ذيل دامن قصر كوشك

جذم وبنيان واساس اصل است شرف كنكره



مقدم العین است ماقی موق موق و ماق ماق

کنج چشم و مؤخر شد دنبال و هازل مسخره

جوز کوز و لوز بادام است مجه خایه زین

چون صرطراط است پالوده مسمن پروره

عنز و ناحی نز است اما اتان ماده خر است

عجل کوساله ولیکن جحش و تولب خر کره

طالح امله و دنبک و طالح امل ماه بد

مردم ازار و بد ازار باشد مسندره

پیر تقشا عالج و دان رفث فحش و جماع

روث سرگین است لیکن فرث سرگین دره

وحش دشتی و فراء و عیر و مسحل گور نر

چون اتان بیدانه ماده جحش و تولب خر کره

هست منظر روی و مرآت و سجنجل آینه

لبک عیسی سنک موسی دان و حلاق استره

برذعه قرطاط تیما کند پالان اکاف

مقود افسار است و مخلاة و علیقه توبره

حض جانب طن و مارج آتش و ناصح شتره

طرف اسب کهری مهر و فلو باشد کره



في بحر المضارع ای برده مهر از مه روی تو مشعله
مه کیست تا بروی تو کرده مقابله

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
بحر مضارع است بجان خوش بغلغله

خارج برون جمد یخ و خلو نه جیجله
داخل درون طبق تبر ضوضاست مشعله

دابوغه خربز آمد بطیخ خربزه
چون کعک کاک قرص کلیچه لبا قله

قنفذ جو خارپشت سلحفا سنک پشت

ضب سوسمار

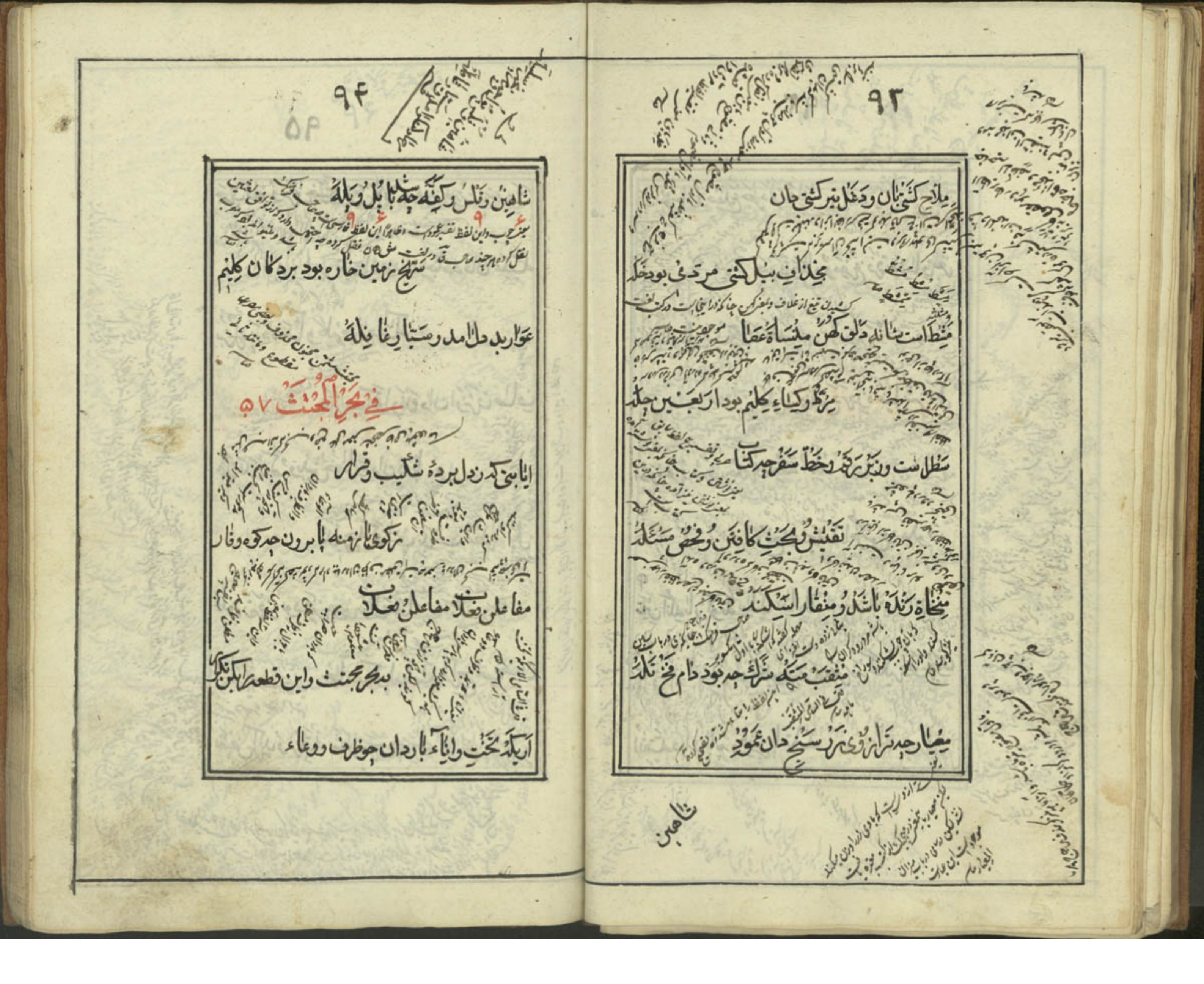
ضب سوسمار و ضفدع جغز دلق دله
جبهه جکاد و مفرغ فرق و دماغ مغز

ام اللهاغ جای پی جمجمه کله
طلق و مخاض درد زه غیل شیر حمل

ادره غر و شری جکری نقطه ابله
وضع آن بچه که آخرش بود غلوق

تین آنکه باژگونه بیاید بقابله
مطبوخ پخته مغرفه کفلیز و قرجوش

انفحه دیک پایه و طنجیر پاتیله



ملاح کشتی بان ودغل بیر کشتی جان

مجذاف بیل کشتی مردی بود خلد

مشط است شانه دلو کهن منساة عصا

مرکز وکساء گلیم بود اربعین چله

مسطر است ونبر رکم وخط سفر چه کتاب

تفتیش وبحث کاوش وفحص مسئله

منخار رنده باشد ومنقار اسکنه

منقب متکه شراک چه بود دام فخ تله

معیار چه ترازوی زرسنج دان عمود

شاهین

شاهین وقلس وکفه چه شاهبابل وپله

سرنج زمین خاره بود برد کان گلیم

عوار بددل آمد وسبار رغا پله

فی بحر المجتث ۵۷

ایا بتی که ز دل برده شکیب وقرار

ز کوی یار زمنه پا برون چه کوه وقار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

ببحر مجتث واین قطعه رابکن تکرار

اریکه تخت وانای باردان چو ظرف ووعاء



جرب دلیز و مرض خسته کی عرض کالا

قتب جای مزدوان و جامه دان عیبه

بزرك برده حباء و كليم خورد عباء

ميزاب كوارنده دان ازرق صاف

ثمك غدغی كه و ديش خضاره دان دريا

ندبه چه كوالى بدشت قنطره پل

عمق ژرف بود بحر جوی نوال عطاء

حباب كوپله باشد قراح آب معين

نقيض راكد و ربقه شطن رسن جو رشاء

سنان چه سنك فسان و لخاف سنك تنك

رخام سنك نكو بكلمه سنك استنجاء

ثقف چه پاشنه سنك آست سنك كل سجيل

كه سنك مرمر و طاهونه اثمد ستره رحى

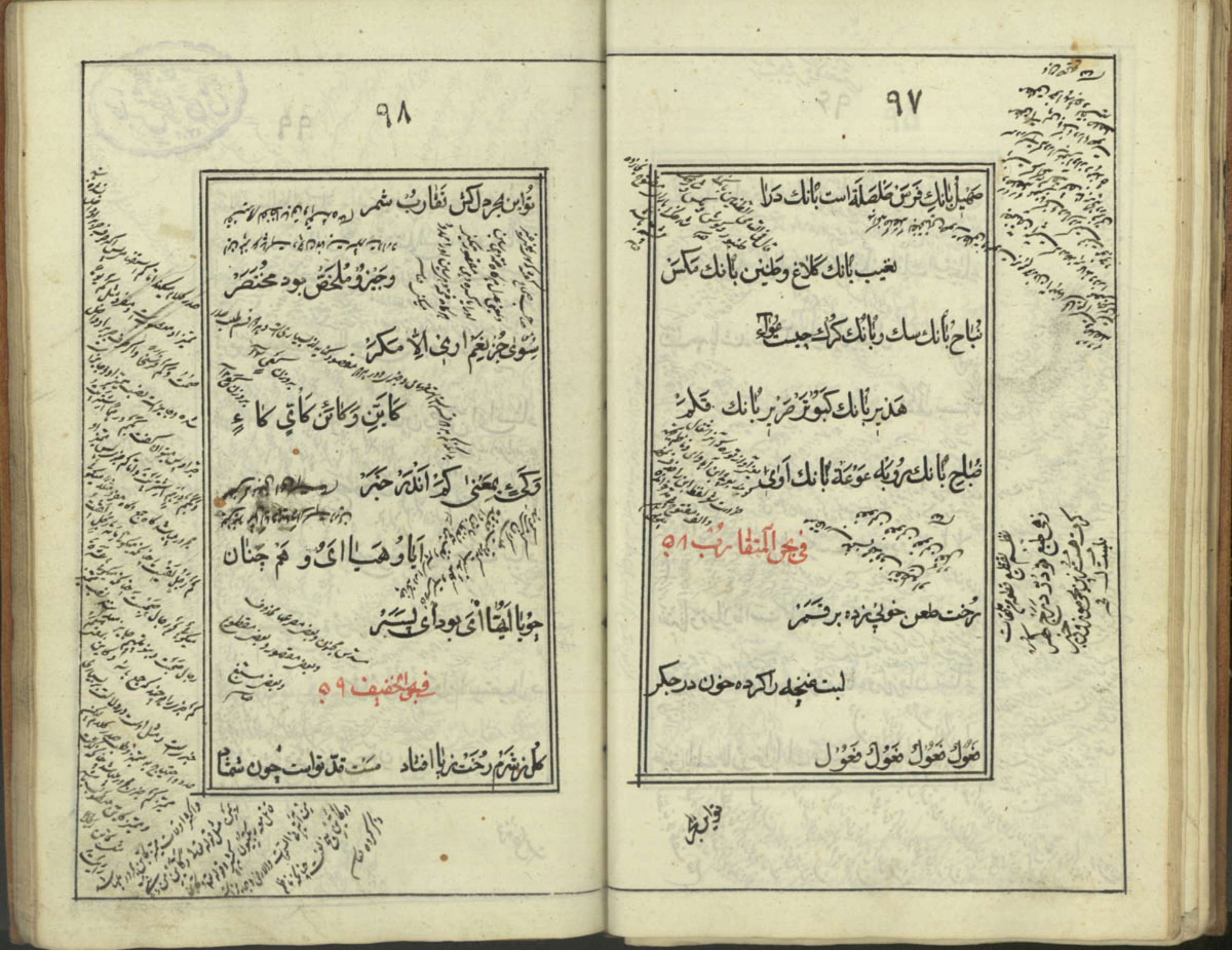
عصر شيره و ماعون زكوه رخت بيوت

سباع كاه كلست و صعود و سر بالا

نقير ناوه ملاط است كل ميان دو خشت

امام چه رشته بناء و كرز دان بناء

نهيق بانك حمار و خوار بانك بقر



صهيل بانك فرس صلصله است بانك درا

نغيب بانك كلاغ وطنين بانك مكس

نباح بانك سك رغا بانك كرك جيست

هدير بانك كبوتر صرير بانك قلم

ضبح بانك روبه عوعه بانك آوى

في بحر المتقارب ٥١

رخت طعن خوبى زده بر قمر

لب غنچه را كرده خون در جكر

فعول فعول فعول فعول

نوا بن بحر را كش تقارب شمر

وجزو ملحق بود مختصر

سوى جز نعم ادرى الا مكر

كاين وكائن كأي كاء

وكذا يعني كم اندك جبر

ابا و هبا اى و هم چنان

چو ياايها اى بود اى پسر

في بحر الخفيف ٥٩

كل زشرم رخت زپا افتاد سرو قد قواست چون شمشاد



فعلاتن مفاعلن فعلات وزن بحر خفیف شد بنیاد
نوع هائی لغت زمن بشنو اولا اصلی است هم جو عماد
پس مولد جو ضفدع و طاجن
باز تنخین و طجن ای استاد
وز معرب شناس صنج و دلوق
یلمق و تفش و بهرجت بیاد
وز معجم سنجی کبوة و فرزق
علک و بغض دوام استعداد
تنکل و شنف فز و دبعت جون

فرء و طمح بیع و خفیة از اضداد
مشترک جاریه است عین و رجا
مترادف جنان و قلب فواد
مختلف در میان عرب و عجم
جره و جوز و طاس و طست افتاد
عسل و برد را حقیقت دان
ارنب و فره را مجاز دان بیلاد

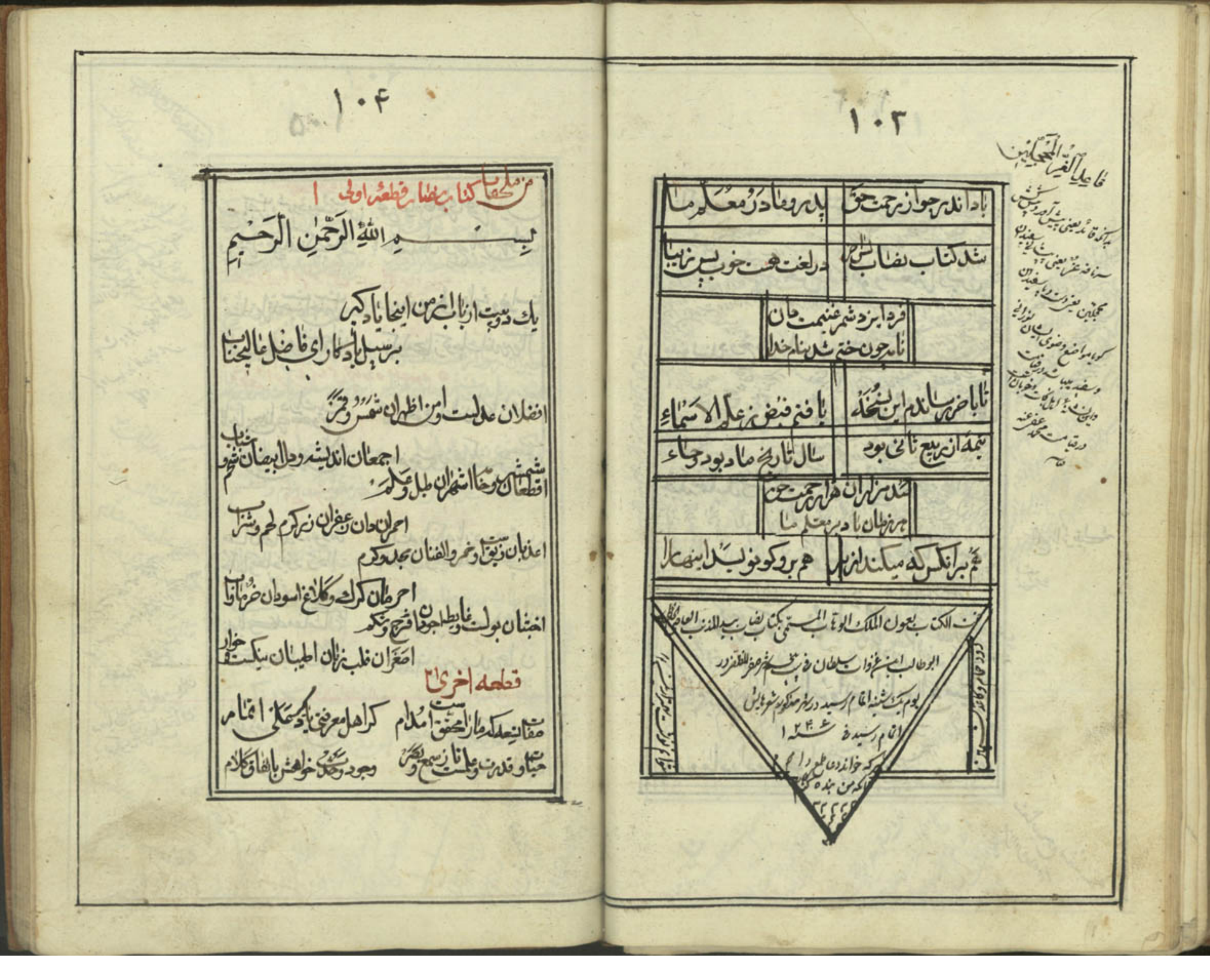
قطعه در بحر خفیف

ای قد سرو و گل رخ رعنا گل ز روی تو در عرق ز حیا
فعلاتن مفاعلن فعلات وزن بحر خفیف دان اینرا
فرخ رحلة بقلة الحمقا حرف دان فرد و منفرد تنها



معمعانست دفء و حر گرمی
زمهریر است برد و قر سرما
صرصرانی شتر گر کوهان
ثعلبان روبه و ثعال بیا
ورد گل دان هندباء کشنی
اریج و طیب و عبق بویا
نعم و وحش چارپا و سبع
دد و جبانه و دشت و حار سرا
مجر است و برگ جوردن سرخ

مثل کفو است و شبه و ند همتا
خس چه کاهو و سعتر اوشن
میتو لیند دوخ را حلفاء
مورد اس و ترو سنده دان گلستان
جلد شملید و هست رئاب کما
قنو کبسر است و طلح بار ترنب
خوشه غوره شکوفه زهرها
ناس و انس و اناس ادمیان
پدر و مادر آدم و حوا



باد اندر جوار رحمت حق | پدر و مادر معلم ما
شد کتاب نصاب ... | در لغت هست خوب بس زیبا

فرد ایزد شمر غنیمت جان
نامه چون ختم شد بنام خدا

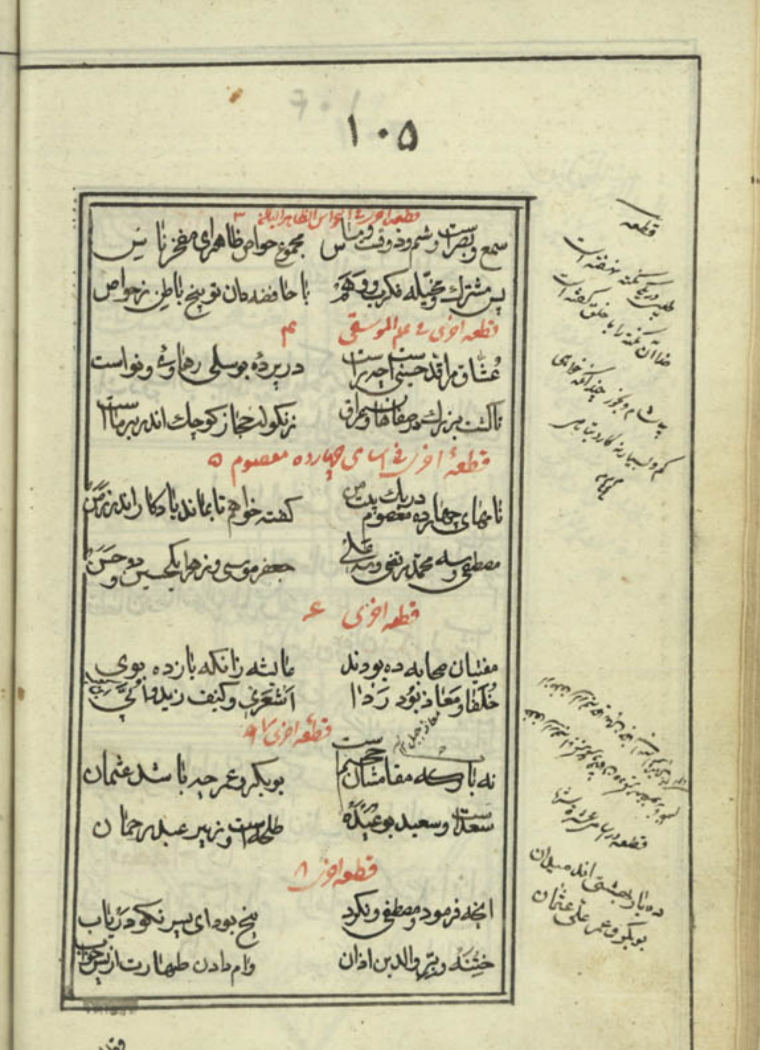
تا باخر رساندم این نسخه | با فنم فیض ز علم الاسماء
تتمه از ربیع ثانی بود | سال تاریخ ماه بود ...

من ملحقات کتاب نصاب قطعهٔ اولی ۱

بسم الله الرحمن الرحیم

یک دو بیت از باب ... اینجا یادگیر
بر سبیل یادگار ای فاضل عالیجناب

قطعه اخری



قطعهٔ اخری فی الحواس الظاهر والباطنه ۳

سمع و بصر و شم و ذوق و لمس / مجموع حواس ظاهر ای مفخر ناس

پس مشترک و مخیله فکر و وهم / با حافظه دان تو پنج باطن ز حواس

قطعه اخری فی علم الموسیقی ۴

عشاق و [illegible] حسینی [illegible] راست / در پرده بوسلیک رهاوی و نواست

تا کی بزرگ و صفاهان و عراق / زنگوله حجاز کوچک اندر بر ماست

قطعهٔ اخری فی اسامی چهارده معصوم ۵

نامهای چهارده معصوم در یک بیت بین / گفته خواهم تا بماند یادگار اندر زمین

مصطفی و سه محمد نقی و سه علی / جعفر موسی و زهرا با حسین و دو حسن

قطعه اخری ۶

مفتیان صحابه ده بودند / عائشه زانکه یازده بوی

خلفا و معاذ بود زید / اشعری و کعب زید و ابی

قطعه اخری ۷

نه با [illegible] که مقامشان بهشت است / بوبکر و عمر چه باشد عثمان

سعد و سعید بو عبیده / طلحه است و زبیر عبد رحمان

قطعه اخری ۸

آنچه فرمود مصطفی و نکرد / سنت بود ای پسر نکو دریاب

ختنه و وتر و الدین اذان / وام دادن طهارت از سر خواب

قطعه اخری

قطعهٔ اخری فی القالب والمغلوب ۹

طاق کم بر طاق بیش جفت کم بر جفت بیش / طاق بر جفت کم ار زوی جفت [illegible] بر طاق کم

غالب است ای خواجه چون دو نار اگر دی حساب / طرح کردی نه نه تا ماند بیش [illegible] کم

قطعه اخری ۱۰۰

هفت شمشیر و سه قوس و سه زره / تا سه نیزه داشت پیغمبر سلاح

قطعه اخری ۱۰۱

یادگیران رسول از هفت اسب و سه [illegible] / با سه اشتر طویله جمع بود با ده حمار

بیست بز با بیست اشتر بود شیر از بهر تاج / این چنین مسطور باشد در تواریخ کبار

قطعه فی ذکر اعمام نبی صلی الله علیه و آله ۱۰۲

خواهی که شوی زود تو با نام علم / بو حارث و بوجهل بود طالب [illegible]

عباس و ابو لهب زبیر و حمزه / قیدار مقوم است ضرار و قثم

قطعه اخری ۱۰۳ ایضاً فی ذکر اعمام نبی ص

نه عم که داشته است رسول بزرگوار / یک بیت یاد گیر یکایک تو بر شمار

چون حارث و زبیر مقوم و بولهب / عباس و حجل و حمزه ابوطالب و ضرار

قطعه اخری فی اسماء غیر منصرف ۱۰۴

نامهای پیمبران خدای / هست لا ینصرف مگر شش کس

صالح و هود و لوط و یا شعیب / بر دگر با محمد است و بس

قطعه اخری ۱۰۵



در زبان فارسی فرق میان دال وذال باذکر اینراکه در نزد افاضل مبهم است

پیش او در لفظ مفرد کر صحیح و ساکنست | دال خوان او را باقی جمله ذال معجم است

قطعه اخری فی الجمل ١٠٦

یکان شمار ز ابجد حروف تا حطی | چنانکه از کلمن عشر عشر تا سعفص

ولیک از قرشت تا ظغ شمرد صدها | دال از حروف جمل چونکه کشت متخلص

قطعه اخری فی السنوات التر کیة ١٠٨

سیچقان واود بارس میدان | چون توشقان لوی ییلان ایت

یونت وقوی پیچین بن تخاقوی ال | ابت وتنکوز سال ترکانست

قطعه اخری فی اسماء سنوات التر کیة ١٠٩

سیچقان واود بارس ایدان | بر توشقان لوی ییلان میلان

یونت وقوی ستعدل از آن پیچین | بر تخاقوی ایت وتنکوز ان

قطعه اخری ١٠٩

اقلیم یکی زمین هند و دان | اول بلاد هند دوم دان دیار چین

ثالث بلاد ترک وخطا و توابعش | وانکاه هست ملک خراسان چهارمین

پنجم فرای طرز وششم شهرهای روم | بلخ کرمن بماند وشد اقلیم هفتمین

قطعه اخری ١١٠

اقلیم نحستین بزحل منسوبست | برجیس بر اقلیم دوم منسوبست

بهرام سیم چهارم امد خورشید | هفتم وششم و پنج تیر و ماه تا ...

قطعه اخری فی معرفة القمر فی البروج من خواجه علیه الرحم ١١٢

هر چه از ماه میشود شمار | هر یکی را دوازده انکار

پس از رین بین که افتاب کجاست | از دوم برج ابتدا کن راست

پس بهر برج طرح کن سی سی | تا بدانجا که مقصدت برسی

درج مطلعش قوان دانست | کین بجای لطیف وآسانست

قطعه اخری ایضا معرفة در ورود قمر فی البروج اثنا عشر من خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله علیه ١١٢

هر روز زماه سیزده تخمین کن | پس بیست شش از اتنا فزو نخمین کن

انکاه ز برج شمس سر بر کن | بشناس مقام مه مرا تحسین کن



قطعه اخرى في انواع الافعال ۳ ب

هفت قسمند جمله افعال / یاد گیر ای امیر فرخ فال

سالم است و مضاعف و مهموز / اجوف و ناقص و لفیف و مثال

قطعه اخرى في اسماء الالة ۴ ب

قطعه اخرى في حروف الاستفهام ۵ ب

آنکه او را علم نحو الهام کرد / همزه و هل حرف استفهام کرد

قطعه اخرى في حروف الجر ۶ ب

نوزده حرفست حرف جر بدان ای بی بدل / کاندرین یک بیت آمد جمله بی جدل

با و تا و کاف و لام و واو و منذ و مذ خلا / رب حاشا من عدا فی عن علی حتی الی

قطعه اخرى في اسماء الاعراب ۱۲ ب

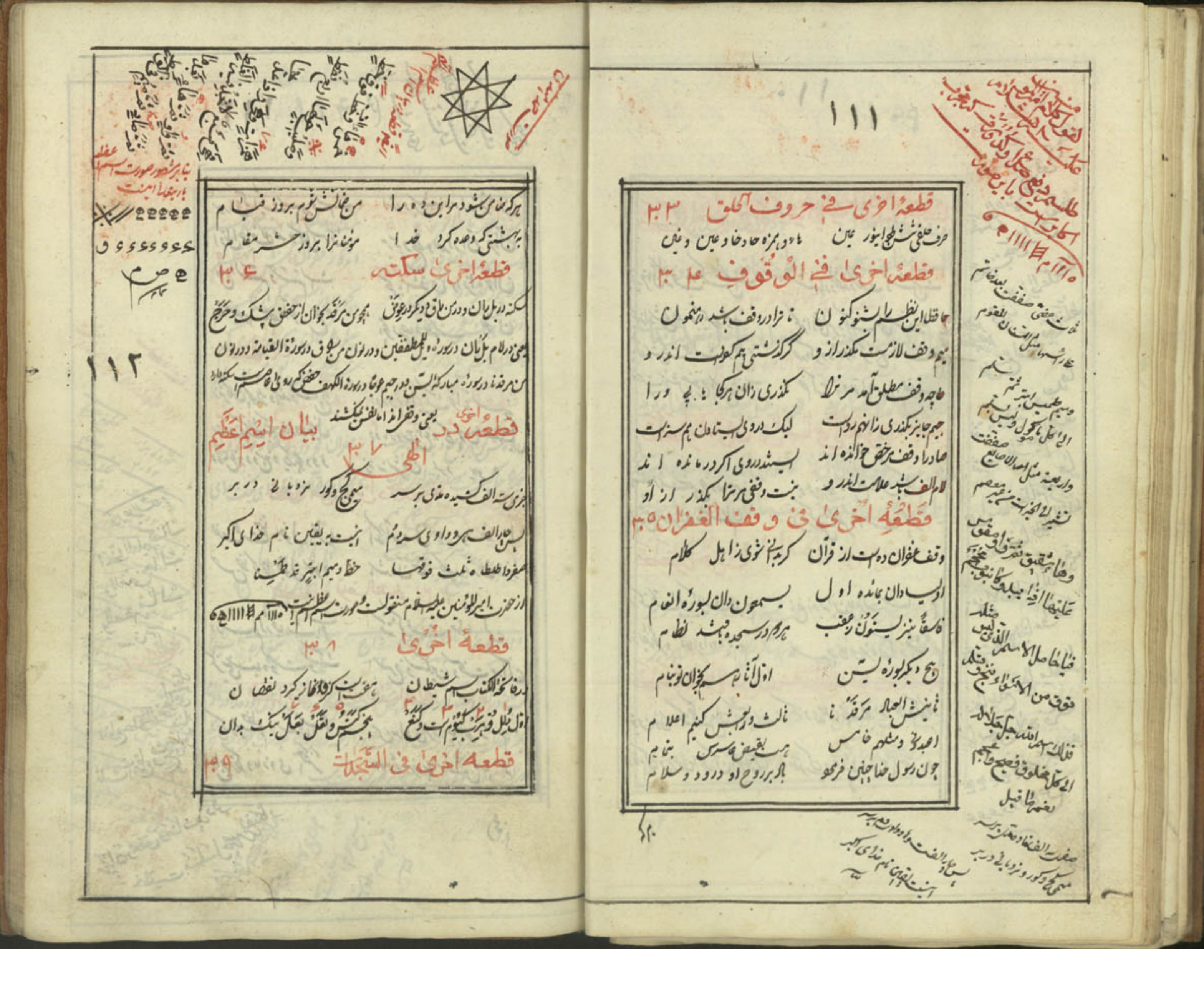
قطعه اخرى في عدد سورة القرآن المجيد

قطعه اخرى في عدد آيات القرآن المجيد ۹ ب

قطعه اخرى في اسامي القراء ۱۰ ب

قطعه اخرى

قطعه اخرى في علم القراءة ۱۲ ب



قطعهٔ اخری فی حروف الحلق ۳۳

حرف حلقی شش بود ای بو العجب | های و همزه حا و خا و عین و غین

قطعهٔ اخری فی الوقوف ۳۴

حافظا این نظم را بشنو کنون | تا ترا در وقف باشد رهنمون
میم وقف لازمست مگذر از و | گر گذشتی هم کفرست اندر او
طا چه وقف مطلق آمد مر ترا | بگذری زان هر کجا باید و را
جیم جایز بگذری زانهم روا است | لیک در وی ایستادن هم سزاست
صاد را وقف مرخص خوانده اند | ایستادن روی اگر درمانده اند
لام الف باشد علامت اندر او | بنت وقفی مرترا بگذر از او

قطعهٔ اخری فی وقف الغفران ۳۵

وقف غفران ده است از قرآن | گر بدانی شوی ز اهل کلام
اولش دان بمانده اول | بس همو دان بسورهٔ انعام
فاسقاً نیز لیستوون رعقب | هرکه در سجده باشد نظام
پنج دیگر بسورهٔ یس | اول آن تا بهم بخوان تو بنام
ثانیش العباد مرقدنا | ثالث در عبس کنیم اعلام
احد کی و مثلهم خامس | هست بعیض عاسرس بنمایم
چون رسول خدا چنین فرمود | بار بر روح او درود و سلام

هر که حافظ شود در این دو را | من ضمانش کنم بروز قیام
بر بهشتی که وعده کرد خدا | مؤمنان را بروز حشر مقام

قطعهٔ اخری سکته ۳۶

سکته در بل ران و در من راق دیگر در عوج | همچو من مرقدنا بخوان از حفص بی شک و حرج
یعنی در لام بل ران در سورهٔ ویل للمطففین و در نون من راق در سورهٔ القیامة و در نون
من مرقدنا در سورهٔ مبارکهٔ یس و در جیم عوجا در سورهٔ الکهف حفص که روای عاصم است سکته دارد
یعنی وقف اندک بی انقطاع نفس میکنند

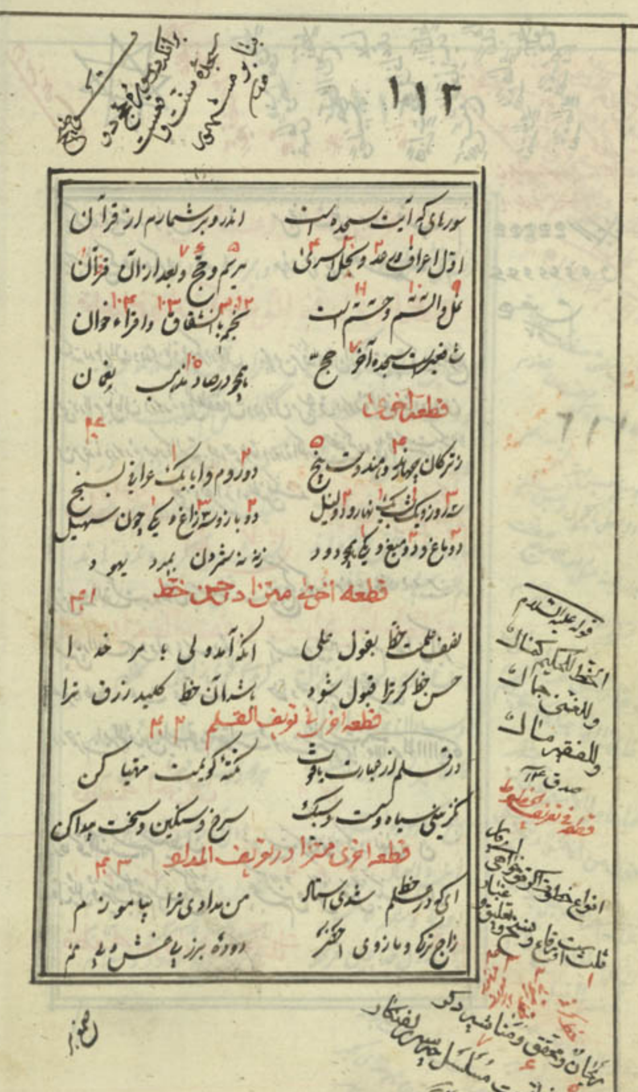
قطعهٔ اخری در بیان اسم اعظم الهی ۳۷

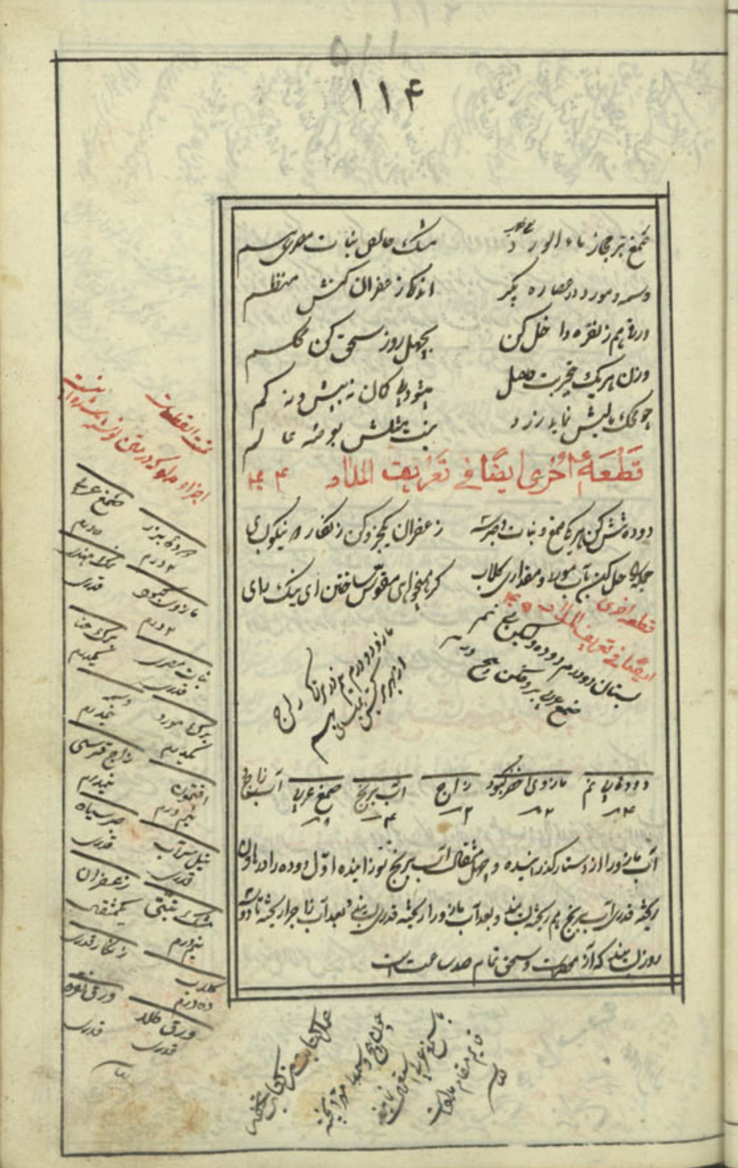
جزوی سه الف کشیده مدی بر سر | میمی کج و کور نزد بانی در بر
پس چار الف هر دو واوی سر دم | اینست به یقین نام خدای اکبر
مفرد اطلط ه ثلث فوقها | خط و میم ابتر عد لمسا
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست و صورت اسم اعظم اینست ا۱۱۱۱م ط ۱۱۱۱ه

قطعهٔ اخری ۳۸

در فاتحة الکتاب اسم شیطان | هفت است اگر فلان نماز کرد نقصان
اول ظلل و ز ثبورم است و کنع | بخس و نکل بعکل یک بدان

قطعهٔ اخری فی السجدات ۳۹







بدانکه صمغ عربی را که دو ده از لته گذرانیده در هاون کرده دوده را بهاون ریخته خوب بکوبند
و لونا ظرف بزرگ مثل قاره ظرف دیگر بریزند با دسته چوب ... آب را با زاج
دفعه بدفعه داخل بکنند و بهم بزنند تا بقدر ساعت با بدرستی بند و اجزائی که داخل مداد
باید بشود این است دوده ... صمغ عربی ... آب زاج ... آب مازو ... و اجزا ...

که بجهة جلا دادن و شفاف کردن مداد و بجهة ضرورت داخل برکت باید بشود این است

کف نیل	زعفران	آب بورد	حبر سیاه	زنگار	ورق طلا
افتیمون	برگ حنا	گلاب	...		زاج قبرسی
مشک تبتی	نمک ترکی	نبات مصری			

اجزا را بقدرات وی ...

و هم این دستور مداد باید ساخت تحت الاجزاء المداد فی یوم شنبه غرة شهر ربیع الاول سنه هزار و دویست و ... ۱۲۳۰

اسامی شهور عربیه

محرم سمی بذلک لتحریم القتال فیه والحرب والغارات عند العرب صفر سمی بذلک لاصفرار ... فیه وقیل الامکان العرب کان تصفر من ... ای لا یخرجون الا الغارات عند القضاء المحرم ... ان العقود فی هذا الشهر الاول من الحرکة ربیع الاول سمی بذلک لارتباع الناس فیه وکذا ربیع الثانی لان ... کانت فی هذین الشهرین جمادی الاول

جمادی الثانی سمیتا بذلک لانهما صادف ایام الشتاء حین جمد الماء واستطال البرد وسمی جمادی الاول جمادی الستة لان الاول خامس المحرم والثانی سادسه رجب سمی بذلک لانه یرجب ای یعظم والترجیب التعظیم ویسمی الاصب لانه یصب فیه الرحمة والمغفرة علی عباده ویقال له الاصم لانه لا یسمع فیه صوت مستغیث وقیل لانه لا یسمع فیه قعقعة السلاح ویسمی منصل الاسنة لان العرب کانت ینزعونها اذا دخل لتحریم القتال عندهم فیه شعبان سمی بذلک لتشعب الناس فیه ای تفرقهم فی طلب الغارات رمضان سمی بذلک لمصادفته شدة الرمضاء وهی الحجارة من حرارة الشمس والترمض ایضا ... شدة الحر وقیل سمی رمضان لانه یرمض الذنوب ... شوال سمی بذلک لشولان الابل باذنابها فی ذلک الوقت لشدة شهوة الضراب کذلک کرهت العرب التزویج فیه وقیل لان القبائل کانت تشول فیه ای تبرح عن اماکنها ذوالقعدة سمی بذلک لقعودهم فیه عن الحرب والغارات لکونه من الاشهر الحرم ذوالحجة سمی بذلک لان اداء مناسک الحج فیه والایام المعلومات وهی عشرة الاول والمعدودات هی ایام التشریق ... ذوالقعدة ...



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین

اما بعد این مختصریست در معرفت تقویم مشتمل بر سی فصل فصل اول

در حساب جمل و آن برین ترتیب است ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت

ثخذ ضظغ ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س

ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ واین جمله

و هشت عددست ۹ احاد ۹ عشرات ۹ مات یک الف و دیگر عددها را رقم ازین

مرکب کنند و بیشتر را فرا پیش دارند مثلا یا یازده کب بیست و دو لج سی و سه

صد و بیست و نه قط هزار و هفتصد و شصت و چون عدد هزاران مضاعف گردد از

برحرف غ کرد رقم هزار است مقدم دارند همچنین بغ دو هزار قغ صد هزار ششصد و سی

پنج هزار هزار و هفتصد و سی و سه هزار و سیصد و شصت و چهار رقم چنین برین قیاس

چنانکه باشد باید نوشت و هر جا که هیچ عدد نباشد صفری بنهند برین صورت

فصل دوم در ایام جمعات یعنی روزهای هفته و نشان آن چنین باشد

ا یکشنبه ب دوشنبه ج سشنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه و بعضی از اهل
شنبه را صفر گیرند بدین گونه فصل سیم در تاریخ عرب و آن معروفست و نام ماههای ایشان این است
محرم صفر ربیع الاول ربیع الثانی جمادی الاول جمادی الثانی رجب شعبان رمضان شوال ذوالقعده
ذوالحجه و اول ماهها بدیدن ماه نو شناسند و عدد روزهای هر ماهی یا سی باشد یا بیست و نه و از
این کم نباشد و شناختن روزهای ایشان رقم عدد روزها بود روز اول را از ماه غره خوانند
و روز آخر را سلخ و چون ماه بآخر آید در تقویم بحاشیه از جانب دست راست بر صفحه
اول تمام آن ماه نو شود نوشته باشند و اهل حساب ماه اول را از ایشان سی روز گیرند و ماه
دوم را بیست و نه روز همچنین یکی را سی روز و یکی را بیست و نه روز تا آخر ماهها و در سالی یازده
در آخر ذی الحجه یکروز زیاده کنند تا سی روز شود و آن روز را کبیسه خوانند و ابتدای این
تاریخ از هجرت پیغمبر علیه السلام از مکه بمدینه فصل چهارم در تاریخ روم و نام ماههای ایشان این است
تشرین الاول تشرین الآخر کانون الاول کانون الآخر شباط آذار نیسان ایار
حزیران و تموز و آب و ایلول از این جمله روزهای چهار ماه سی بود و آن تشرین الآخر و
نیسان و حزیران و ایلول است و روزهای ماه دیگر سی و یک باشد و شباط
در سه سال پیاپی بیست و هشت باشد و در سال چهارم بیست و نه باشد
و روز بیست و نهم کبیسه باشد و شناختن روزها رقم عدد آن روز باشد و ابتدای این تاریخ
از عهد اسکندر رومی باشد فصل پنجم در تاریخ فارسی و نام ماههای ایشان این است فروردین
ماه اردی بهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه آبان ماه
آذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندار ماه و روزهای هر ماهی سی بود و پنجه روز در آخر آبان ماه

و یا در آخر اسفندار ماه افزایند و آن را خمسه مسترقه گویند یعنی پنجه دزدیده و این
ماههای قدیم خوانند و مبداء این تاریخ از اول ملک یزدجرد بن شهریار گیرند که آخر
ملوک عجم بوده است و شناختن روزها رقم عدد روز بود و گاه باشد که روزها بنام هر
روزی بنویسند و نام روزها بزبان پارسیان این است اورمزد بهمن اردی بهشت
شهریور اسفندارمذ خرداد مرداد دیباذر آذر آبان خور ماه تیر گوش دیبمهر مهر سروش
رش فروردین بهرام رام باد دیبدین دین ارد اشتاد آسمان زامیاد مارسفند انیران
و نام روزهای پنجه دزدیده این است اهنود اشتود اسفنتمد وخشتر وهشتوایش
فصل ششم در تاریخ ملکی در عهد سلطان جلال الدین ملکشاه تاریخی نهاده اند و نام
ماههای آن تاریخ هم نام ماههای پارسیان است و عدد روزهای هر ماهی سی بود
و پنجه دزدیده در آخر اسفندارمذ ماه گیرند و هر چهار سال یک روز دیگر جهت کبیسه در آخر
پنجه افزایند تا شش روز شود و اول روز فروردین ماه اول روزی بود که پیش از آن روز
آفتاب ببرج حمل از حوت انتقال کرده باشد و بعضی اول فروردین ماه اول دیگر ماهها
روزی گیرند که در آن روز یا در شب که پیش از آن روز بود آفتاب انتقال کرده باشد از برجی
ببرجی و این ماهها را جلالی نیز خوانند و ابتدای تاریخ از کبیسه ملکشاه گیرند و در تقویم
هیچ جدولها رنگ بر صفحه دست راست پیش از تقویم کواکب بکشند و در یکی روزهای هفته
برقم بنویسند و در چهار دیگر روزهای ماههای این چهار تاریخ هر روزی برابر آن روز

گرفتند از وزرای عشره بنویسند و نام ماهها بر جانب دست راست آنجا که سر ماه باشد
بنویسند **فصل هفتم** در ستارگان سیاره و افلاک ایشان و آن ستارگان هفتند زحل
مشتری مریخ شمس زهره عطارد قمر هر یکی بر فلکی دیگر هم برین ترتیب که یاد کردیم دورترین
افلاک ازیشان فلک زحل باشد و نزدیکترین فلک قمر و نشانهای این کواکب
در تقویم حرف آخر باشد از نامهای ایشان و ازین صفت شمس و قمر را نیز چنین خوانند
شمس را نیر اعظم و قمر را نیر اصغر و پنج باقی را خمسه متحیره خوانند از جهة آنکه هر یکی از
ایشان را استقامتی باشد پس وقوفی و پس رجوعی پس وقوفی دیگر باز پس استقامت
شوند و شمس و قمر را جز استقامت نباشد و زحل و مشتری و مریخ را علویه
خوانند و زحل و مشتری را علویین خوانند و زهره و عطارد را سفلیین خوانند
و زحل و مریخ را نحسین خوانند و زهره و مشتری را سعدین زحل نحس اکبر و مریخ را
نحس اصغر و زهره سعد اصغر و مشتری سعد اکبر و روشن این ستارگان مختلف باشند
و باقی ستارگان را که بر آسمان باشند ثابته خوانند و جمله بر فلک هشتم باشند و
بالای فلک نهم بود که از افلاک الافلاک و فلک اعلی خوانند و او همه افلاک را
از مشرق جانب مغرب حرکت میدهد و حرکت شبانه روزی و دیگر افلاک
از مغرب بمشرق حرکت میکنند هر یکی بحرکت خاص **فصل هشتم** در بروج و اجزاء
آن و سیر کواکب آن دوره فلک هشتم را که همه کواکب بر او سیر میکنند بدوازده

لکون فلکها فوق فلک الشمس ۱۲

و این شرح فلک اطلس را عرش مجید گویند ۱۲

بخش

بخش راست کرده اند هر یکی را برجی گویند و هر برجی را سی بخش کرده اند هر یکی را
درجه خوانند و هر درجه را بشصت بخش کرده اند هر یکی را دقیقه خوانند و هم چنین هر
دقیقه را بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه خوانند چندانکه بخش میکنند
و نام برجهای دوازده گانه اینست حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله
میزان عقرب قوس جدی دلو حوت و نشانهای ایشان
چنانست که حمل را نشان صفر کنند و ثور را نشان یک و جوزا نشان دو و همچنین
تا بحوت و او را نشان یازده باشد و نشانهای درجات و دقایق نشان عدد
ایشان بود و عدد درجات از سی نگذرد از آنجهت که چون سی شود برجی شود
و عدد دقایق از شصت نگذرد از آنجهة که چون شصت شود درجه شود و در تقویم
بعد از جدولهای تواریخ هفت جدول نهند جهة مواضع کواکب هفتگانه در
محاذی هر روزی بکشند و هر جدولی را بازاء هر روزی سه رقم بنویسند یکی رقم
برج دیگر رقم درجه دیگر رقم دقیقه و آن موضع کواکب باشد و القدر درجات و دقایق
که تا آن روز رفته باشد از آن برج و ابتدای کواکب آفتاب کنند پس ماه پس کواکب
بحکایت بترتیب افلاک و چون دقیقه کوکب روز بروز زیادت باشد کوکب مستقیم بود
و چون در نقصان باشد راجع بود و اگر زیادت و نقصان نشود مقیم باشد **فصل نهم**

در مقدار گردش ستارگان بدانکه آفتاب دوری دوازده برج است در سالی تمام کند
شمس
و برجی بماهی قطع کند قمر دوری در بیست و هفت شبانه روز و ثلثی قطع کند
و بسیار زیاده از دو روز و کمتر از سه روز قطع کند زحل دوری در سی سال قطع کند
و برجی در دو سال و نیم و در هر دوازده ماه و نیم چهار ماه و نیم راجع باشد و ثلث ماه
تقریبا مستقیم بود مشتری دوری در دوازده سال و برجی در یکسال تمام کند و در
هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد مریخ دوری در دو سال الا یک ماه و نیم تمام کند
و برجی چون مستقیم و سبک رو باشد بر یکماه و نیم تمام کند و گاه در اول یکماه و نیم دو ماه
و نیم راجع باشد زهره دوری در حدود سالی تمام کند و برجی چون مستقیم و سبک رو
باشد به بیست و هفت روز تمام کند و در هر یک سال و هفت ماه و نیم یکماه و نیم راجع
باشد عطارد دوری هم در حدود یکسال تمام کند و برجی چون مستقیم و سبک رو باشد
در شانزده روز تمام کند و در هر صد و پانزده روز بیست و دو روز راجع باشد
و اما کواکب ثابته دوری در بیست و چهار هزار سال تمام کند و برجی در دو هزار
سال و درجه در قرب هفتاد و شش سال فصل دهم در جوزهر و عرض ماه
و دیگر سیارات آفتاب را مداری باشد که بشمال برجها بگذرد و آن را منطقة
البروج خوانند و ماه را مداری دیگر باشد که با مدار آفتاب در دو موضع مقابل
یکدیگر را تقاطع کنند و آن دو موضع تقاطع را جوزهرین و عقدتین خوانند

پس یک نیمه از مدار ماه در شمال بود از مدار آفتاب و دیگر نیمه در جانب جنوب و آن
عقده را که چون ماه از او بگذرد سوی جنوب باشد ذنب خوانند و مقداری دوری
ماه را از مدار آفتاب عرض ماه خوانند و غایتش پنج درجه باشد و تقویم ماه سوی
یعنی درازی او بر محل هر طول ماه برج طول ماه خوانند و رأس و ذنب را سیر معکوس
بود مانند کواکب را بجمع دوری در نوزده سال تمام کنند و برجی در دوازده ماه درجه
در نوزده روز بمغرب و در تقدیم موضع رأس بعد از تقویم ماه چهار برج
و درجه و دقیقه و موضع ذنب در برج هشتم باشد از آن برج همان درجه و دقیقه
و هر سبب موضع ذنب زنند و باشد که عرض ماه درجه و ساعات گاه نه در پهلوی
تقویم ماه باشند و در آخر یک درجه و یک دقیقه و عرض در ربعی اند دوری که قمر بعد از رأس
بود شمالی صاعد زاید بود و در ربعی دیگر که بعد از آن ربع بود و قمر روی ذنب دارد تا
رسیدن بذنب شمالی هابط ناقص بود و در ربع سیم که از ذنب بگذشته باشد جنوبی
هابط زاید بود و در ربع چهارم که بعد از آن بود و قمر روی برأس دارد تا رسیدن برأس
جنوبی صاعد ناقص بود و حرف مسجره ماه هم عرض باشد و باشد که در بعضی تقویمها
عرض هر کوکبی در پهلوی تقویم او باشند و آفتاب را عرض نبود از بهر آنکه عرض دوری کواکب
بود از راه آفتاب و آفتاب از راه خود دور نشود و نشان نهای شمالی و جنوبی و صاعد
و هابط از حرف اول گیرند و نشان زاید و ناقص از حرف آخر گیرند فصل یازدهم
در ساعات و ارتفاعات شبانه روز را به بیست و چهار قسم کنند هر یکی را ساعتی

و هر ساعتی را بشصت درجه قسمت کنند و هر قسمی را دقیقه خوانند و در تقویم بازاء هر روزی
ساعات و دقایق آن روز بنهند و چون از آن شصت و چهار کم کنند نقصان کنند باقی
ساعات و دقایق آن شب باشد و روز دراز وقت تحویل آفتاب بجدی باشد و وقت تحویل آفتاب
بسرطان افزاید و در نیمه دیگر کاهد و شب برعکس باشد پس درازترین روزها و کوتاه‌ترین
شبها سال وقت تحویل آفتاب بسرطان باشد و کوتاه‌ترین روزها و درازترین شبها
وقت تحویل آفتاب بجدی باشد و هر وقت تحویل آفتاب بحمل و میزان روز و شب
برابر باشد و این ساعات را مستوی خوانند و چون هر روزی و هر شبی را جدا جدا بدوازده
قسمت متساوی کنند آن ساعات را زمانی و معوج خوانند و مقدار هر ساعتی بحسب درازی
و کوتاهی روز و شب می‌فزاید و می‌کاهد و اما ارتفاع آفتاب مقدار بعد او بود
از سطح افق که بر زمین بگذرد و میان ظاهر و پوشیده از آسمان جدا کند
و آن بمقدار بدرجات و دقایق بود و غایتش بوقت نصف النهار بود و غایت
ارتفاع هر روزی در تقویم بعد از ساعات جدول جداگانه بنهند جمیع ارتفاع از نود
درجه زیادت نشود **فصل در انظار** در نظر و نسبت بعضی کواکب ببعضی اما نظر آن است
که چون دو کوکب در یک برج و در یک درجه و در یک دقیقه جمع آیند آن را
مقارنه خوانند پس اگر این میان آفتاب و ماه بود آن را اجتماع خوانند و اگر این
میان آفتاب و یکی از کواکب متحیره باشد آن را احتراق آن کواکب خوانند و چون
درجه و دقیقه دو کوکب در دو برج باشد که یکی از آن دو برج سیم دیگر برج باشد متوالی

از آن تسدیس خوانند

از آن تسدیس خوانند از جهة آنکه میان آن دو کوکب سدس فلک باشد پس اگر یکی از آن
دو برج چهارم دیگر برج باشد آن را تربیع خوانند و اگر یکی پنجم دیگر برج باشد آن را تثلیث
خوانند و اگر از آن هفتم دیگر برج باشد آن را مقابله خوانند و مقابله نیرین را استقبال
خوانند اگر یکی از آن دوم دیگر برج باشد یا ششم یا هشتم یا دوازدهم او میان آن
دو کواکب نظر نباشد و از این روشن شود که هر کوکبی را که تسدیس هست و دو تثلیث و دو
تربیع از هر دو جانب او و یک مقارنه پس شش نظر و جهات نظر بود و راس و ذنب
با کواکب الا مقارنه نبود از آن می‌باشد خوانند و زهره و عطارد را با آفتاب الا
احتراق نبود ایشان را با یکدیگر الا قران و تسدیس نبود از جهة آنکه این دو کوکب
از آفتاب بسیار دور نشوند مانند دیگر کواکب چه زهره بیش از چهل و هفت درجه
و عطارد از بیست و هفت درجه از آفتاب دور نشوند از هر دو جانب حین الکواکب متوجه
بلکه بهر یکی از این نظرها گویند متصل است و چون انفصال بود و بگذرد گویند
منصرف است و این نظرهای کواکب شش که نزد اوج ماه بر حاشیه تقویم نویسند بر جانب
راست برابر هر روز یا هر شب که آن نظر در وی افتد و از آن اتصالات گاه خوانند
و نام ماههای هر چهار تاریخ و روزهای که در آن تاریخ مشهور بود و تحویل ستارگان
و سیر از برجی به برجی و رجعت و استقامت و اوج و حضیض و احتراق و شرف
و هبوط همه را در آن نویسند و اما تیر و تا دیگر برو کی نزدیکی آنکه میان دو کوکب باشد

که هر دو در دو موضع باشد که از سعت روز سمت وی باشند و آن دو موضع باشد از دو
جانب سر سرطان و سر جدی که بعد هر دو از نقطه سر سرطان و از نقطه سر جدی
سمت وی بود مثلاً یا در بیست درجه ثور باشد و دیگری در ده درجه اسد چه بعد
هر یکی از سرطان یک برج و ده درجه بود و از سر جدی چهار برج و بیست درجه بود
حم اگر میان دو کوکب شد که هر دو در دو موضع باشند که در مطالع سمت وی
باشند و آن موضع باشد از دو جانب سر حمل و میزان که بعد هر دو از نقطه سر
حمل و سر میزان سمت وی بود مثلاً یا در بیست درجه حمل بود و یا در ده درجه
حوت چه بعد ایشان از نقطه سر حمل بیست درجه باشد و از نقطه سر میزان پنج
برج و ده درجه و شاظر را هم بالفقلات بنویسند و باشد که کوکبی متصل شود
بکوکبی بر سبیل نظری باشد خالی و پیش از اتصال آن نظر باشد خلا ؛ طلع
بسبب رجوع یا بطلوع کواکب متصل و یا بسبب استقامت آن کوکب که اتصال با وی بود بسرعت
سیر او و آن باطل شدن نور الکات خوانند و با برین الکات ینعقد و علامتهای
نظرها و آنچه باین تعلق دارد بدین گونه باشد مقارنه و قران قه تسدیس سر تربیع ع
تثلیث ث مقابله و استقبال ل اجتماع ع و احتراق قه ناسده حا تحویل ل
نهار ر یوم م لیل لم شاظر ظر شاظر مطلع ظم انکات ث فصل سزدهم
در معاجات قمر دیگرا احوال او در حالی درست جب تقدیم در معرهای ایام ساعج

در قوم ایام ماه عربرا در دو جدول بازآرند باینام یا بر قسمه اعداد و محل ماه عجمی
چون برجی که قمر بوقت نصف النهار در آن برج بود در جدول دیگر بنهند و در
پهلوی آن جدول جدول چهارم ساعات انتقال ماه از برجی به برجی دیگر شب
روز اگر انتقال بروز باشد یا بشب اگر انتقال در آن شب بود که بعد از روز
باشد بنهند پس شش جدول دیگر بنهند جهة نظر قمر بکواکب ششگانه یا اول
با آفتاب ابتدا کنند بعد از آن بکواکب پنجگانه بر ترتیب افلاک و بازای هر روزی اگر
دوران در شب که بعد از آن روز بود قمر را بکوکبی از این ششگانه نظری بود در جدول آن کوکب
رقم آن نظر و رقم ساعتی که نظر در آن ساعت بود و نشان روز یا شب بنویسند و آنچه بازای
روزی بود که در روی یا در شب بعد از وی هیچ نظر نیفتد خالی بمانند و این اتصالات را
مراجعات قمر خوانند و استقبالات و اجتماع که در هر ماه واقع شود بر صفحه درست از اتصالات
نظر در جدولها رقم بنهند و روز یا شب تعیین کنند و ساعات که از آن روز
یا از آن شب گذشته باشد و برج طالع و برج عاشر و درجات و دقایق آن بهم
بنویسند و طالع آن بود که در آن وقت از مشرق طلوع کند و عاشر آن بود که در آن
وقت میان مشرق و مغرب بر میان آسمان بود و جزو اجتماع بنویسند و آن موضعی
بود از فلک که آفتاب و ماه در وی مقارن شده باشند و جزو استقبال هم بنویسند
و آن بروز موضع آفتاب بود و در وقت آنکه با ماه مقابله کند و یا بشب موضع ماه

وحالات قمر هم بنویسند بعد از مراجعات در تقویم دست چپ و بعضی در خانهای خارج
از جداول مراجعات نویسند بطول دیگر و حالات ناسنده ماه بجوزهر و ذنب در
کدام روز یا شب هست و بجهت عت و رسیدن ماه بجوزهر درجه شرف و درجه هبوط
و باول هبوط آفتاب یعنی بطریقه محترقه و بعد از آن بشرف هبوط کواکب ان کنیم
و حال طریقه محترقه بگوئیم و بعضی رسیدن ماه بتحت الشعاع هم بنویسند و آن وقتی باشد
که بعد ماه از آفتاب پیش از اجتماع یا دوازده درجه آید و مجاسده ماه با کید چنانکه
و چنان گویند که کید کوکب نحس است که سیر او معکوس است دور او بعید و چند سال تمام
کند و برجی بدوازده سال قطع کند و چنان کوکب بر فلک بدید از ثبت و
علامات حالات اینست قمر بجوزهر اس قمر با ذنب نب قمر بشرف ف قمر بهبوط ط
قمر بطریقه محترقه ه قمر بتحت الشعاع یع قمر خارج الشعاع جع قمر با کید کد فصل [illegible]
در منازل ماه و آن بیست و هشت است و نامهای ایشان اینست ۱ شرطین ۲ بطین ۳
ثریا ۴ دبران ۵ هقعه ۶ هنعه ۷ ذراع ۸ نثره ۹ طرفه ۱۰ جبهه ۱۱ زبره ۱۲ صرفه ۱۳
عوا ۱۴ سماک ۱۵ غفر ۱۶ زبانا ۱۷ اکلیل ۱۸ قلب ۱۹ شوله ۲۰ نعایم ۲۱ بلده ۲۲ ذابح ۲۳
بلع ۲۴ سعود ۲۵ اخبیه ۲۶ مقدم ۲۷ مؤخر ۲۸ رشا قمر هر روزی در منزلی باشد و گاه
باشد که زیادت از یک روز در یک جا ماند و گاه باشد که یکروز زیادت از یک
منزل برود موضع ماه در منزلها باشد بوقت تحویل نام آن منزل در جدول

جدول

بنهند بازاء آن روز و بعضی وقت تحویل از منزل بمنزل در جدول دیگر بنهند و چون فلک
دوازده برج است و منازل بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و شمس هر
منزلها را که بازپس کند و از آن دور شود آن منزل پیش از طلوع آفتاب برآید چون
ظاهر شود طلوع آن منزل در میان انتقالات گاه بنویسند و بوقت طلوع هر منزل سقوط
رقیب آن منزل باشد و آن منزل پانزدهم باشد از آن منزل فصل پانزدهم
در ظهور و اختفاء دیگر احوال کواکب و ستارگان علوی پیش از احتراق بچند روز در مغرب
مختفی شوند بعد از غروب آفتاب و بعد از احتراق بچند روز در مشرق ظاهر شوند و پیش
از طلوع آفتاب و احتراق ایشان در میانه ایام متفاوت است و در میان [illegible]
دو [illegible] آفتاب باشد زحل و زهره و عطارد را هم در میانه ایام متفاوت و ایام
در میانه ایام رجوع احتراق بود و در اوایل رجوع در مغرب مختفی شوند و در [illegible]
در مشرق ظاهر شوند و پیشتر از احتراق که در میانه متفاوت بود در مشرق مختفی
شوند و بعد از احتراق در مغرب ظاهر شوند و اوقات ظهور و اختفاء هر کوکبی در تقویم [illegible]
انتقالات کلی بنویسند و آنها دیدن ماه نو و آن بحسب [illegible] از موضع غروب آفتاب
در شمال یا در جنوب باریک یا روشن بنویسند و در صفحه چند گونه از برجهای [illegible]
باشد و [illegible] که احوال هر کوکب در جدولهای متفرقه تقویمهای ایشان در این دوازده ورق
که گفتیم هم قسم بیان کنند مثلاً چون سیر [illegible] یعنی سیر او [illegible]

راجع بود این رقم بنویسند یل چون بطی السیر بود یعنی در شش ماه بیش [illegible]
رقم بنویسند مع فق و چون سیر بیش بقدر وسطی بود این رقم بنویسند سط و مقیم را رقم مقیم
و مستقیم را مستقیم و رجوع را رج و هر کوکبی که نطاق بود در فلک اوج چهار نطاق
در فلک تدویر باشد که از آنهم بنویسند و نشانهای نطاقات چنین بود اول اوجی را
قاح و دوم را قب د و سیم را قج ر و چهارم را قد ح و نطاق اول تدویری را قا ر
و دوم را قب و سیم را قج ر و چهارم را قد ر و آفتاب را نطاقهای تدویری نبود
فصل نهم در تعیین آنچه در تقویم یک روزه در اوراق که از ده گانه برابر هر روزی بنویسند
از باب اختیارات که آن روز چه کار شاید و از چه کار احتراز باید کرد و دعا از برای [illegible]
چنان کنیم و پیش از اوراق ماهها ورقات و صورت آن بیارند و در صورت طالع [illegible]
آن ده خانهای دوازده گانه از برج و موضع کواکب در سر و ذنب در وقت تحویل ثبت کنند و موضع
سهام هم بنویسند و سهام و دلایل خیرهای بد و مخصوص کلی از موضع کواکب و خانهای که بود از هم
قوی تر سهم سعادة و سهم الغیب بود و پیش از صورت طالع وقت تحویل آفتاب و دایره
استخراج آن از زیج بیارند و باشد طالع فصلهای دیگر و طالعهای اجتماعات و استقبالات را
هم صورتها نهند و صورت طالع را زایچه خوانند و بعد از آن ورقهای ماههای خسوف و کسوف
که در آن سال ابوجا و آفتاب را افتاده باشند بیارند و تعیین اوقات و احوال آن
کنند و طالعهای هر یک هم ثبت کنند و آنگاه دیگر جدولهای که پیش از اوراق ماهها

وضع کنند جهة احکام فصول و قرانات و اجتماعات و جهة تواریخ در آمد دیگر حسب
عادت هر قومی از شرع مستغنی باشد این است معرفة تقویم و بعد از این بعضی از آنچه
بآن محتاج باشند در معرفت تقویم بیاوریم بر سبیل اختصار فصل هفدهم
در خانه و وبال ستارگان جدی و دلو خانهای زحل اند و قوس و حوت خانهای
مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ اند و ثور و میزان خانهای زهره و جوزا و
سنبله خانهای عطارد اند و سرطان خانهٔ ماه و اسد خانهٔ آفتاب و مقابل
هر خانه هر کوکبی وبال او بود پس خانهای نیرین وبال زحل بود و خانهای او
وبال ایشان بود و خانهای مشتری وبال عطارد و خانهای عطارد وبال مشتری
و خانهای مریخ وبال زهره و خانهای زهره وبال مریخ و راس و ذنب را نه خانه
بود و نه وبال فصل هجدهم در شرف و هبوط ستارگان شرف آفتاب نوزدهم
درجهٔ حمل است و شرف ماه سیم درجهٔ ثور و شرف زحل بیست و یک درجهٔ میزان
و شرف مشتری پانزدهم درجهٔ سرطان و شرف مریخ بیست و هشتم درجهٔ جدی و شرف
زهره بیست و هفتم درجهٔ حوت و شرف عطارد پانزدهم درجهٔ سنبله و شرف راس
سیم درجهٔ جوزا و شرف ذنب سیم درجهٔ قوس و برج شرف هم شرف باشد

الا آنکه اندر جه قوی تر باشد و تا کواکب روی بشرف دارد قوت شرف روی بر
تزاید دارد و چون از آن درجه بگذرد روی در نقصان نهند و هبوط هر کوکب
در مقابله شرف او باشد هم بآن درجه و حالش هم چون حال شرف بود که هر آن
طرایقه تحرفه میانه هبوط آفتاب بد هبوط ماه بود یعنی از اول درجه
نوزدهم میزان تا اول درجه چهارم از عقرب فصل نهم دهم در مثلثات
و ارباب آن حمل و اسد و قوس مثلثه آتشی اند و ارباب این مثلثه
بروز آفتاب و مشتری و زحل اند و بر این ترتیب و بشب مشتری را بر آفتاب
مقدم دارند و ثور و سنبله و جدی مثلثه خاکی اند و ارباب این مثلثه
بروز زهره و قمر و مریخ باشند و بشب قمر بر زهره مقدم بود و جوزا و میزان
و دلو مثلثه هوائی اند و ارباب این بروز زحل و عطارد و زحل و عطارد و مشتری
و بشب عطارد بر زحل پس مشتری و سرطان و عقرب و حوت مثلثه آبی اند و ارباب
این بروز زهره و مریخ و قمر و بشب مریخ بر زهره مقدم باشد فصل یازدهم در حدود کواکب
از کواکب متحیره در هر برجی جزوی داده اند و آن چند درجه معین بود و در حدود
خلاف کرده اند مشهورترین حدود مصریان است و آن بر این تفصیل است که در جدول نهاده

جدول

جدول فی حدود المصریین

الحمل	مشتری و	زهره و	عطارد ح	مریخ ه	زحل ه
الثور	زهره ح	عطارد و	مشتری ح	زحل ه	مریخ ج
الجوزا	عطارد و	مشتری و	زهره ه	مریخ ز	زحل و
السرطان	مریخ ز	زهره و	عطارد و	مشتری ز	زحل د
الاسد	مشتری و	زهره ه	زحل ز	عطارد و	مریخ و
السنبله	عطارد ز	زهره ی	مشتری د	مریخ ز	زحل ب
المیزان	زحل و	عطارد ح	مشتری ز	زهره ز	مریخ ب
العقرب	مریخ ز	زهره د	عطارد ح	مشتری ه	زحل و
القوس	مشتری یب	زهره ه	عطارد د	زحل ه	مریخ د
الجدی	عطارد ز	مشتری ز	زهره ح	زحل د	مریخ د
الدلو	عطارد ز	زهره و	مشتری ز	مریخ ه	زحل ه
الحوت	زهره یب	مشتری د	عطارد ج	مریخ ط	زحل ب

ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل

در وجوه دیگر حظهای کواکب است و وجوه آنست که هر برجی را سه ثلث کرده اند
و از حمل ابتدا کرده ثلث اول را صاحبش مریخ داده و ثلث دوم اورا که بعد از وی است شمس مریخ
بود یعنی آفتاب و ثلث سیم اورا که بعد از او بود یعنی زهره و ثلث اول ثور

تراکه شب زهره بود یعنی عطارد و ثلث دوم قمر را و ثلث سیوم آنرا که بالای همه است
یعنی زحل و بعد از آن مشتری پس مریخ و هم برین قیاس تا آخر حوت که نوبت به
مریخ رسد و اورا دو وجه در پهلوی هم افتند و آن ثلث آخر حوت و ثلث اول حمل است
و وجه را صورت نیز خوانند و باشد که بروجرا همچنان بثلثها قسمت کنند و ثلث اول
از هر برجی بصاحب آن برج دهند و ثلث دوم صاحب آن برجرا که از همان مثلثه
که بعد از او بود و ثلث آخر صاحب آن برجرا که باز نه بود از مثلثه مثلاً ثلث اول حمل
مریخ را و ثلث دوم شمس را که صاحب اسد است و ثلث سیوم مشتری را که صاحب قوس است
و همچنین دیگر برجها و این قسمت را دریجان خوانند و همچنین هر برجی را به نه قسم منقسم کنند
و قسم اول از حمل مریخ دهند و قسم دوم بصاحب ثور یعنی زهره و سیوم بصاحب جوزا
یعنی عطارد و همچنین تا قسمهای حمل تمام شود پس قسم اول ثور صاحب جدی را بود یعنی
زحل و قسم دوم سیوم اورا بود که صاحب دلو است و سیوم مشتری را بود که صاحب حوت
و چهارم مریخ را بود صاحب حمل تا آخر بروج و ازین ترتیب لازم آید که هر قسم از نه قسم
برج که از یک مثلثه باشند یک کوکب را بود مثلاً قسم اول و آخر از مثلثه خاکی یعنی
هم از ثور و هم از سنبله و هم از جدی زحل را بود و قسم سیوم مشتری را صاحب حوت و این
قسمت را نهبهر خوانند و همچنین هر برجی را بدوازده قسم کنند هر قسمی دو درجه
و نیم قسم اول بصاحب برج دانند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد از او بود برین

برین ترتیب

برین ترتیب تمام قسم بصاحب بروج دوازده گانه دهند و این قسمت را اثنا عشریه
خوانند و چون کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی بود و چند درجه و دقیقه از آن برج قطع کرده
باشد دو درجه و نیم از آن مقدار حصه همان برج بود که آن دلیل دروی بود و دو
درجه و نیم حصه برجی که بعد از او باشد تا آنجا که کمتر از حصه برجی ماند از القدر هر
درجه را دوازده درجه و هر پنج دقیقه را یک درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه بدهند
از برجی که نوبت بدو رسیده باشد آنجا که رسد موضع اثنا عشریه باشد مثلاً کوکبی در
یازده درجه و چهل و دو دقیقه از ثور باشد ازین مبلغ ده درجه حصه چهار برج باشد
که آن برجها ثور و جوزا و سرطان و اسد اند و یک درجه باقی را دوازده درجه باشد
و چهل دقیقه را هشت درجه دیگر جمله بیست درجه باشد و دو دقیقه را بیست و چهار
دقیقه و این جمله از برج سنبله باشد که نوبت باو رسیده است پس اثنا عشریه آن
کوکب بیست درجه و بیست و چهار دقیقه از سنبله باشد و هم برین قیاس ملحا باید کرد

فصل بیست و دوم در اوج و حضیض ستارگان اوج آفتاب و اوجهای پنج ستاره متحیره

در هر دو هزار سال از برجی برجی شود و بهر شصت و شش سال شمسی یک درجه قطع کند و حضیضهای
ایشان مقابل اوجها باشد الا کوکب عطارد که اورا دو حضیض بود بر دو تثلیث اوج او
و بدین تاریخ که ششصد و پنجاه و هشت است از تاریخ عرب اوج زحل در دهم درجه قوس است

و اوج مشتری در آخر سنبله و اوج مریخ در یازدهم درجهٔ اسد و اوج آفتاب در بیست
هشتم درجهٔ جوزا و اوج زهره در پنجم درجهٔ جوزا و اوج عطارد در اول درجهٔ
عقرب و حضیضها از مقابل اوجها معلوم شود و این اوجها که گفته شد بحسب زیج [illegible] است
در دیگر زیجات مختلف باشد و اما قمر اوج در وقت اجتماع و استقامت باشد و حضیض
در وقت دو تربیع آفتاب **فصل بیست و سیم** در احوال بروج حمل و ثور و جوزا
برجهای بهارند یعنی چون آفتاب درین برجها باشد بهار باشد و سرطان و اسد
و سنبله برجهای تابستانند و میزان و عقرب و قوس برجهای خریفند و جدی
و دلو و حوت برجهای زمستانند و برجهای اوایل این چهار فصل سال را منقلب خوانند
و آن حمل و میزان و سرطان و جدی بود و برجهای میانهٔ فصلها را ثابت خوانند
و آن ثور و اسد و عقرب و دلو بود و برجهای آخر فصلها را ذو جسدین خوانند
و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت باشد و برجهای بهاری و تابستانی شمالی باشند و برجهای
خریفی و زمستانی جنوبی و حمل مذکر و نهاری بود و ثور مؤنث و لیلی
و برین ترتیب یکی مذکر نهاری و یکی مؤنث لیلی پس بروج مثلثهٔ آتشی و هوایی
مذکر و نهاری باشند و بروج مثلثهٔ خاکی و آبی مؤنث و لیلی و بروج آتشی و خاکی

خشک باشند

خشک باشند و بروج آبی و هوایی تر و بروج زمستان و بهار معوج الطلوع باشند
و بروج تابستان و خریف مستقیم الطلوع باشند **فصل بیست و چهارم** در احوال کواکب
زحل و مریخ نحسند زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و مشتری و زهره سعدند
مشتری سعد اکبر و زهره سعد اصغر و عطارد با نحس نحس بود و با سعد سعد بود و نیز از راه تثلیث
و تسدیس سعد باشند و از مقابله و تربیع و مقارنه نحس و راس سعد و ذنب و کید
نحس و راس فوق ذنب و کید نحس و کواکب علوی و شمس مذکرند و زهره و قمر
مؤنث و در درجه مذکر بود الا مریخ [illegible] و مریخ و زهره و قمر [illegible] و زحل سرد و خشکست
و مریخ و شمس گرم و خشک و مشتری و زهره گرم و تر و باعتدال نزدیک و قمر سرد و تر
عطارد با هر کوکبی که باشد طبیعت او گیرد و در تذکیر و تانیث همچنان **فصل بیست و پنجم**
در معرفت خانهای دوازده گانه آن برج و درجه که از مشرق طلوع میکند که آن را طالع
طلوع میکند در هر وقتی از طالع خوانند و آن خانهٔ زندگانی و جان و تن و عمر باشد
و هر چه او را تعلق با آن خانه دارد و بعد از آن خانه دویم باشد و آن خانهٔ مال
معیشت و [illegible] باشد پس خانهٔ سیم و آن خانهٔ برادران و خواهران و خویشان [illegible]
پس خانهٔ چهارم و آن را وتد الارض خوانند و آن خانهٔ پدران و [illegible] و املاک [illegible]
[illegible] باشد و خانهٔ پنجم خانهٔ فرزندان و [illegible] و هدیه ها باشد و خانهٔ ششم خانهٔ بندگان

وخدمتگاران در بخوریها و چهارپایان خرد باشد و خانهٔ هفتم وتد غارب بود و نظیر
طالع و آن خانهٔ زنان و انبازان و خصمان باشد و خانهٔ هشتم خانهٔ ترس و مرگ و نکبت
و میراث باشد و خانهٔ نهم خانهٔ سفر و علم و دین باشد و خانهٔ دهم خانهٔ عمل و سلطان
و مادران بود و انرا وسط السماء خوانند و خانهٔ یازدهم خانهٔ امید و سعادت
و دوستان باشد و خانهٔ دوازدهم خانهٔ دشمنان و بدبختی و زندان و چهارپایان
بزرگ باشد و هر خانه درجه و دقیقه معین باشد از برجی و انرا موضع آن خانه خوانند
و حقیقت هر خانه از پنج درجه پیش از آن موضع باشد تا پنج و بیست درجه پس از موضع خانه که بعد ازاو
بود ازین خانها طالع و دهم و هفتم و چهارم اوتاد بود و یازدهم و دوم و پنجم و هشتم
مایل الاوتاد و نهم و سیم و دوازدهم و ششم زایل و دوم و هشتم و ششم زایل و دوم
و هشتم و ششم و دوازدهم ساقط اند از طالع و از همه خانها قوی تر طالع و عاشر بود
پس هفتم پس چهارم پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس سیم پس دوم پس هشتم و ضعیف
ترین همه دوازدهم و ششم بود که هم زایل اند هم ساقط و این دوازده خانه چهار ربع باشد یکی
از عاشر تا طالع و آن مذکر بود و دیگری از طالع تا رابع و آن مؤنث بود و این دو ربع
صاعد بود و مقابل ربع مذکر مذکر بود و مقابل ربع مؤنث مؤنث و مقابل صاعد
هابط و از خانهای طالع و هر چه تمام او طاق بود چون سیم و پنجم مذکر بود و هر چه تمام

او جفت بو

او جفت بود مؤنث بود **فصل بیست و ششم** در فرح کواکب و آنچه بدان ماند فرح زحل
در دوازدهم بود و فرح مریخ در ششم و فرح مشتری در یازدهم و فرح زهره در پنجم
و فرح آفتاب در نهم و فرح قمر در سیم و فرح عطارد در طالع و مقابل فرح را ترح
خوانند و بودن کواکب علوی را بروز فوق الارض و بشب تحت الارض و
کواکب بر عکس خیر خوانند و همچنین بودن کواکب مذکر در ربع مذکر و خانهٔ مذکر
و کواکب مؤنث در ربع مؤنث و خانهٔ مؤنث را قوت دیگر باشد شبیه فرح
و حیز **فصل بیست و هفتم** در حال نظرات تثلیث و تسدیس نظر دوستی اند تثلیث تمام
دوستی و تسدیس نیمه دوستی و مقابله و تربیع نظر دشمنی اند مقابله تمام دشمنی و تربیع
نیم دشمنی و نظر دوستی بسعود نیک باشد و نظر دشمنی با ایشان بد نباشد و نظر دشمنی
بنحوس بد باشد و نظر دوستی با ایشان چنان بد نباشد و مقارنه و مجاسده با سعود تمام تر
سعادت باشد و با نحوس تمام تر نحوستی و نه شاطر نگاه نظر باشد و حد نظر را جرم
خوانند و جرم علویان نه درجه پیش از کواکب و نه درجه بعد از کواکب بود و جرم سفلیان
هشت درجه پیش از کواکب و هشت درجه پس از کواکب بطئی و جرم مریخ هشت درجه پیش
هشت درجه پس و جرم آفتاب بر هر دو جانب پانزده درجه بود و جرم قمر در هر دو جانب

دوازده درجه باشد و جرم مریخ و ذنب هم چون قمر بود و کوکبی که بکوکبی ناظر خواهد شد
چون بحد جرم رسد متصل شود و اتصال تمام انگاه بود که بعد میان ایشان کمتر از نیمهٔ
جرم دو کوکب بود و چون بعد کمتر از نیمهٔ جرم ان کوکب شود از ان هر دو که نظر خواهند کرد
کم جرم او کمتر باشد اتصال بنهایت رسیده باشد و چون از نظر بگذرند منصرف شوند و درجات
انحراف همچنان درجات اتصال باشد و قمر چون برجی قطع کند که بکوکبی ناظر خواهد بود
اما هنوز بحد اتصال نرسیده باشد گویند بعید الاتصال است و اگر منصرف شده باشد
و دیگر کوکبی را نخواهد دید گویند خالی السیر است و اگر در برجی هیچ کوکب را از شکلها نبیند
اصلا گویند وحشی السیر است **فصل بیست هشتم** در مدلولات کواکب از طبقات مردم زحل
کواکب پیران و دهقانان و ارباب خاندانهای قدیم مردمان سپاه باشد و مشتری
کوکب قضات و اشراف و اصحاب مناصب باشد و مریخ کوکب ترکان و سپاهیان
دلیل اهل سلاح و عیاران و دزدان باشد و شمس کواکب پادشاهان و بزرگان و اهل
امر و نهی باشد و زهره کواکب زنان و خادمان و مطربان و اهل طرب باشد و عطارد
کوکب دبیران و اصحاب دیوانها و عالمان و وزیران و بزرگان و قمر کوکب رسولان
و ملکان و مسافران باشد **فصل بیست نهم** در احوال روزها چون ناظر سعود باشد

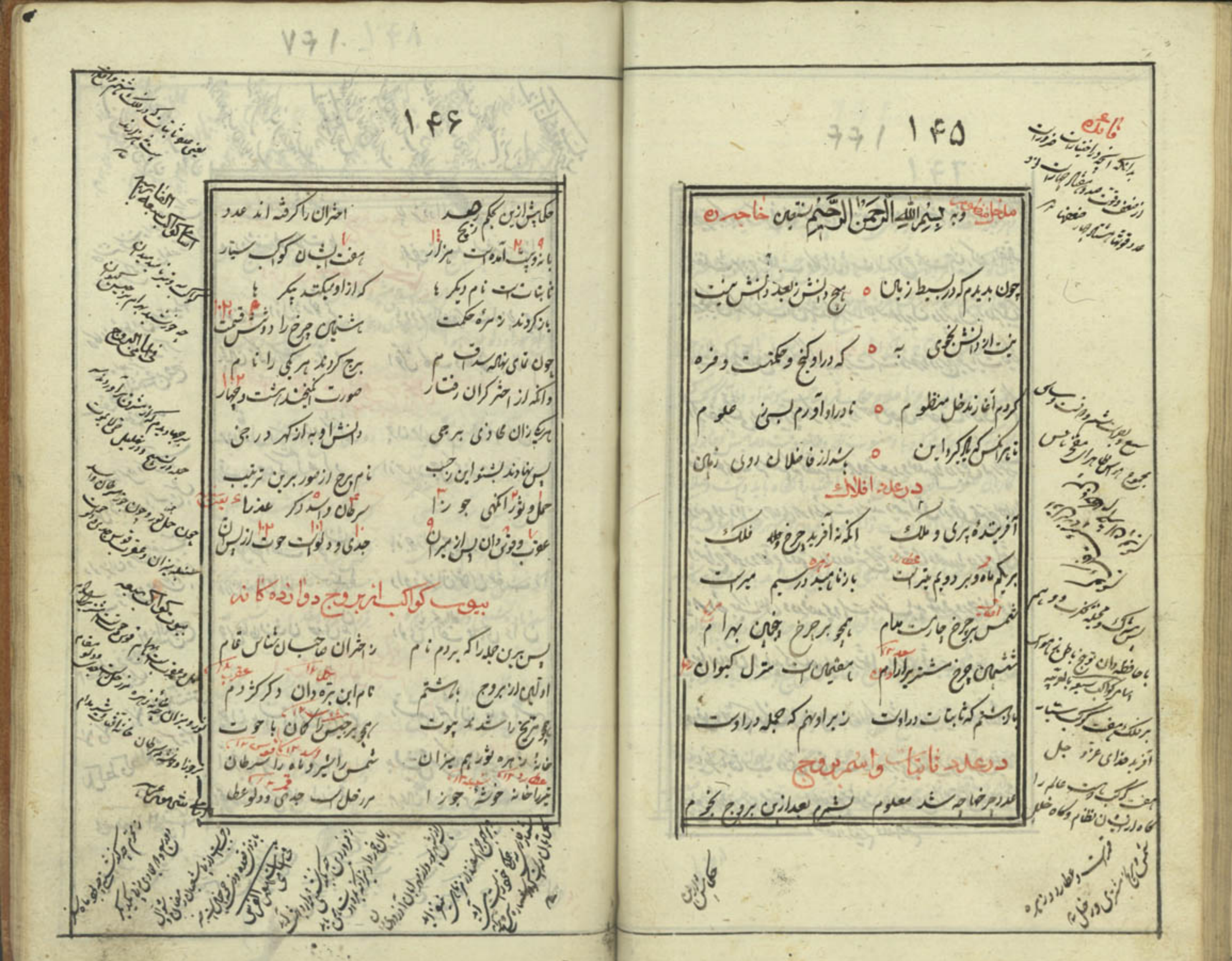
مباشرت کارها شایسته بود پس اگر اتصال بمشتری بود از برجی منقلب تجارت و خرید
و فروخت را و از برج ثابت دخول بلد و بنیاد کارهای کاخ‌دان را و از برجی ذو جسدین
سفر را و اگر اتصال بزهره بود از برج منقلب جامه نو بریدن و نو پوشیدن را
و از برج ثابت الاعقوبت زفاف کردن را و از برجی ذو جسدین تزویج و شرکت را
و اگر ناظر بخورشید بود بنظر دشمنی شاید الاستر و تخریب بناها و قتل سباع را و اگر نظر
دوستی بود بزحل از بروج ارضی عمارت و زراعت را شایسته بود و از بروج آبی بریدن
کاریزها و جویها را از بروج ثابت بنای شهرها و حصارها را و بمریخ از بروج منقلب دکوی
زدن را و از بروج ثابته تعبیه لشکر را و از بروج ذو جسدین اصلاح سلاح و دیگر نصب
الات حرب شاید و اگر ناظر بشمس بود از بروج منقلب بقصد سفر و دخول نزدیک
پادشاهان را و از بروج ثابت دخول بلد و ابتدا اعمال و اشتغال سلطنت را
و لبس علمها را و از بروج ذو جسدین دیگر کارهای بزرگ را و از بروج اتشی ساختن
هیدایه و کندا حق زند و سیم اما اگر نظر عداوت بود در او خیری نبود الا الکه جمع
بر نظر سعود شاید رازهای نهانی گفتن و پوشیده کردن کارها و در استقبال بر خندان
و اگر ناظر بعطارد بود و عطارد مسعود بود مانند نظر سعود بود تعلیم و کتابت وی
هست و هی الله راست باید و اگر عطارد منحوس بود در او چیزی نبود خاصه که نظر عداوت بود

و هر حامله الاتصالات قمر بروجی بسته بده و هر کوکب کاری باشد که منسوب بود
بآن کواکب و قمر با ذنب و کید و میان دو نحس چنانکه السیر در طریقهٔ محترقه
و خالی السیر خانه که در نحسی منسوب بود هیچ کاری نباید بدهت الحمد در اختیارات
روزها و تقویم احتیاج بآن افتد **فصل سیوم** در معرفت اصولی که بدان احتیاج
افتد در اختیارات جز اصلاح حال قمر و صاحب موضع او و آن کوکب که
کاری که ابتدا خواهد کرد با و منسوب بود و طالع وقت و صاحبش و خانه که آن
کار بآن منسوب بود و صاحبش و اوتاد در اختیار آنگاه باید داشت و صلاح
خانها بود که آن را قوت ذاتی بود و چنان بود که در خانه یا شرف یا مثلثه
یا حد یا وجه خود باشد یا در آن برجی که روی با وج خود دارند یا در شمال صاعد باشند
یا مستقیم السیر باشند زاید در سیر و یا فوق الارض بود و آن چنان بود که در فرح یا خیر یا اوتاد
یا مایل الاوتاد یا ناظر طالع یا در ربع و خانهٔ موافق طبع باشند و یا مسعود باشند
و آن چنان بود که ممازج سعود باشند بنظر تا نیا ظروف و حال ضد این معانی بود
مانند وبال و هبوط و حضیض و رجوع و احتراق و بودن در برج و خانهای
زایل و ساقط و ممازجت نحوس و امثال آن و سعد قوی در خیر بیفزاید و ضعف

از جبر نکاهد

از جبر نکاهد و نحس قوی از شر بازایستد و ضعیف در شر بیفزاید و باید که کارهای
منقلب را بروج منقلب و کارهای ثابت را بروج ثابت اختیار کنند و اتصال
قمر بکوکبی که مناسب آن باشد کار مثلا جامه نو بریدن و پوشیدن را در برجی غیر
ثابت باید متصل بزهره که کوکب زینت است و سفر را در برج غیر ثابت باید که
اگر سفر خشکی بود و یا آبی اگر روز بود متصل بسعدی و منصرف از نحسی و لیکن
خانه نهم و هفتم که مقصد است بر دو سعود و تعلیم را در برجی که بر صورت
مردم بود و آن برجهای هوائی است و سنبله و نیمهٔ اول از قوس ممتزج بطالع
امتزاج محمود و حمام رفتن را در خانهٔ مریخ و مشتری و فصد را در برج آتشی
یا هوائی بیک حال و در فصد بروات و منقلب باید که قمر در جوزا نبود
و بنا نهادن را باید که سعد بود در شمال و در برجی ثابت یا ذو جسدین
و در فصل و حمام نیک و ذو حال و عمل سلطان را که در شرف بود یا در خانهٔ آفتاب
یا ناظر با آفتاب دولتی و تجارت را در برجی منقلب سعود مشتری بطالع و
ربیع وزرا را در برجی منقلب اما در ربع منصرف از سعد و ... متصل بسعد ...

حصار الکریم والله اعلم



بسم الله الرحمن الرحیم

چون بدیدم که در بسط زمان ٥ هیچ دانش بعد دانش نیست

نیست از دانش نجومی به ٥ که در او گنج و حکمت و فره

کردم آغاز مدخل منظوم ٥ تا در او آورم بسی علوم

تا هر آنکس که یاد گیرد این ٥ باشد از فاضلان روی زمین

در عدد افلاک

آفریننده پری و ملک ٥ آنکه نه آفرید چرخ و فلک

بر یکم ماه و بر دوم تیر است ٥ باز ناهید در سیم میر است

شمس بر چرخ چارمست مدام ٥ همچو بر چرخ پنجمین بهرام

ششمین چرخ مشتری آرام ٥ هفتمین است منزل کیوان

باز هشتم که ثابتات در اوست ٥ زبر او نهم که جمله در اوست

در عدد ثابتات و اسم بروج

عدد هر چه شد معلوم ٥ بشنوم بعد از این بروج نجوم

حکمایش از این بحکم رصد ٥ اختران را گرفته اند عدد

باز و پنجاه آمده است هزار ٥ هفت از آن کوکب سیار

ثابتات است نام دیگرها ٥ که از او میکند چه کار

باز کردند زمره حکمت ٥ هشتمین چرخ را دوازده قسمت

چون تمامی نهاده سد ... ٥ برج کردند هر یکی را نام

وانکه از اختران رفتار ٥ صورت انگیختند بیست و چهار

هر یک زان محاذی برجی ٥ دانش او به از گهر درجی

پس نهادند بشنو این زعجب ٥ نام برج از صور بدین ترتیب

حمل و ثور آنگهی جوزا ٥ سرطان و اسد دگر عذرا

عقرب و قوس دان پس از میزان ٥ جدی و دلو است حوت از پس آن

بیوت کواکب از بروج دوازده گانه

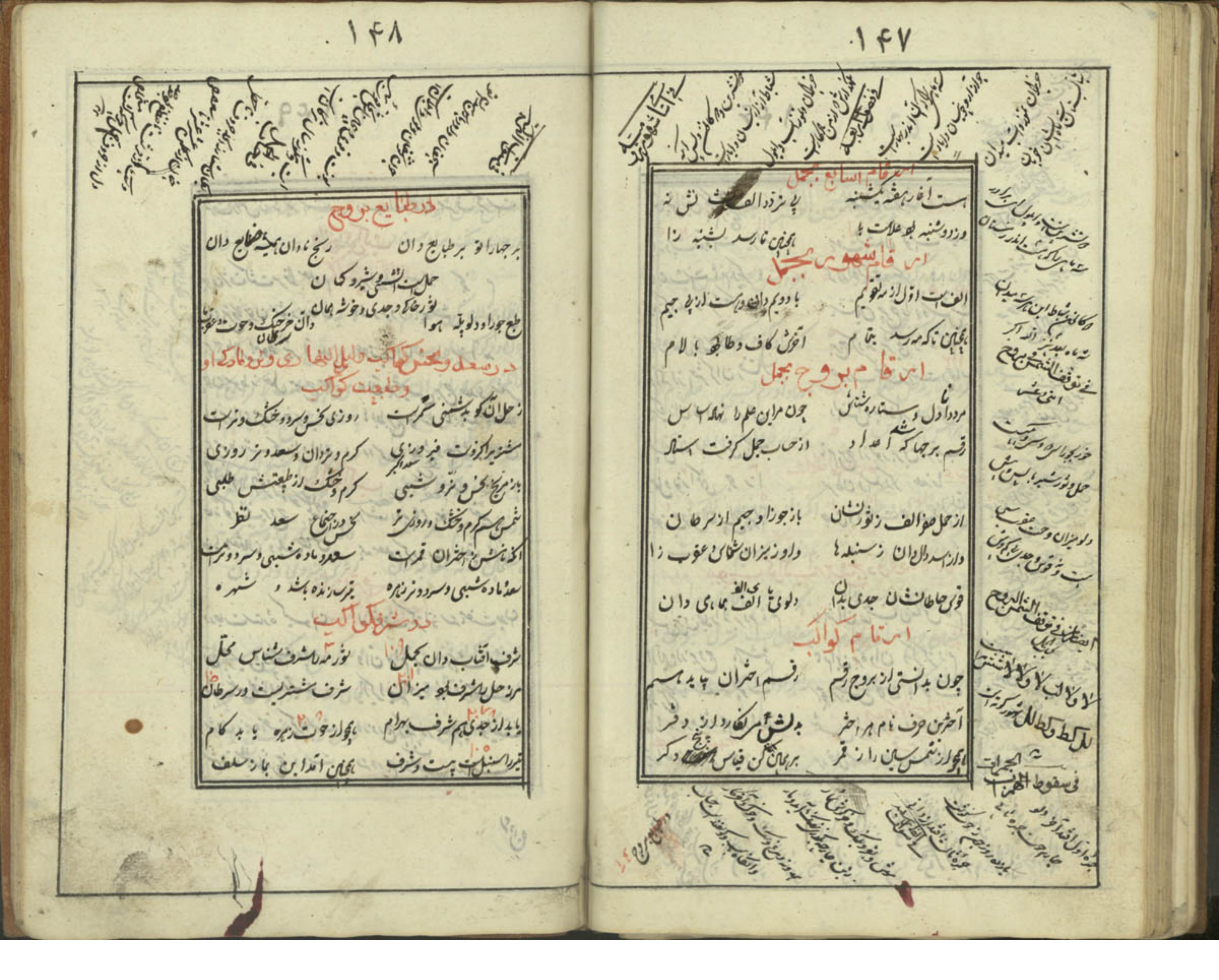
پس بدین جمله را که بردم نام ٥ ز اختران صاحبان شناس تمام

اولین از بروج بهرامست ٥ نام این بره دان دگر کژدم

همچو تیر را شده دو بیوت ٥ همچو برجیس را کمان با حوت

خانهٔ زهره ثور هم میزان ٥ شمس را شیر و ماه را سرطان

تیر را خانه خوشه جوزا ٥ مر زحل راست جدی و دلو عطا



ارقام اسابيع بجمل

هست آغاز هفته یکشنبه — پا بزدد الف دانش نه
وز دوشنبه بود علامت با — همچنین تا رسد بشنبه زا

ارقام شهور بجمل

الف بت اول از رتوکیم — با دویم دان ورست از پا جیم
همچنین تا که مه رسد بتمام — آخرش کاف و طا بود با لام

ارقام بروج بجمل

مرد دانا دل و ستاره شناس — چون مر این علم را نهاده اساس
رقم بر جها که اعداد — از حساب جمل گرفت اسنار

از حمل صو الف ز ثور شان — باز جوزا و جیم از سرطان
وز اسد دال دان ز سنبله ها — واو ز میزان شمار و عقرب زا
قوس حا طا شان جدی بدان — دلو یا الف حوت ی دان

ارقام کواکب

چون بدانستی از بروج رقم — رقم اختران چه بد هم
آخرین حرف نام هر اختر — بدلش آمر نگارد از دفتر
همچو از شمس سازن را ز قمر — بر همان کن قیاس پنج دگر

در طبایع بروج

بر چهار او بر طبایع دان — رنج ها دان همه طبایع دان
حمل است آتشی و شیر و کمان
ثور خاک و جدی و خوشه بدان
طبع جوزا و دلو و پله هوا — دان خرچنگ و حوت و عقرب ما

در سعد و نحس کواکب و دلیل ایشان و تذکیر و تانیث و طبیعت کواکب

زحل آن کو بشبهی اثر است — روزی نحس و سرد و خشک و نر است
مشتری اکبر است مهر و روزی — گرم و تر دان و سعد و نر روزی
باز مریخ نحس و نر و شبی — گرم و خشک از طبیعتش طلبی
شمس گرم و خشک و روزی و نر — نحس در اجتماع سعد نظر
اکه ناش اختران قمر است — سعد و ماده شبی و سرد و تر است
سعد ماده شبی و سرد و تر زهره — تیر سازنده باشد و شهره

در شرف کواکب

شرف آفتاب دان بحمل ١٩ — ثور مه را شرف شناس محل ٣
هر زحل را شرف بود میزان ٢١ — شرف مشتری است در سرطان ١٥
باید از جدی هم شرف بهرام ٢٨ — همچو از حوت زهره یابد کام ٢٧
تیر را سنبله است و شرف ١٥ — همچنان آمد این باز سلف

شرف رأس نائبه نیر است ‌ ‌ ‌ ذنب اندر کمان شرف کیر است

هبوط کواکب

چون شرف گشت مرترا معلوم ‌ ‌ ‌ در برابر بود هبوط نجوم

جای ترنج چون شود سرطان ‌ ‌ ‌ اندرو مرد را هبوطش خوان

برج ماهی هبوط تیر آمد ‌ ‌ ‌ عقرب اناه را نیز آمد

چون هبوط زحل ببرج حمل ‌ ‌ ‌ وان برجیس برج جدی مثل

باز میزان هبوط خورشید است ‌ ‌ ‌ ابطبرج خوشه ناهید است

هم هبوط ذنب بجوزا دان ‌ ‌ ‌ رأس را ابطشود چه شد بکمان

وبال کواکب

خانه کوکب از بروج چو گشت معلوم ‌ ‌ ‌ بر شمار و بپای بنور ضمیر

خانه هفتمین وبال شناس ‌ ‌ ‌ همه معلوم کرددت بقیاس

درجات شرف

درجات ستاره کیوان ‌ ‌ ‌ از شرف کمتر از سه هفت میدان

آن برجیس پانزده است و چهار ‌ ‌ ‌ وان بهرام بیست و هشت شمار

شرف شمس نوزده برجست ‌ ‌ ‌ باز کرانیز که مایه فرجست

شرف زهره بیست و دو ست ‌ ‌ ‌ از درج آنکه در حساب قویست

شرف عطارد پنج و ده است ‌ ‌ ‌ سه درج از لطیف مه شرف نبست

درج

سه درج رأس را بود شرف ‌ ‌ ‌ مر ذنب را همان بود ز سلف

درجات فلک بر او استاد ‌ ‌ ‌ سعد و نحس ست در شمار افتاد

در نظرات کواکب

نظرات بکن معلوم ‌ ‌ ‌ تا بدانی تمام علم نجوم

چون دو کوکب بود ببرجی در ‌ ‌ ‌ ببرج بیش نه ز یکدیگر

وانکه هر دو را قران باشد ‌ ‌ ‌ وی چنان حمل با کران باشد

ور یکی از دیگر ببرجی سیم ‌ ‌ ‌ باشد از نه ببرج یا زدهم

وانکه تسدیس باشد او بر یقین ‌ ‌ ‌ شرح تربیع بشنو از پس این

چارست و دهم نظر کاهش ‌ ‌ ‌ همه رنج و محنت همراهش

ور ز پنجم و یا نهم کمند ‌ ‌ ‌ وانکه تثلیث و دوستی شمرند

هفتمین خانه مقابله دان ‌ ‌ ‌ اثرش کینه و جدال دان

احتراق کواکب

هر ستاره که او فتد با خور ‌ ‌ ‌ در یکی برج و یکدرج هم بر

خلق را جمله اتفاق بود ‌ ‌ ‌ کآن ستاره در احتراق بود

جز قمر کآنرا اجتماع خوانند ‌ ‌ ‌ محترق نه که مجتمع خوانند

ارتباط النهاد

روز یکشنبه است نسبت خور — روز دوشنبه است آن قمر
روز سه شنبه آن بهرام است — اکه مریخ مراورا نام است
چارشنبه گرفت کوکب تیر — سعد را پنج آمد میر
زهره را داد جمعه و بزحل — داد شنبه خدای عز و جل

ارباب اللیل

شب یکشنبه آن تیر آمد — کشور حسن را امیر آمد
شب دوشنبه آن برجیس است — اندرین قول تا چه تلبیس است
شب سه شنبه آن زهره شناس — چارشنبه شب زحل بقیاس
شب پنجشنبه آن شمار خور است — شب آدینه نحوشت قمر است
بر شب شنبه ای گزین انام — نجم مریخ و آن است مدام

ارباب الساعة

ساعت اولین روز و شب — وانکه باشد ازین وآن کوکب
کان شب و روز را بدو نسبت — کرده باشد حکیم از حکمت
وآن دگر کوکه که زوست فرو — دو میان ساعت ساعت دو
ستیان را بهای شناسی که ب — بس بیان کن بجمله صفت قیاس

ارباب مثلثا

ارباب مثلثات ناری

هر مثلث که طبع دارد نار — شمس وان ارب روز او همواره
وانکهش مشتری است دیگر ارب — یار گیر این سخن که هست عجب
باز شب برخلاف کبر قیاس — روز و شب شان زحل شریک شناس

برخلاف

ارباب مثلثات خاکی

آن مثلث که طبع اوست خاک — زهره وپس قمر بکن ادراک
باز در شب مه است پس زهره — بشنو این نکته را جهان شهره
هست شان روز و شب شریک مدام — وانکه خوانند مرد را بهرام

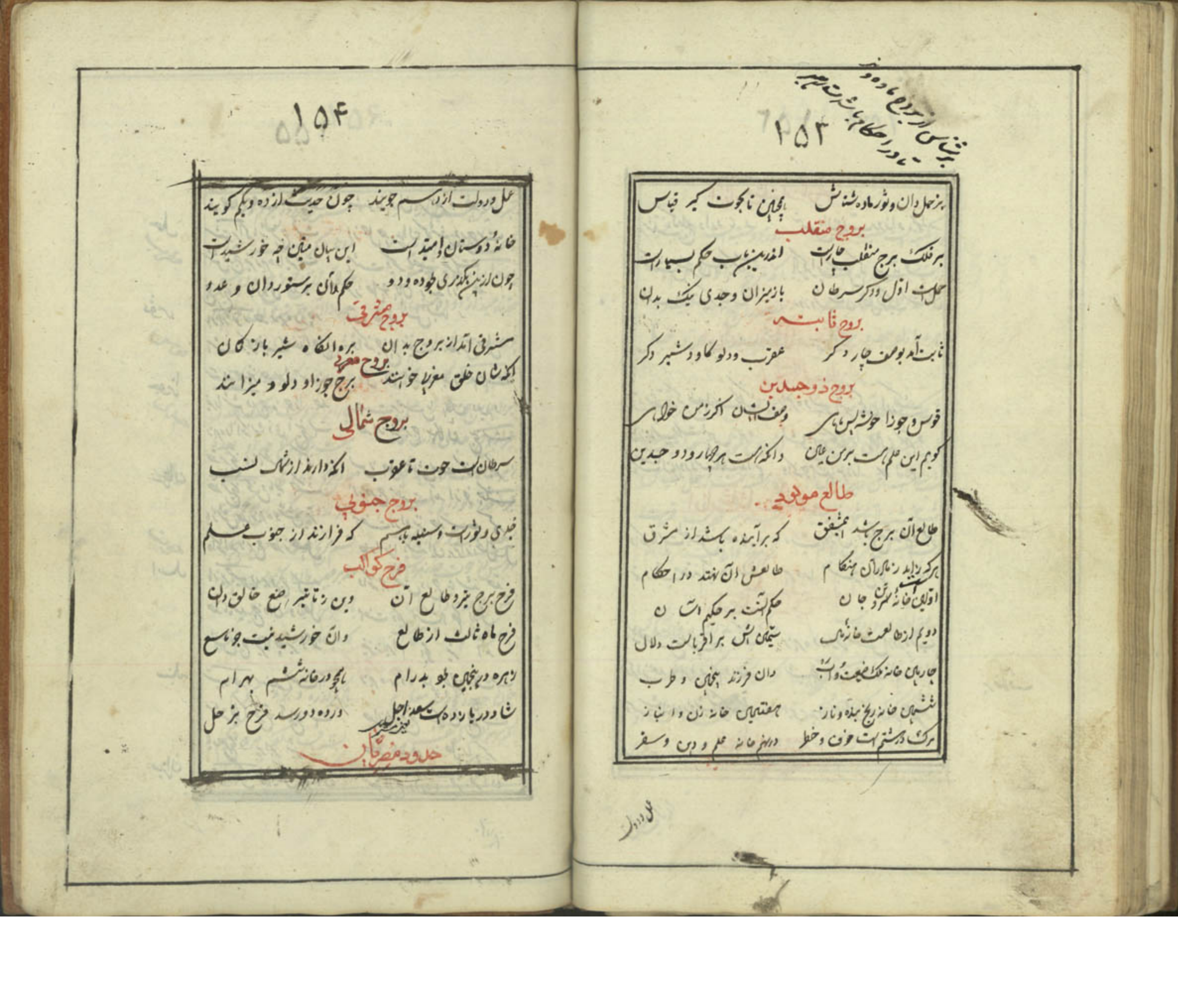
ارباب مثلثات بادی

وانکه باداست طبعش از تقدیر — رب روزش زحل شناسم و تیر
تیر در شب مقدم آید باز — هر دو را مشتری [illegible] انباز

ارباب مثلثات آبی

انکه طبعش مثال است با آب — زهره در روز هستش ارباب
دیگر از بعد زهره بهرام دان — شب [illegible] اقسام
هست شان روز و شب شریک قمر — این بدان تا شوی بعلم [illegible]

ارباب دوازده بروج



بر حمل دان و ثور ماده شناسش ... تا بجوت کیر قیاس

بروج منقلب

بر فلک برج منقلب چارست ... اندرین باب حکم بسیارست

حمل است اول و دگر سرطان ... باز میزان و جدی نیک بدان

بروج ثابته

ثابت آمد بوصف چار دگر ... عقرب و دلو گاو و شیر دگر

بروج ذو جسدین

قوس و جوزا و حوت ... وصف ایشان اگر ز من خواهی

گویم این علم است ... دانکه است هر چهار ذو جسدین

طالع مولود

طالع آن برج باشد ای مشفق ... که برآینده باشد از مشرق

هر که زاید ز مادر آن هنگام ... طالعش آن نهند در احکام

اولین خانه ... جان ... حکم است بر حکیم ...

دویم از طالعست ... برادر است ...

چارمین خانه ... دان فرزند ...

ششمین خانه ... هفتمین خانه زن ...

... خوف و خطر ... در نهم خانه علم و دین و سفر

عمل و دولت از دهم جویند ... چون حدیث از ده و یکم گویند

خانه دوستان و امید است ... این میان ... خورشید است

چون از این بگذری ... حکم ... دان و عدو

بروج مشرقی

مشرقی آمد از بروج بدان ... بره آنگاه شیر باز کمان

بروج مغربی

آنکه شان خلق مغربی خوانند ... برج جوزا و دلو و میزانند

بروج شمالی

سرطان است حوت تا عقرب ... آنکه دارند از شمال نسب

بروج جنوبی

جدی و ثور است و سنبله با ... که فرازند از جنوب ...

فرح کواکب

فرح برج ... طالع آن ... دین ز تاثیر ... خالق ...

فرح ماه ثالث از طالع ... وان خورشید ...

زهره در پنجمین ... بهرام

شاد در یازده است سعد اجل ... در ده دور رسد فرح زحل

حدود مصریان

حمل

ای جهان جلف مایهٔ چه — بشنو از قول اهل معرفه حدود
مشتری را که مایهٔ فرح است — از حمل حد بدان که شش درج است
شش درج بعد ز زهره را بتر است — هشت دیگر نصیبهٔ تیر است
پنج مریخ را ز روی عدد — مرز حمل سعد همان رسد از جد

ثور

باز از ثور حد زهره دو چار — آمد و حد تیر شش بشمار
هشت دیگر نصیب سعد اجل — وانکه جز پنج نیست حد زحل
سه درج بعد حد بهرام است — دل دانا همیشه بدرام است

جوزا

تیر را شش درج ز جوزا حد — هست برجیس را همان بعدد
زهره را انکه شش دی آن پنج است — حد ازین برج بیکران پنج است
حد مریخ باز هفت دگر — پس ز حمل را شش است نکو بنگر

سرطان

حد مریخ نحس و مایهٔ جنگ — ز درج هفت آمد از خرچنگ
باز شش حد زهره و شش تیر — هفت از او بتر حد سعد کبیر
وانکه آمد ز برج حد زحل — چار سزا باشد این برتر از خلل

اسد

باز برجیس را به برج اسد — وانکه جز شش درج نباشد حد
حد ناهید پنج دان و زحل — هفت دیگر [illegible] حکم ازل
شش درج تیر را چه تیر آمد — تیز ز بهرام همچو تیر آمد

سنبله

تیر را حد ز سنبله هفت است — زهره را ده قلم جهان رفت است
مشتری را که فرح آن پنج است — حد ازین برج بیکران پنج است
باز مریخ را برابر تیر — وانچه ماند بود ز حل [illegible] گیر

میزان

حد برجی که خوانیش میزان — شش درج دارد اختر کیوان

تیر را نیز هشت هم از او — مشتری را که درج کم از او
هفت لیک او حد زهره بدرام — دو تا دیگر نصیب بهرام

عقرب

باز بهرام را ز خانهٔ خویش — حد آن از درج ز پنج و دو بیش
حد ناهید از دو دو شمار — بعد از آن حد تیر دان او چار
چون رسد پنج مشتری را حد — شش ز حمل آن از روی عدد

قوس

مشتری را حد از کمان دو شش است — پنج مر زهره را که سعد وش است
تیر را چار درج حد ز حل — چار از آن گز [illegible] جنگ و جدل

جدی

تیر از برج حدی دارد حد — هفت برجیس را چه او بعدد
زهره را هشت مر زحل را چار — چار مریخ را ز روی شمار

دلو

تیر را حد ز دلو دایم هفت — زهره از روی [illegible] یک درج کم رفت
سعد را هفت کو هم اینچ است — قسم مریخ چون ز حل پنج است

حوت

دو و شش از حوت حد زهره شمار — حد برجیس دان گزو است چهار
سه درج حد فزون ندارد تیر — باز بهرام را نیامد تیر
دو دیگر نصیبهٔ ز حل است — که بلد [illegible] از او خلل است

وجوه کواکب

چون حدود نجوم شد معلوم — باز گرد از وجوه نجوم
انکه هر برج را کنو تقسیم — [illegible] مرد حکیم
ده درج را گرفت از اقسام — [illegible] نکت و وجوه گردش نام

حمل
ثور
جوزا
سرطان
اسد
سنبله
میزان
عقرب
قوس
جدی
دلو
حوت

دادهر برجرا به یک اختر ‌ ‌ من چو یک یک بیان کنم بشمر
از حمل ده درج زبهرام است ‌ ‌ اکه مریخ مردرا نام است
بعدازان چون گذشتی از خورشید ‌ ‌ برج که تمام بر ناهید
بازاز ثور نیز پس هست ‌ ‌ بهرام او سعد و نحس همراه است
وجه برجیس از دو پیکران ‌ ‌ باز بهرام بعدازان خوزدان
زهره دراول اندازسرطان ‌ ‌ بعدازان تیر بازماه بدان
هست دیر شاه خوراز احکام ‌ ‌ زحل و مشتری وپس بهرام
شمس و برج خوشه تیر آمد ‌ ‌ بعدازاو زهره باز تیر آمد
چون قمر وجه کرد از سرآن ‌ ‌ مشتری آید از پس کیوان
چون زمیزان گذر کنی عقرب ‌ ‌ اندرو چون رسی وجه جوه طلب
هش برج بازخورشید است ‌ ‌ اگر برج وجه ناهید است
تیر اول بود به برج کمان ‌ ‌ پس قمر آید و دگر کیوان
اول از جدی سعد اکبردان ‌ ‌ باز مریخ بعدازان خوزدان
بازدردلو چون کنی نگاه ‌ ‌ زهره یابند پس عطارد وماه
زحل و مشتری وپس بهرام ‌ ‌ حوت را که شد وجه تمام

منازل قمر

چون به بیش نویسی منازل ماه ‌ ‌ برشمارم تو نیک دار نگاه
ظاهر از شرق چون گذشت شرطین ‌ ‌ باز از بعد او طلوع بطین

پس ثریا وبعدازان دبران ‌ ‌ هقعه و هنعه دان تو از پس آن
پس ذراعست ونثره وطرفه ‌ ‌ جبهه و زبره دان دگر صرفه
بازعوا که خواندش میرک ‌ ‌ بارسر کو غفر زبعد سماک
وز زبانا جه بگذری اکلیل ‌ ‌ اندرین قول نیست کس را قیل
ورکنی بعد قلب وشوله نگاه ‌ ‌ از نعایم به بلده باید راه
از پس بلده چار سعد آید ‌ ‌ گر به تفصیل بشنوی شاید
اولین ذابح و دگر بلع است ‌ ‌ اخبیه مر سعود را تبع است
باز فرغ مقدم از آنجا ‌ ‌ چون گذشتی مؤخر است ورشا

اختیارات ایام

جامه خوبریدن و پوشیدن

چون بود دربروج ثابته ماه ‌ ‌ جامه ببریدن اختیار مخواه
بلکه دربرج منقلب باید ‌ ‌ وربزهره نظر کند شاید
بایدت نیز وقت پوشیدن ‌ ‌ هم بدین اختیار کوشیدن
ورنه دربرج مشتری باید ‌ ‌ وربسرطان نظر کند شاید

حمام رفتن

ورکنی رای رفتن حمام ‌ ‌ ماه باید که نه بهرام
ورنه دربرج مشتری باید ‌ ‌ ور بثور و اسد بود شاید

لیک اندر بروج آبی به / جز ازین اختیار منه

تزویج و شرکت کردن

ور کنی رای شرکت تزویج / رو بتقویم در نگر با زیج

ماه باید ببرج ذوجسدین / یافته از اتصال سعدی زین

سواری کردن

ور کنی رای تا سوار شوی / چون طلبکار راه اختیار شوی

اول از برج منقلب می جوی / پس بمریخ و منظر او پوی

نیک دان گر بد و ستیزه نظر / ور نخواه آن مشتری بود بهتر

قباله و نامه نوشتن و رسول فرستادن و ابتدای کتابت

ابتدای کتابت از هر باب / چون کنی اختیار هست صواب

ماه در برج منقلب باید / در عطارد نظر کند شاید

ور بود نامه سوی حضرت شاه / نظر آفتاب باید و ماه

ور فرستی سوی سپهسالار / سوی مریخ بایدش دیدار

ور فرستی بنزد دانشمند / جز نظر مشتری مپسند

ور فرستی بکارهٔ دهقان / بیکی بکشد نظر سوی کیوان

ور فرستی سوی زنان بنگر / تا نباشد بغیر زهره نظر

ور فرستی بهان بسوی دبیر / نظر تیر سوی تیر

زین نظرها

زین نظرها بدانکه بد نحس / همه تثلیث باید و تسدیس

گر نظرهای ور آورد تربیع / از مقابل حذر کن و تربیع

بنا نهادن

اختیار بنا بوقتی خواه / که بود در بروج ثابته ماه

هم بسوی ستاره نگرش / که بود برج خاکی از موش

املاک خریدن

از برای بنا املاک رای / برج خاکی طلب قمر را جای

نظر او بکوکب مسعود / تا سعادت بود در او موجود

ور بکیوان نظر بگردش / لیک باید بود بدوستی نگاه

درخت نشاندن

ور درختان نشانی اندر باغ / بنا بهم نظاره چو چراغ

ماه باید ببرج ثابته در / کوکب سعد را نظر بقمر

تخم کاشتن

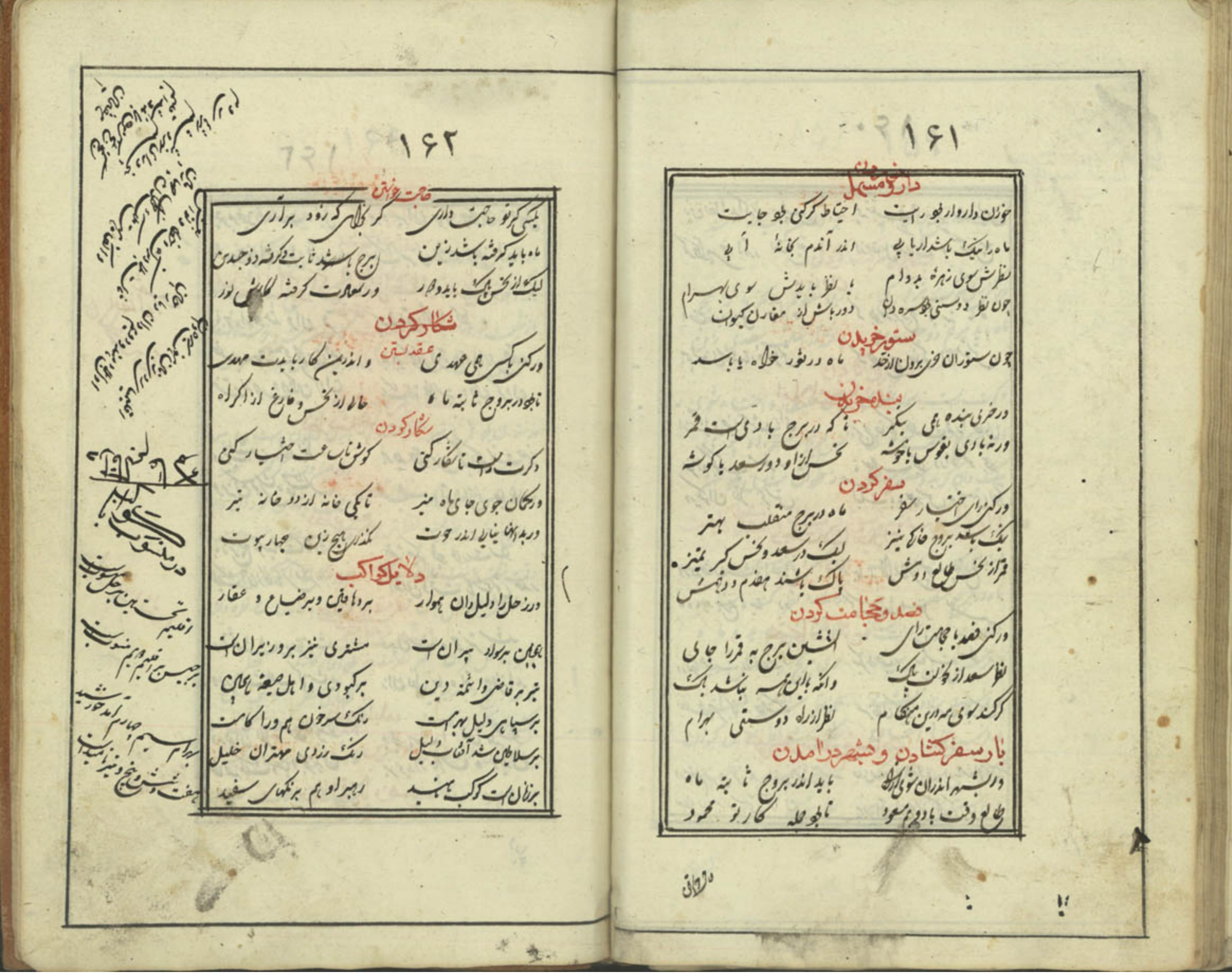
ور نقو هند تو زراعت را / بکر اختیار ساعت را

بطلب برای خاک / سرطان گر بود نباشد باک

کودک بتعلیم فرستادن

ور بتعلیم پسری فرزند / اندرین اختیار پسند / جای مه در بروج بادی جوی / ور نباشد بجوزا و سنبله

نعل زرد بدوستی نگران / هر آن از کیوان گه گران



دارو مسهل

چو زان دارو ار بجو رایت   احتیاط ار کنی بجو جایت
ماه را نیک باشد ار با پی   اندر آن دم بکاهد آبی
نظرش سوی زهره بر دوام   با نظر بایدش سوی بهرام
چون نظر دوستی بگو سره دل   دور باشش از مقارن کیوان

ستور خریدن

چون ستوران خری برون از خد   ماه در ثور خواه یا با سد

بنده خریدن

ور خری بنده هم بنگر   تا که در برج بادی است قمر
ور نه باری بقوس با خوشه   نحس از او دور سعد با گوشه

سفر کردن

ور کنی رای اختیار سفر   ماه در برج منقلب بهتر
نیک باشد بروج خاکی نیز   لیک در سعد و نحس کن تمییز
قمر از نحس طالع او وش   پاک باشند هفتم و دهمش

فصد و حجامت کردن

ور کنی فصد یا حجامت رای   آتشین برج به قمر را جای
نظر سعد از کواکب پاک   وانکه با این همه نباشد باک
گر کند سوی سه از این هنگام   نظر از راه دوستی بهرام

بار سفر گشادن و به شهر درآمدن

ور به شهر اندر آن شوی آرام   باید اندر بروج ثابته ماه
طالع وقت باد هم مسعود   تا بود حاصل کار تو محمود

دواتی

حاجت خواستن

بکسی گر تو حاجتی داری   گر بخواهی که زود بر آری
ماه باید گرفته باشد زین   برج باشد ثابت گرفته ذو جسدین
لیک از نحس پاک باید و از   ور سعادت گرفته کارش نوز

عقد بستن

ور کنی با کسی همی عهدی   واندر این کار بایدت جهدی
تا بود در بروج ثابته ماه   خالی از نحس و فارغ از اکراه

شکار کردن

دگرت رای است تا شکار کنی   کوشش تا ساعت اختیار کنی
ور کمان جوی جای ماه منیر   تا یکی خانه از دو خانه تیر
ور بدریا نیاید اندر حوت   مگذار هیچ زین چهار بیوت

دلایل کواکب

ور زحل را دلیل دان همواره   بر دهاقین و بر ضیاع و عقار
آنچنان بر نواده پیران است   مشتری نیز بر وزیران است
تیر بر قاضی و ائمه دین   بر کبودی و اهل صنعت یا این
بر سپاهی دلیل بهرام است   رنگ سرخ هم ورا کام است
بر سلاطین شد آفتاب دلیل   رنگ زردی مهتران خلیل
بر زنان است کوکب ناهید   رهبر او هم بر نگهای سفید

نیز بر جمله مهمات دلیل | بر دبیران خواجگان جلیل
ماه بر مهتران دلیل آید | رنگ سبزی از او پدید آید

الاتصال الکواکب بالقمر اتصال شمس با قمر

اتصال شمس

با خور ار او فتد قران قمر | [نظر مقارنه] بشد آغاز کارها بخطر
طلب حاجتی و حاجت قصد | به بود کردن آن تو داری قصد
نیت از خوب و رنگین کردن | پاک از خلاسه دهان کردن

نظر تسدیس

ور بتسدیس شان بود نظر | هرچه خواهی بکن که نیست حذر
عزم کن سوی شاه و جاه جلال | طلب باب و آبدان و جای

نظر تربیع

باز تربیع هر سیاست را | نیز نیکو بود عمارت را
لیک آغاز کارهای دگر | اندرین وقت باشدش حذر

نظر تثلیث

ور بتثلیث شان نظر باشد | دیدن شاه خوبتر باشد
ور ریاست طلب کنی شاید | زان نظر جاه تو بیفزاید

نظر مقابله

ور بود آن نظر مقابله را | بد بود ابتدا معامله را
خاصه ملک و متاع و بخریدن | نیز دیدار پادشاه دیدن

اتصال قمر با زهره

اتصال با زهره

ور بود

ور بود مقارن زهره [نظر مقارنه] | بود آغاز کارها شده ره
ور بتسدیس هر دو را نظر [نظر تسدیس] | وقت تزویج و برگ ... نظر
نیز نیکو بود تجارت را [نظر تربیع] | لیک تربیع به عمارت را
باز تثلیث شوراها را به [نظر تثلیث] | کاندرین عیش و خوشدلی فزوه
در مقابل بود نوباش ... [نظر مقابله] | ور فرستادن برید رسول

اتصال قمر بعطارد

اتصال با عطارد

ور مقارن بود قمر با تیر [نظر مقارنه] | دیدن عالمان بود و دبیر
طلب حاجت اختیار سفر | اندرین وقت گر کنی بهتر
ور بتسدیس ناظراند این دو [نظر تسدیس] | وقت باشد این خوردن دارو
باز تربیع وقت تعلیم است [نظر تربیع] | هر کرا هیچ وثیقه و سیم است
وقت تثلیث نیک دان تو مدام [نظر تثلیث] | بر بزرگان اگر کنی تو سلام
در مقابل بود نظرش بدان [نظر مقابله] | وقت با عالمان مناظره دان

اتصال زحل بقمر

اتصال با زحل

ور بود با زحل قران قمر [نظر مقارنه] | بود آغاز کارها بخطر
خاصه تزویج و جامه بریدن | کارهای سفر بسنجیدن
لیک بنو زکندن کاریز | یا نجای حوض و جوی کندن نیز
باز اگر شان نظر بود تسدیس [نظر تسدیس] | کار بند این حدیث ...
دیدن پیر و خواجه دهقان | نیک دان هم عمارت و بستان

ور نباشد نظر بجز تربیع **نظر تربیع** … مجتهج کار با تقدیع
ور به تثلیث میکند نظر **نظر تثلیث** … باشد از وقت نیک عید و سفر
نظر بد تر امقابله بینت **نظر مقابله** … کو از او جز بلا نمی بینت

اتصال مشتری بقمر

ور مقارن بمشتریست قمر **نظر مقارنه** … بسعادت بجو تلارت بهر
اول کارها قلیل و کثیر … نیک باشد بخواجه نزد بهر
ور بتسدیس میکند نظر **نظر تسدیس** … والکه وقت تجارت وسفر
وقت تربیع اگر چه باشد خد **نظر تربیع** … به بنای سواد مغ و مسجد
وهدت نیکی و سعادت روی … هر نیکی شناس کندن جوی
ور به تثلیث بگذرد یامی **نظر تثلیث** … والکه منجهد نیچ کار نمی
خواهد آرایش از قلیل و کثیر … دیدن روی مهتران کبیر
باز اگر شان مقابلست نظر **نظر مقابله** … کمن انذیله و خیانت مخر
ور کشد آن نان من اظهار او … عالمی نبود جز خاطره او

اتصال قمر بمریخ

وبطو نخاف با بهرام **نظر مقارنه** … بنود هیچ کار با فرجام
خواهد رفتن بنزد اهل صلاح … نیک بخو نز مشتوان براح
لیک تربیع اگه است خطا **نظر تربیع** … جامه بیریدن و نکاح و سفر
لیک تثلیث کار اهل سپاه **نظر تثلیث** … کن وحاجت خواش از ایشان تو
باز تسدیس وقت دیدنست **نظر تسدیس** … با کسی کو سپاه سالارست
لیک باشی از مقابلت بنظر **نظر مقابله** … از سپاهی و کارشان بنظر

مریخ

اتصال مشتری

اتصال قمر بمریخ

مجز این وقت بنده از ترک … نه انکه نحس مؤ حولت بزرگ
در فرستی بی براه بر بد … اندرین وقت نیست خون شلید

دلیل باران

نظر بهرام کوکبی با سم … که بود خانه شان مقابل سم
اگه عقلش نظر صواب کند … نام این شکل فتح باب کند
وقت سرما و بام ترم باشد … دل دانا بری ز غم باشد

دلیل آفتاب

ور کند مه با آفتاب نظر … ور نه بهرام میکند بقمر
یا به بهرام سعد بر گرد … یا ازین هریکی بجز نگرد
وانکه وقت بسکستی سرمات … کاین نظرها دلیل بر کرمات

تمامی مدخل منظوم

هر که این را تمام بر خواند … چون به تقویم بنگرد داند
انچه مکتوب شد اندر وی … مشکلش حل حل شود بروی
لیک باید که اختصارش این … چون بداند بگردد از زه کین
که نداند شرحت دوری … بحکم علی خبیر خدای

تمت مدخل منظوم روز دوم پنجشنبه در شهر ربیع الاول بهار مذا ..... سنه
هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنه کارم
۱۳۲۲

باب یک خل منظوم اختیارات خواجه نصیر علیه الرحمه معروف الاختیارات علی کون القمر فی بروج اثنی وعشر معرفه ورود القمر فی العرب فی البروج اثنی وعشر

انچه از ماه شد تفتی کن ... حج دیگر فزای بر سر آن
پس بیخ از آن ز خانه شمس ... گر برجی و جای ماه بدان
انچه ماند در آخر منزل ... خوب کن ورزش و درج برهان

الحمل خانه مریخ و تعلق بروز سه شنبه دارد برج آتشی و منقلب

هر کهی کاید بتقدیر خدای لم یزل ... جرم مه در خانه مریخ یعنی در حمل
نیک باشد همچو بدیدن اشراف و میر ... جامه پوشیدن بر بدن صید افکندن تیر
گرچه نیکست ابتدای کار خون بر خوشتن ... بد بود بنیاد کندن خواجه چیزی کاشتن

الثور برج خاکی و ثابت و خانه زهره تعلق بروز جمعه دارد

ماه چون در ثور آید عهد کردن نیکوست ... تخم افکندن بخاک و هم ز نو شستن بدوست
خوب تر دیدار خواتونان و غلامان خواستن ... از جدال بکر جای در حرفی آو یختن
گرچه شاید ترکت و بیع کمی بطال پای ... فصد کردن بد بود بنیاد کردن بجای

الجوزا برج بادی ذو جسدین و خانه عطارد تعلق بروز چهارشنبه دارد

چون شد در برج جوزا جرم نور آفتاب ... بیع ز کمان خطا ده که خوش باشد صواب
همعنوان خواند کتابت همعنوان دیدار امیر ... هم توان نامه نوشتن هم تاکل امر آخرت ...
جامه پوشیدن روا باشد سفر کردن روا ... لیک ناخن چیدن و فصد و حجامت را خطا

ماه جون

السرطان برج آبی و خانه قمر و منقلب تعلق بروز دوشنبه دارد

ماه چون در برج سرطان شد نکو باشد نکو ... جامه پوشیدن سفر کردن روا باشد درو
داروی مسهل و دارو خوردن عجب در خوب تر بود ... نامه بنوشتن چگویم گر همه بهتر بود
هیزم ز کار بر فاتن موی لستردن و لیک ... قصد تزویج و بنای تو نهادن نیست نیک

الاسد برج آتشی و ثابت و خانه شمس تعلق بروز یکشنبه دارد

ماه آهو سیر چون جرم افکند در برج شیر ... نیک باشد عقد بستن شغل یکرفتن دلیر
قصد کار آتش و حاجت از شاهان خواستن ... از برای جداران روی کشت آراستن
بیع ترکان خطا زاید وجان رضالت ... لیک نو پوشیدن و عزم سفر کردن خطا

المیزان برج بادی و منقلب و خانه زهره تعلق بروز جمعه دارد

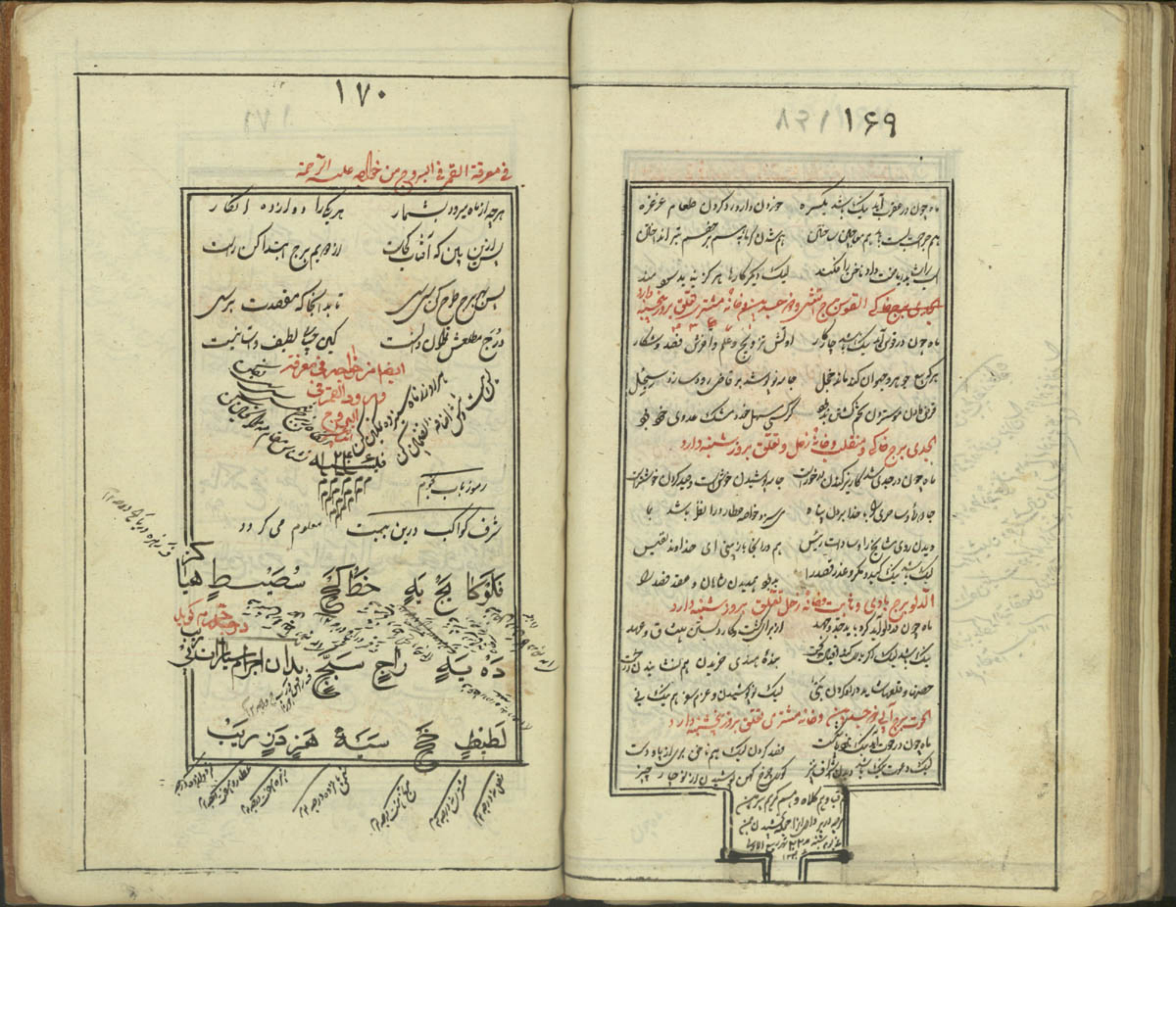
مه چه از برج اسد آید ببرج سنبله ... بذرها مولها می باید شدن با قافله
تو بریشان بیابد از آن بهتر و کار ... خانه را تعلیم و عامیان را کشت و کار
نیک باشد دیدن روی بزرگان امیر ... خوشانی چیزی همی سنز ابد خدا و ندکی
خوش بود وصل بیع بیابان بر عذار سرو قد ... نیک باشد نزد کری خواجه علاج و فصد عقد

العقرب السنبله برج خاکی و ثابت و خانه مریخ تعلق بروز چهارشنبه دارد

مه چو در میزان رسد نیکو بود بکمرزیم ... هم سفر هم بیع عقد جو بر جزی از ارتس مریم
جامه پوشیدن و شستن انکه جامه ... خامه بر بابک ساع جانفزای خنک و ینه
لیک چنین سه بکذرد از عقره بسجده صبح ... هر که کاری کرد نیکت یافت ابخ فرج

العقرب برج آبی و ثابت و خانه مریخ تعلق بروز سه شنبه دارد

خاک در نظر ... / ... آخرین میزان ... / ... طرایقه خاک ... / ... پوشیدن و ... / ... نقصان ... / ... بالصواب ۱۲۳ / اعلم



القوس برج آتشی و ذو جسدین و خانهٔ مشتری تعلق بروز پنجشنبه دارد

ماه چون در قوس آید نیک باشد چار کار | اول تزویج و علم و آموزش فصد و شکار

الجدی برج خاکی و منقلب و خانهٔ زحل و تعلق بروز شنبه دارد

ماه چون در جدی شد کار کردن بی خطر است | جامه پوشیدن خوش است و ...

الدلو برج بادی و ثابت و خانهٔ زحل تعلق بروز شنبه دارد

الحوت برج آبی و ذو جسدین و خانهٔ مشتری تعلق بروز پنجشنبه دارد

فی معرفة القمر فی البروج من خاله علیه الرحمة

هر چه از ماه برود بشمار | هر یکی را دوازده انگار

بعد از آن بین که آفتاب کجاست | از همان برج ابتدا کن راست

بس بهر برج طرح کن سی سی | تا بدانجا که مقصدت برسی

درج مطلعش فلان و است | کین حساب لطیف و ثابت است

رموز باب نجوم

شرف کواکب درین بیت معلوم می گردد



فرح کواکب در بروج دوازده گانه زایجه

زفوننا فرح کان اوسط امد

بیادا رج لبنب ههحو سط امد

احکام فتح الباب سل دی ههخ دل بخ لراست

ایضاً در احکام فتح الباب بیا و ردل ودی برف وبادخ کرما

چنانکه هخ مطر سل سحاب ولر سرما

در طلوع بروج صا کا ای ال بط بج جک دزبک

طلوع برج وساعاتش مفصل گفتم و مجمل

باب مثلثه و طبایع کواکب سبعه

لنسیل لهرخ هلدی مهخر

ثب حرف دایم سید ابر سر نبل زرخ هدل مخهر

ارباب الساعات واللیالی والایام هفته

ابجد هوز وارلب او سرح دهل

روز دهل سرح شب

فائده بدانکه در طبایع کواکب مختلف اند اهل نجوم قائل اند بر انیکه که زحل زهره و مریخ

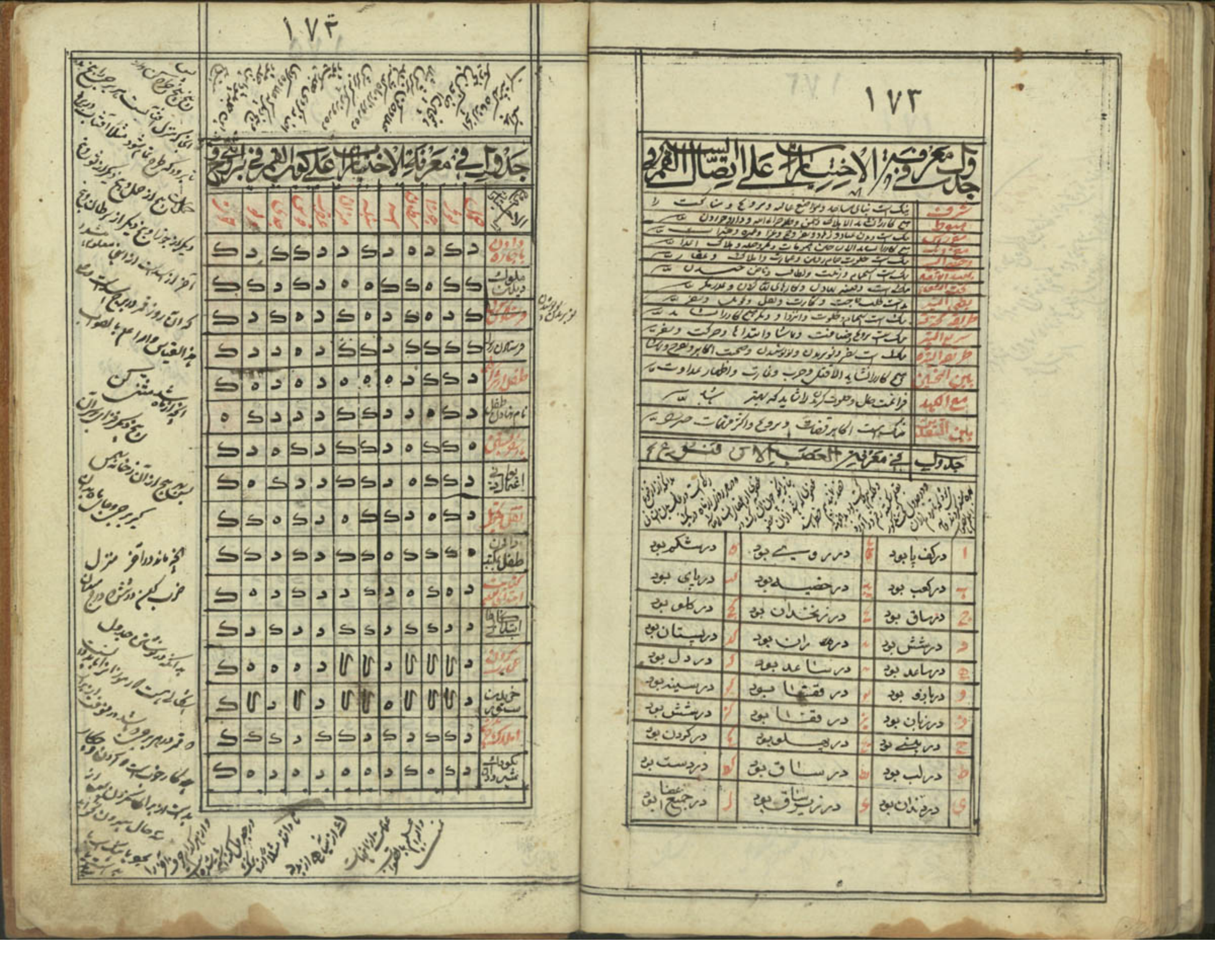
و قمر هم خوانکه وهم آن اند مشتری و زحل هم آتشی وهم هوائی اند شمس آتش

وعطارد بادی

بانک کردن مرغ در ایام هفته

اگر یکشنبه بانگ کند خدا روزی فرزندی بدهد	اگر دوشنبه بانگ کند با کسی خصومت درمیان افتد	اگر سه شنبه بانگ کند صاحب خانه بلا بر بلا مبتلا باشد
اگر چهارشنبه بانگ کند خداوند خانه سفر کند	اگر پنجشنبه بانگ کند صاحب خانه توانگر گردد	اگر جمعه بانگ کند صاحب خانه به بلا گرفتار گردد
اگر سه بانگ کند بلاء در میان افتد	باب در بانگ معوقت	شب سه اگر بانگ کند مدت وهم الله یابد
شب یکشنبه اگر بانگ کند صاحب خانه غمگین شود	شب دوشنبه اگر بانگ کند تنگ باشد	شب سه شنبه اگر بانگ کند عمر سه با صاحب خانه او بود
شب چهارشنبه اگر بانگ کند در آن خانه جوء افتد	اگر پنجشنبه بانگ کند صاحب خانه توانگر شود	شب جمعه اگر بانگ کند از او رنج گشته و حزن شوند

والله اعلم بالصواب



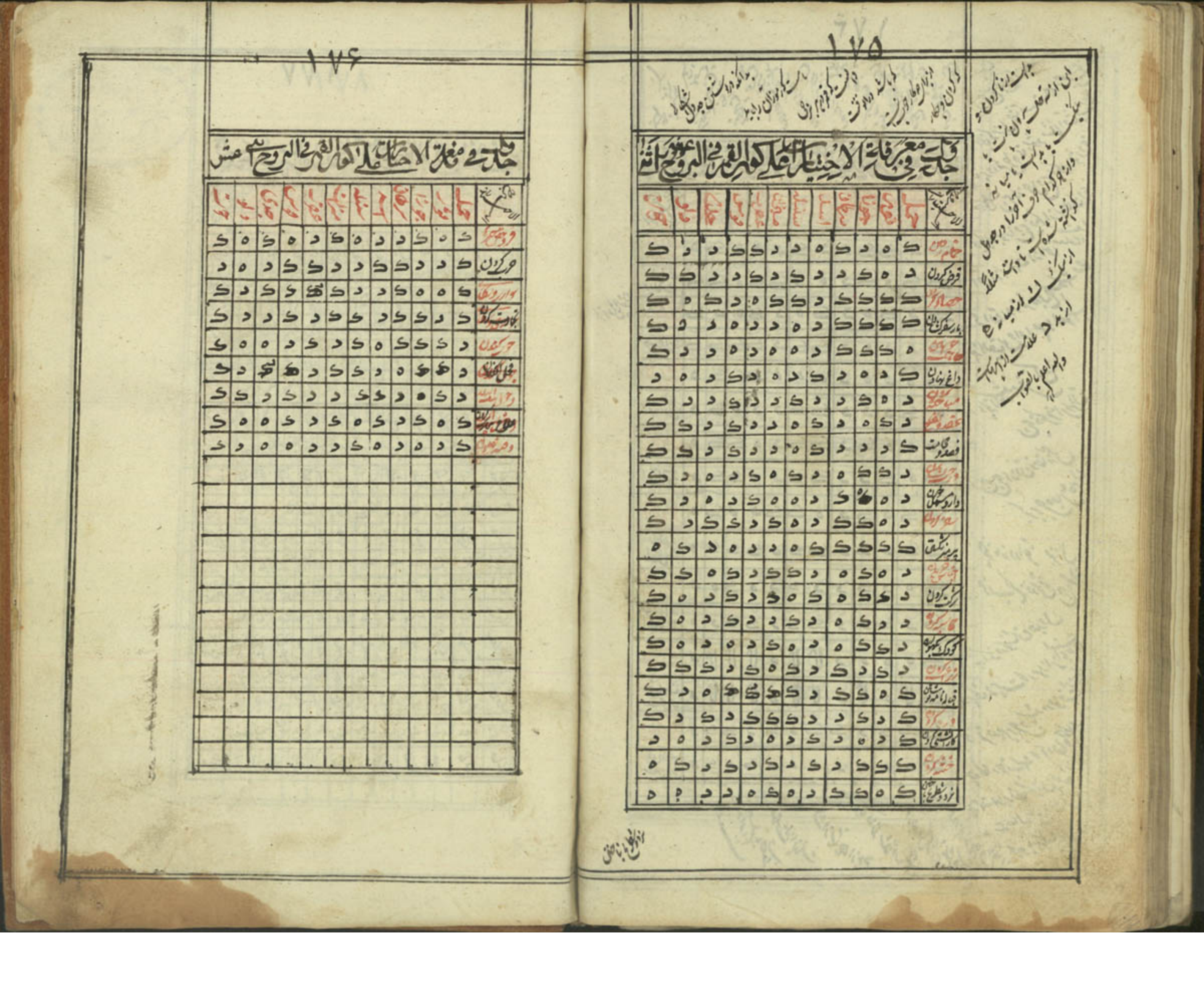
١٧٣

جدول في معرفة الاختيارات على اتصال القمر

جدول في معرفة العضو الانسان

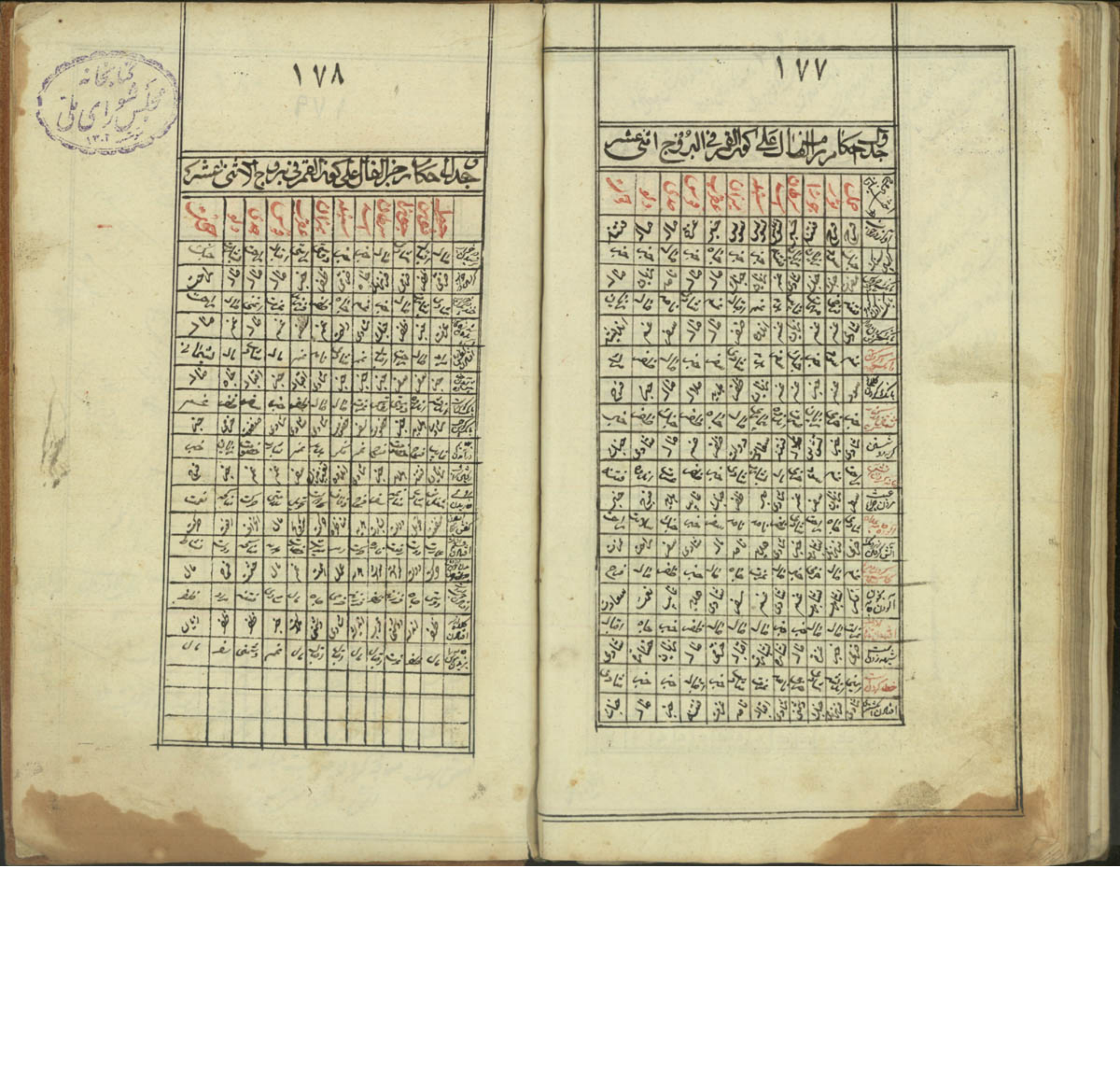
١٧٤

جدول في معرفة الاختيارات على كون القمر في بروج



جدول معرفة الاختيارات لكون القمر في البروج

جدول معرفة الاختيارات لكون القمر في البروج

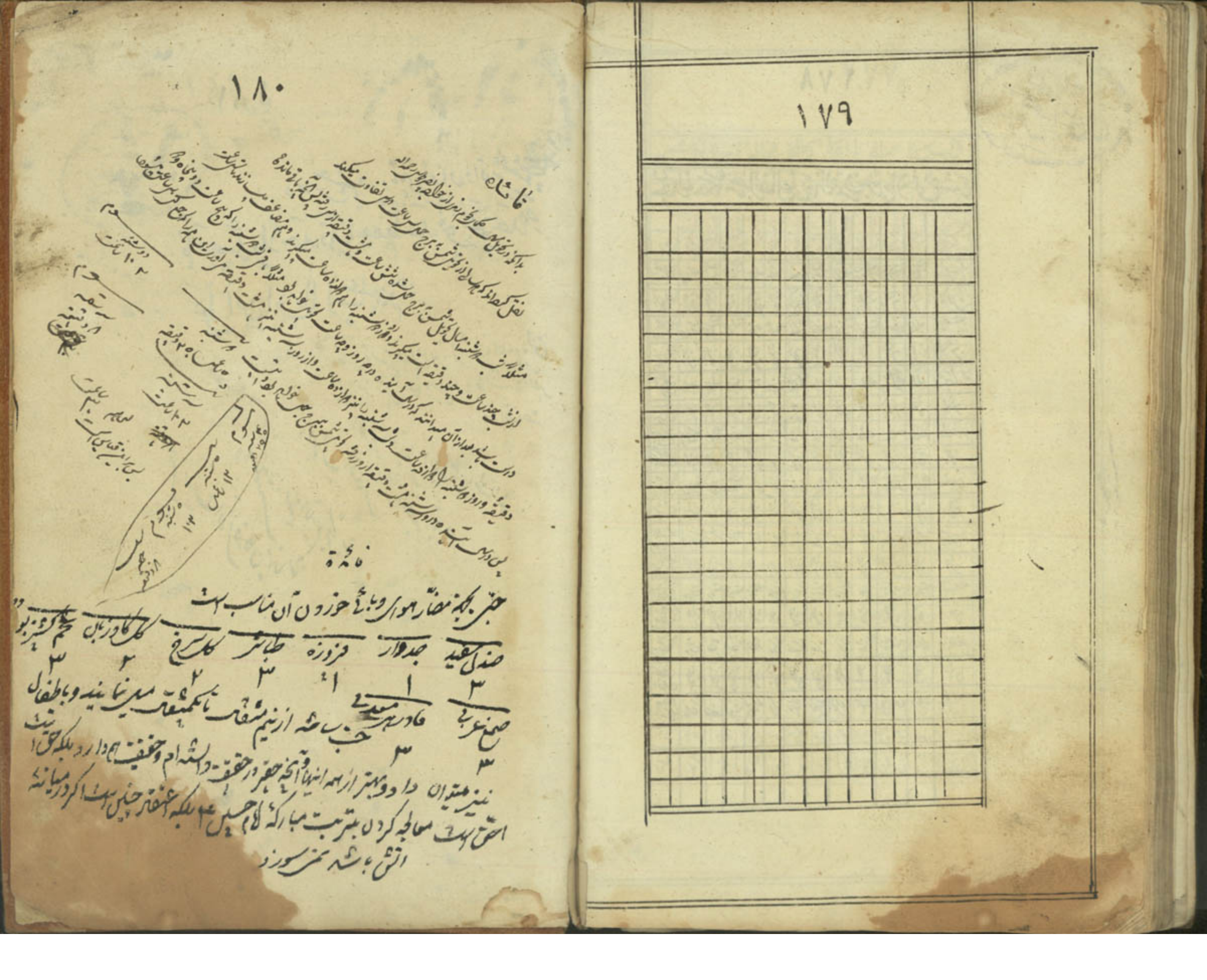


جدول احکام ... الفال على كون القمر في البروج اثنى عشر

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت

جدول احکام ... الفال على كون القمر في بروج الاثنى عشر

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت

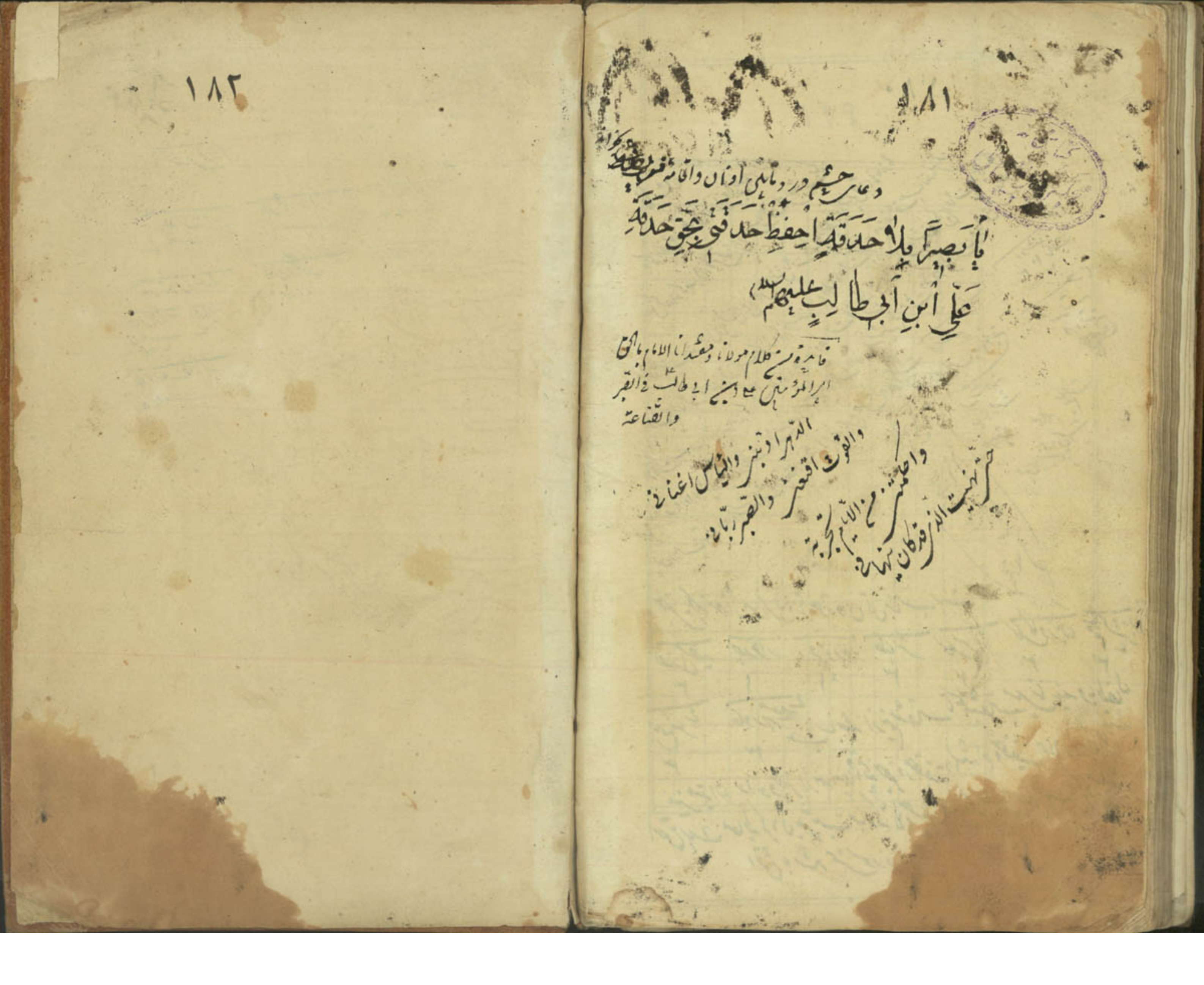


فایده

حبی که مضار هوای وبائی خوردن آن مناسب است

صندل سفید ۳ جدوار ۱ فرزوره ۱ طباشیر ۳ گل سرخ ۲ گل گاوزبان ۲ تخم گشنیز بو ۳

صمغ عربی ۳ مرجان معدنی ۳ حب ساخته از نیم مثقال تا یکمثقال بینا بنید و باطفال نیز ... دادو بهتر از همه اینها آنچه حقیر در حقیقت دانسته ام و تخفیف هم دارد بلکه حق است معالجه کردن بتربت مبارکه امام حسین علیه السلام بلکه اعتقاد چنین است اگر در میانه آتش باشد نمی سوزد

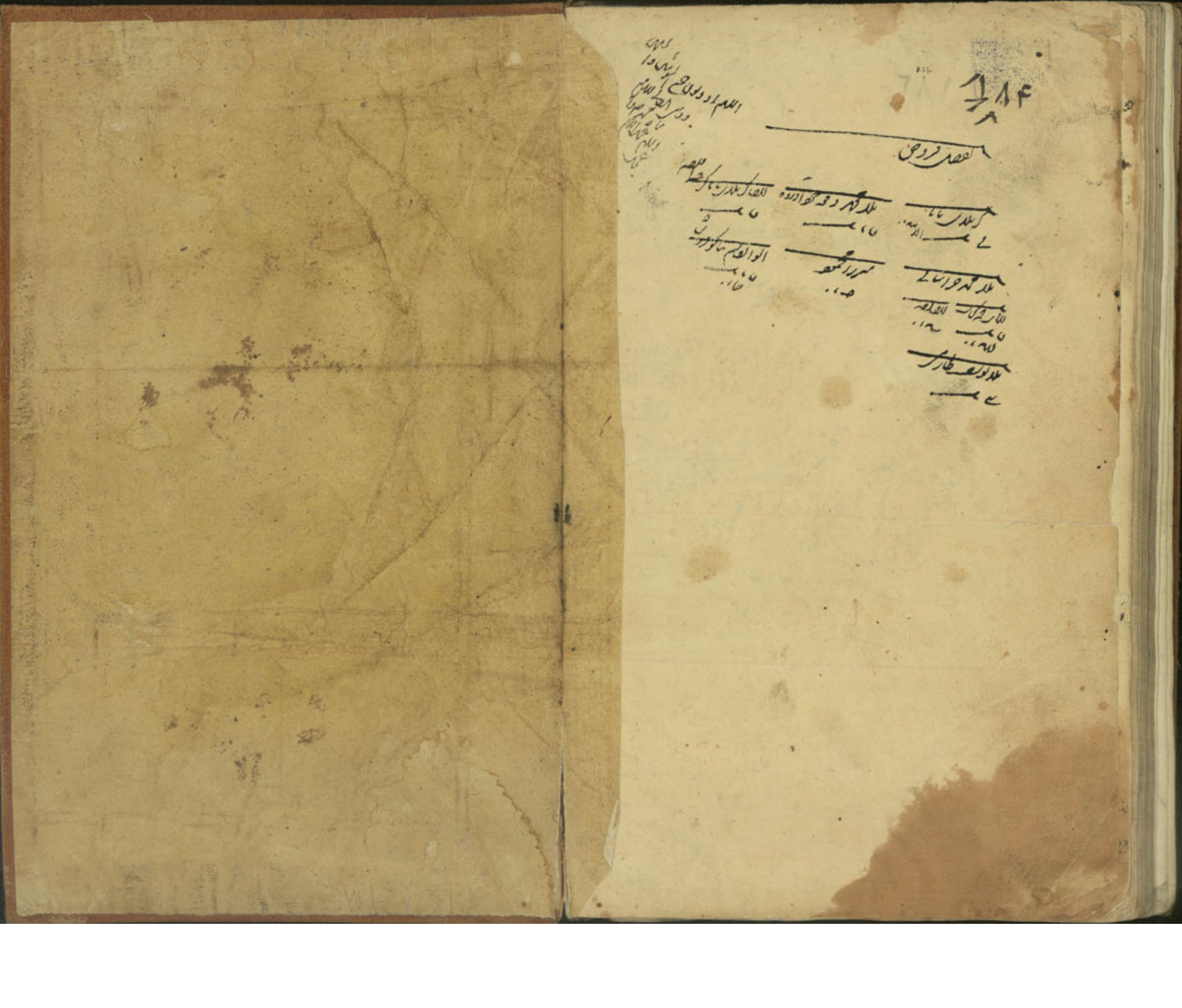


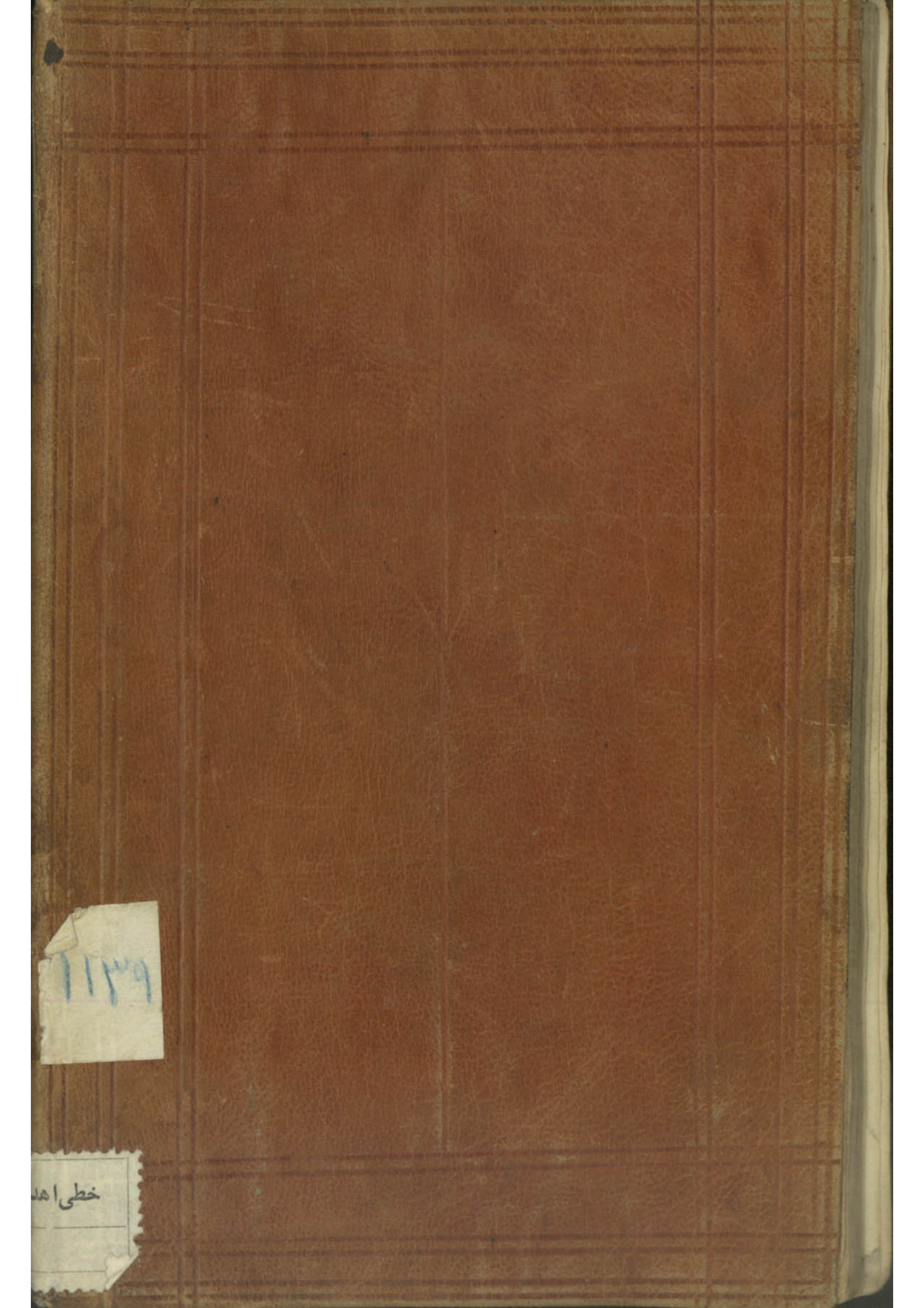
دعای چشم درد و بینایی [illegible]

یا بصیر یا لا حدقة احفظ حدقتی بحق حدقة علی ابن ابی طالب علیه السلام

فائدة من کلام مولانا ومقتدانا الامام الهمام امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع فی الفقر والقناعة

الدهر ادبنی والیأس اغنانی
والقوت اقنعنی والصبر ربانی
واحکمتنی من الایام تجربة
حتی نهیت الذی قد کان ینهانی




۱۱۳۹
خطی اهد